



رهائی

سال دوم شماره ۶۸

پنج شنبه ۲۸ اسفند ماه ۱۳۵۹

به شماره ۳۰ رسال

در این شماره:

- فراخوان به نیروهای چپ و کمونیست
- خطوطی از تاریخ: نگاهی به دو سال جنبش کارگری در ایران
- نگاهی به جنبش چپ در دو سال اخیر
- جلوه ای دیگر از تروریسم
- فدائیان اسلام (۶)
- رزمندگان، انشعاب و مسائل انقلاب ایران (۵)
- بازرگانی خارجی و چاره اندیشی دولت
- اپورتونیسم در لای بر خورد به خرده بورژوازی
- در حاشیه رویدادها...



فراخوان به نیروهای چپ و کمونیست

رفقا! مبارزین کمونیست!

جامعه مادریکی از بحرانی ترین ادوار عمر خود بسر میبرد. بیش از دو سال از عمر رژیم — جمهوری اسلامی میگذرد. کارنامهی ننگین این رژیم نیازی به بازگوئی ندارد. نتیجه مبارزات پرشکوه توده های مردم بعزت کاستی های جنیش و توطئه های دشمنان بصورتی درآمد که یک رژیم سرکوبگر و استثماریگر جای خود را بر رژیم دیگری با همان مشخصات داد. در این میان مردم مغبون و نگران شاهد تلاشهای جناح های مختلف برای تثبیت خود هستند. وضع عمومی طبقه کارگر نسبت به دوران پرمسکنت رژیم منفور پهلوی بهتر نشده است. سهل است تورم و قحطی و بیکاری امکان امرار معاش در پائین ترین سطح خود را از کارگران سلب کرده است. شورای کارگری که از بطن انقلاب جوشیده و نوید آینده های بهتری را میدادند، نه تنها از کنترل تولید و توزیع که حتی از مدیریت ساده کارخانه ها و کارگاه ها نیز بازداشته شدند. بجای شوراهای واقعی، شوراهای دستوری و فرمایشی در پیساری از نقاط بوجود آمد و تبدیل به عاملی شد برای جلوگیری از رشد کمی و کیفی طبقه کارگر. بجراث میتوان گفت که سهم کارگران از دستاوردهای انقلاب در حکم هیچ بود.

وضع دهقانان نیز در طی دوران بعد از انقلاب روبه قهقرا رفته است. در اینجا تورم و قحطی بابی سروسامانی حاصل از بی برنامه گی رژیم در امر کشاورزی — علیرغم آنکه رژیم این امر را از مهمترین امور مورد نظر خود شمرده و ادعاهای خود بسنده کردن کشور از لحاظ محصولات کشاورزی را میکرد — ادامه حیات را دشوار کرده است. افزون بر اینها سقوط سطح بهداشت و شیوع انواع و اقسام بیماریهای مهلک، جان و هستی بسیاری از هموطنان دهقان را در معرض نابودی قرار داده است.

اقتدار دیگر مردم از کارمندان و کسبه تا دانشجویان و هربخش دیگری که مستقیماً در حکومت شرکت ندارد در سخت ترین شرایط از لحاظ مادی، و نیز تحمل سرکوب و استبداد، قرار گرفته اند. و این امر بصورت ویژگی رژیم درآمده است که هرکس مستقیماً در قدرت شریک نیست هیچ نوع تاء مینی برای زندگی ندارد.

در کنار اینها بیکاری برآستی بیداد میکند. با آنکه هیچگونه آمار رسمی و قابل اتکائی در دسترس نیست مع هذا بنظر میرسد در هیچ یک از ادوار تاریخ ایران و سایر کشورهای سرمایه داری بیکاری به این حد و وسعت نبوده است. اکنون بیکاری نه تنها زندگی میلیونها تن از تولید کنندگان بالقوه ای جامعه را مختل کرده است، بلکه خود بصورت بزرگترین ابزار سرکوب رژیم درآمده و عاملی جهت جلوگیری از رشد و گسترش مبارزات توده های زحمتکش و اقشاری از خرده بورژوازی شده است. ترس از بیکاری مانند هیولائی در مقابل هر شاغلی خود نمائی میکند و رژیم با آگاهی به برائی این حربه در استفاده از آن لحظه ای درنگ نمیکند. روزی نیست

که هزاران تن به ارتش ذخیره‌ی کارافزوده‌نشوند.

مبارزات خلقیای تحت‌ستم ایران در دو سال گذشته، علیرغم فداکاریها و تلاشهای توده‌های محروم این خلقها دست‌آورد ملموسی نداشته و در اثر عوامل مختلف، منجمد سازشکاریها و بی‌برنامگیها چشم‌انداز روشنی در مقابل خود ندارد. هزاران هزار تن از محروم‌ترین‌ها و ستم‌دیده‌ترین افراد جامعه ما تاکنون در راه کسب حق تعیین سرنوشت خویش به شهادت رسیده‌اند بدون آنکه بتوان گفت که امروز حتی گامی از دو سال پیش در این زمینه جلو نرفته‌ایم. باز در گنارهایی اینها، کوشی تورم و قحطی و بی‌ماری و بی‌برنامگی و بی‌کاری و سرکوب‌کافی نبود، جنگی نا عادلانه در خدمت رژیمهای ارتجاعی ایران و عراق برخلاف این دو کشور تحمیل شده و که حاصلی جز آوارگی و فقر و مرگ برای توده‌های این جوامع نداشته است. پرچم جنگ و ملج‌متناوبا توسط رژیمهای ارتجاعی دو کشور بر حسب منافع خود بالا و پایین برده میشود. ولی سیم مردم از این جنگ قدرت‌آتش و توب و خنیا ره برده است.

در کنار این همه فجایع و نابیاضیها، زجرآورترین مسئله برای هر عنصر آگاه و متعهد اینست که هنوز توده‌های وسیعی از مردم به امید بهبود وضع خویش بدنبال رژیم - جناح غالب و یا "مطلوب" آن - هستند. بجای آنکه تجربه‌ی ملموس دو ساله همراه با روشنگری عناصر و نیروهای مترقی موجب این شده باشد که مردم از کل رژیم جمهوری اسلامی روی برگردانند. برای العین میبینیم که بخش مهمی از توده‌های ناراضی بدور توهم جدیدی حول یکی از عناصر و مهره‌های همین رژیم - بنی صدر - گردمی آیند. آیا این امر مقدر بوده است و آیا ریاکاری و عوامفریبی بنی صدر عمده‌ترین دلیل این وضع است و یا آنکه مانع در این میان مقصوم، آیا برای تک‌تک ما این مسئله مطرح شده است که چرا توده‌های ناراضی از رژیم به چپ‌گرایی پیدا نکرده و بدنبال توهمی جدید حرکت میکنند؟ و آیا "تقدیر الهی" است که چپ‌با در دست داشتن امکان تبلیغ و ترویج - علیرغم کوششهای رژیم - نتوانسته است بخش مهمی از توده‌های مردم را بسج کند؟ آیا در این میان مایه شقمیریم؟

اسفناکتر از این، درک این مسئله است که بخشی از توده‌ها که از کل رژیم جمهوری اسلامی روی برمیگردانند بحالت فقدان یک‌بديل واقعی اجتماعی، بسوی بديل تکبیت‌بار و تجربه شده گذشته - تفاله‌های رژیم شاهنشاهی - روی می‌آورند و در دل و پرزبان آرزوی رجعت به گذشته را میکنند. و این بخش از مردم، رفقا، همه بورژوا و تمام امپریالیسم نیستند. در این میان توده‌های قابل توجهی از حمتکشان را میتوان یافت که سختی بی‌امان زندگی همراه بی‌امان ندیدن هیچگونه چشم‌انداز روشن در افق، آنها را بدین نتیجه گیری نادرست کشانده است. آیا در اینجا نیز گناه از "مردم" است یا از کسانی است که قادر نبوده‌اند و یا نخواسته‌اند از محدوده تنگ دنیای خویش بیرون آیند، درد توده‌ها را حس کنند و بديل واقعی جدیدی ارائه دهند.

اکنون جناح‌های مختلف استعمارگر و سرکوبگر، خرده‌بورژوازی و بورژوازی شریک در قدرت و نیز بقایای متعفن گذشته هر یک در عین سی‌برنامگی، برنامهای برای خود دارند و بسرعت مشغول "یارگیری" و جمع‌آوری قوا و یافتن متحد هستند. هر روز دامنه‌ی این اتحادها و ائتلافها وسیعتر میشود. هر بديلی خود را مستحکم تر و قابل‌ارائه تر میکند. جنگ و جدال دروسی و سیروبسی این جناح‌ها نه بخاطر کمبود افشاگری و یا شناخته‌نشده بودن ماهیت آنها، بلکه بخاطر نبودن یک‌بديل واقعی در مقابل همه‌ی آنها، مرفا به اردو به اردو شدن مردم می‌انجامد.

در هیچ جامعه‌ای با رضائی با اداره‌ی جامعه‌ی ما نیست، در هیچ جامعه‌ای حرکت اجتماعی با اندازه‌ی جامعه‌ی ما نیست، در هیچ جامعه‌ای وضع رژیم نابیاضا و استرازا جامعه‌ی ما نیست. ۰۰۰۰۰۰۰۰

ولی با این وجود در هیچ جامعه‌ای حرکت توده‌های مردم به چپ‌گندتر از جامعه‌ی مانیت. چرا؟
چه کسی جز چپ می‌تواند و باید چپ را به مردم معرفی کند؟ چه کسی می‌تواند و باید بدیل چپ
را ارائه دهد؟

رفقا! رفقای چپ! رفقای کمونیست!

دردنیای جدا از توده‌های مردم بسمیبریم. حرکات و برنا به‌های مانیت برای آموزش و بسیج
مردم بلکه بر مبنای خواستهای فرقه‌ای ما استوار بوده است. ما برای نجات مردم، برای روشن
کردن مردم نسبت به رژیم اسلامی، و از آن مهم‌تر برای شناساندن خود به مردم کونا هسی
کرده ایم. در ده‌ها فرقه و گروه و سازمان متشکلات افتاده ایم و متاء سفانه توده‌ها برای ما فقط
"توده‌های نزدیکترین سازمان" هستند. سازمانهای چپ از یکدیگر توده میگیرند و یکدیگر
میدهند. دایره همچنان بسته می‌ماند. آنها کار خود، و ما کار خود، با این تفاوت که آنها
میلیونها میلیون مردم را فریب داده اند. و ما میلیونها میلیون مردم را درست آنها
گذاشته ایم و در دام "تحلیل" های خود ساخته خویش اسیر شده و مفسر تاریخ گشته ایم. رفقا!
برای تغییر وضع چه کرده ایم و می‌کنیم؟

ما اعتقاد داریم که جنبش چپ ایران توسط توده‌های مردم ناشناخته است و کونه بخش
عظیمی از مردم بدنبال این یا آن جناح و بدتر از همه بدنبال بقایای رژیم گذشته نمایی
افتادند. ما اعتقاد داریم که جنبش چپ ایران علیرغم کاستی ها می‌تواند بدیل مردمی تر
و واقعی تری ارائه دهد. ما ضرورت این امر را درک می‌کنیم که توده‌های مردم ما، زحمتکشان
جامعه‌ی ما، باید با برنامه‌ها و مواضع چپ آشنا شوند و بدانند که این برنامه‌ها به خواست
واقعی آنها نزدیکتر است تا برنامه‌های بدیل‌های استعمارگر.

ما اعتقاد داریم که بخش عظیمی از چپ ایران نیز چنین می‌اندیشد، که برخلاف های وهوی
و جنجال‌ها در ضمیر خویش به این حقیقت معترف است، که از حرکت نوسانی توده‌ها مضطرب است،
و میدانند باید شرایط را تغییر دهد و ناظر و شاهد منفعل نباشد. در این صورت رفقا! چه چیزی
ما را از ارائه‌ی یک بدیل واقعی باز داشته است جز خود ما، جز سردردنیای خویش فرو کردن ما
و جز غرق شدن در مسائل شخصی - بخوانید "سازمانی" - ما؟ در شرایطی که کل چپ نتوانسته است
بدیل خود را ارائه دهد، آیا خیانت آمیز نخواهد بود که هر یک از ما تصور کنیم بتنهاایی
می‌توانیم بدیل ارائه دهیم؟ که ساده لوحانه آرزو داشته باشیم خود بتنهائی آنقدر
بزرگ شویم که راه رهائی زحمتکشان را ترسیم کنیم؟ این جز خود فریبی و خیانت به توده‌ها
چیزی نیست. این جز کمک به این یا آن جناح رژیم - علیرغم ادعای مکرر ما - چیزی
نیست.

اگر امروز هر یک از جناح های استعمارگر قادرند علیرغم مسائل مختلف خویش، بسیار
گیری کنند، چه عاملی می‌تواند - در عین احترام به تفاوت‌های ما - مانع از اتحاد عمل
ما در زمینه های خاص شود؟ رفقا میدانند که ما برپایداری برای اعتقادات ایدئولوژییک
بسیار مصر هستیم و سازشکاری را نفس بی پرستی می‌دانیم. مانیت مبلغ آن هستیم که
چپ تفاوت نظرهای درونی خود را به کنار نهد، و نه آنرا ممکن میدانیم و نه حتی به نفی
جنبش. اما ما معتقدیم که در عین حفظ تفاوت‌ها - و علیرغم آنها - می‌توانیم و باید
در بسیاری از اقدامات خود همسوئی و هماهنگی بوجود آوریم. تدیدن ضرورت این مسئله
و کارشکنی در راه تحقق آن چیزی جز خیانت به منافع خلق‌های مانیت. توده‌های مردم ما
جنبش کمونیستی را نخواهند بخشید که هنوز دو سال پس از انقلاب خود را ناشناخته

و نشان‌سازنده است.

طرح خطوطی که بر مبنای آن کل جیب می‌تواند مبتدل به یک بدیل اجتماعی شود، در توان ما و نه به عهده ماست. این عهده‌ی کل جیب است که با همکاری و مبادله‌ی نظریات چهار جیب اجتماعی این برنامه را طرح ریزی کند. خط مشی و برنامه‌ای را که بر مبنای آن بتواند این جیب را به مردم معرفی کند، در امر بسیج آنان مؤثر افتد و بدیل‌های ضد مردمی را به صراحت با افشاکری، بلکه با ارائه برنامه‌ی ایجابی خود منقرد کند. در ادامه‌ی این اعتقاد، ماهه‌ی سازمانها و نیروهای جیب و کمونیست را که در درک این ضرورت مشترک هستند، به اقدام جهت عملی کردن آن فرا میخوانیم. مابین‌وی خرد در ادای سهم از هیچ کوشی فروگذار نمیکنیم. از اقدام مثبت هر سازمان و نیروی اجتماعی استقبال میکنیم و مانند همه‌ی رفقا امیدوار هستیم که شاهد ایجاد حرکتی باشیم که به توده‌های مردم نشان دهد جیب درست میگوید و توانایی تغییر وضع موجود را دارد.

- ★ کسرده یاد اتحاد عمل نیروهای جیب و کمونیست
- ★ یاد یاد بلطهی جناحهای حاکمیت بر سر توده‌ها
- ★ مـــــرک بر امپـــــریالیزم جهانی
- ★ پس سوی تبدیل شدن به یک بدیل واقعی اجتماعی

سازمان وحدت کمونیستی

۱۳۵۹/۱۲/۲۶

منتشر شد



کارل مارکس



۱۱ اردیبهشت

خبرنامه کارگری

سازمان وحدت کمونیستی

شماره ۲۲ منتشر شد

رفقای هوادار!

هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیسربرد برنامه‌های مبارزاتی خود احتیاج مرم به کمکهای مالی شما دارد. کمکهای مالی خود را از هر طریق که میتوانید به ما برسانید.

درباره جنگ

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه دار

خطوطی از تاریخ

نگاهی به دو سال جنبش کارگری در ایران

راز انقلاب

از جمله سیاستهای اقتصادی رژیم کنونی گسترش تولید خرده یا در صنعت و کشاورزی میباشد که به افزایش نرخ بیکاری منتهی شده است. دولت علاوه بر اینکه بیکاری را تخفیف نداد، نرخ بیکاری را به ارقام فاجعه انگیزی گشانده است (حدود ۴-۵ میلیون نفر بیکار). همچنین دولت با افزایش نرخ تورم و با ثبات آوردن قدرت خرید کارگران و زحمتکشان بر شرایط زیست آنها تاثیر مستقیم داشته، با آوری نیروی کار را کاهش داده و به رکود در تولید و کاهش تولید ملی دامن زده، به بحران عمیق بیشتری بخشیده است. مجموعه عملکردهای دولت گام به گام در تخریب بیشتر نیروهای مولد و بازسازی روابط تولیدی بورژوازی نقش موثر داشته اند.

جنگ نیز بمثابهی ادامهی سیاست حاکمیت کنونی و بعنوان جری از پراشیک طبقه بورژوازی از طریق از بین بردن مراکز صنعتی، بیکار نمودن صدها هزار نفر از کارگران و شاغلین دیگر، ویرانگری مناطق مسکونی مردم و آواره نمودن جمعیتی حدود ۲ میلیون نفر و از طریق گسترش فقر و فساد فرهنگی بحران را بعد یک فاجعه گشانده است. تداوم بحران چند ساله اخیر و تعمیق و گسترش آن توسط حاکمیت کنونی بصورت منشاء انکشاف بیشتر رشتهی سرخ و پیوسته مبارزه ی طبقه ی در دو ساله اخیر عمل نموده است. اوضاع کنونی جامعه و نابابیداری شرایط اجتماعی از ادامه بحران (اقتصادی و سیاسی) و مبارزه ی طبقاتی بر بستر روابط بورژوازی نشأت میگیرد.

مبارزه: پاسخ کارگران به بحران

زمینه ی مادی جنبش کارگری کنونی بطور کلی روابط تولیدی سرمایه داری و بطور مشخص بحران اقتصادی و سیاسی چند ساله ی اخیر است. این نکته در دریافت جنبش کارگری دو ساله ی اخیر حائز اهمیت است. تداوم بحران که از سال ۵۵ آغاز گشته، تداوم جنبش کارگری را به همراه داشت و گسترش و تعمیق بحران اوگیری مجدد جنبش مستقمل کارگری را میتواند به همراه داشته باشد. پیوستگی بحران اقتصادی و سیاسی تداوم حلقه های مبارزات اقتصادی و سیاسی را ممکن

راز انقلاب سیاسی بهمن ۵۷ با تداوم و تعمیق نابابیداری شرایط اجتماعی جامعه در وجه مختلف اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک بر همگان و حتی برخیهای بورژوازی فاش شد. واقعیات سخت زمینی پرده های ایدئولوژیک را که پرده ساتری بر ماهیت روند تاریخ سالهای اخیر افکنده بود از هم درید و بار دیگر، تاریخ جوامع، تاریخ مبارزه ی طبقاتی را بنماش داد. روند تضاد بین نیروهای مولده و روابط بورژوازی تولید کننده چیزی جز تاریخ تفاروق بیش از حد درآمد ملی و تولید ملی که در پی ازدیاد درآمد حاصل از نفت و بشکل روند سقوط آهنگ رشد تولید ناخالص ملی متبلور شد، نیست، در همبستگی با مبارزات طبقاتی سالهای اخیر به سقوط سلطنت و تغییر شکل سلطه ی دولت بورژوازی انجامید.

تداوم بحران: طلسم ناگشوده

سرنوشت رژیم سلطنتی بورژوازی و تلاشی هژمونی جناح بوروکرات - نظامی بر کل طبقه ی حاکم نه تنها بایانی بر بحران سیاسی و اقتصادی نبود بلکه بحران بمثابهی محمول مضاف عملکرد حاکمیت کنونی تحدید تولید یافت. حاکمیت جمهوری اسلامی که بر پایه ی ائتلافی از اقشار خرده بورژوازی - بورژوازی نظام یافته است، چه بشکل دخالت مستقیم دولت در اقتصاد و تخریب بیشتر نیروهای مولده و چه بشکل تحدید و مرکوب تمام آزادیها و دموکراتیک و از جمله هرگونه فعالیت سیاسی خود بعنوان عامل جدیدی در تداوم و گسترش و تعمیق بحران چند ساله ی اخیر در صحنه ی حیات اجتماعی خود نمایی نمود. درآمد ملی بسمت سیر نزولی هدایت شد. تولید اکثر واحدهای تولیدی، منفي به کمتر از نصف ظرفیت تولیدی خویش تقلیل یافت. و این در زمانی است که حدود ۸۰ درصد از صنایع دولتی شده اند (بیشتر از ۶۰۰ کارخانه با فاضلی صنایع سنگین و اساسی نظیر نفت، پتروشیمی و همچنین خطوط ارتباطی و حمل و نقل در دست دولت میباشد).

ساخته است. عمل مستقیم کارگران در تجزیه‌ی طبقاتی خواسته‌هایی که در بستر جنبش عمومی مردم "ایده‌ی عمومی" جنبش را تشکیل می‌دهد نقش تعیین کننده‌ای می‌یابد. از خصوصیات بارز

این مبارزات بروز آشکار مبارزه‌ی طبقاتی بعد از سالها رکود میباشد. در واقع بحران، مبارزه‌ی طبقاتی را از اعماق و از پستوهای نهانگاه جامعه به سطح جامعه کشانید. جوشی که در قعر اجتماع بود خود را بصورت امواج پرتلاطمی نمایان کرد که کشتی سلطنت را درهم شکستند. کشتی شکست، اما سواحل نجات نمایان نبود. در پس بهمن انقلاب مبارزه‌ی طبقاتی کارگران آفتاب ملایم بهاری بود. یخهای توم حتی در نقطه‌ی انجماد، تحمل آفتاب مطبوع بهاری را نداشتند. مبارزه ادامه یافت. بروز کمی این مبارزات در تعدد حوادث و کثرت کارگران و زحمتکشان شرکت کننده، بی‌سابقه خویش را می‌یابد. پاسخ کارگران به بحران بر مبنای پیش یافته‌های هستی اجتماعی بی‌سابقه شکل میگیرد. کارگران شاغل با بازخواهی، حقوق پراخت نشده‌شان جوابی برای تورم می‌یابند. اما نرخ تورم چنان است که خواست پرداخت عیدی و پاداش، سود ویژه (یا عدم کاهش آن) پرداخت حقوق مسکن، حق عائله، حق ایاب و ذهاب و حتی افزایش دستمزد را در حرکتها کارگران شاغل شکل میدهد.

اما جنبش کارگری که ریشه در بحران اقتصادی و سیاسی اخیر دارد و در بستر یک جنبش عمومی سیاسی بحرکت درآمده بود، دامنه‌ی خواسته‌های خویش را گسترده‌تر می‌سازد. اخراج عناصر ساواکی و محاکمه‌ی آنها، بازگشت به کار کارگران اخراجی (قبل و بعد از سقوط رژیم شاه)، لغو هرگونه جریمه، تقلیل تعداد ساعات کار روزانه، تعطیلی پنجشنبه (دوروز تعطیل در هفته) جلوگیری از اخراج کارگران، دخالت در مدیریت و اخراج روسای خودفروخته و محاکمه‌ی اختلاس‌کنندگان، خلق پسند از پیمانکاران، راه اندازی شرکت و اداره‌ی آن توسط خود، رسم شدن کارگران پیمانی و حتی کنترل نسبی تولید در بعضی واحدهای تولیدی از طریق تشکیل شوراهای کارگری و... از جمله خواسته‌ها و مبارزات جنبش کارگری دو ساله‌ی اخیرند. بحران، شکل بورژوازی پرولتاریا را از هم گسیخته و بیکاری از مهمترین مسائل پیش یافته‌های هستی اجتماعی طبقه‌ی کارگر بعد از قیام بهمن میباشد. رکود تولید که خود جلوه‌ای از بحران اقتصادی است در ضمن ریشه در بحران سیاسی جامعه دارد. خارج شدن سرمایه‌ها، بعثت بحران حاکمیت که ناتوان از ایجاد شرایط قهری استثمار نیروی کار کارگران بود، رکود در تولید را بدنبال داشت. نتیجه‌ی آن بیکار شدن بی‌شمار از ۳ میلیون کارگر عمدتاً پروژه‌ای است. پاسخ کارگران و زحمتکشان بیکار به این جنبه از بحران رکود-مبارزه علیه بیکاری بود.

خواست آنها: بکار اندازی مجدد پروژه‌های تولیدی بوسیله‌ی دولت و جذب نیروی کار کارگران بیکار در این پروژه‌ها. از دیگر خواسته‌های کارگران بیکار تقاضای پرداخت حق بیمه‌ی بیکاری بوسیله دولت و همچنین دریافت "دفترچه‌ی بیمه درمانی" قابل ذکرند. مبارزات کارگران بیکار از بارزترین مبارزات طبقه‌ی کارگر بعد از بهمن ۵۷ میباشد. شند. تداوم رکود، سیاست دولت بورژوازی در مقابل آن، تداوم مبارزه‌ی کارگران بیکار علیه رکود دولت را بسزیدنیال داشت. دولت متوسل به عمل مستقیم شد. مبارزات کارگران بیکار را با ارگانه‌های بلاواسطه‌ی سلطه‌ی دولت و اجزاء مکملی آنها - یادهای سیاه حزب الهی - سرکوب نمود. سازمان یابی مبارزات کارگران بیکار در آبادان در سندیکای کارگران فملی (پروژه‌ای)، و کارگران بیکار در تهران در "خانه‌ی کارگر" گرچه از عمر نسبتاً کوتاهی برخوردار بودند ولی از لحاظ امکان تشکیل مجدد کارگران بیکار در صورت شکل گیری موج جدیدی از مبارزات کارگری درخور اهمیتند. در سندیکای کارگران فملی، بیش از ۱۳ هزار کارگر بیکار متشکل شدند. تداوم رکود و نقش تضعیف کننده‌ی آن در کیفیت اولیه‌ی شکل پذیری کارگران بیکار، منشاء بلاواسطه‌ی دهقانی اکثر کارگران بیکار و وجود عنصر بازگشت به "خوش نشینی" در ترکیب ذهنیت کارگران، رقابت شدید موجود بین کارگران و نتیجتاً حمایت نکردن کارگران شاغل از بیکاران، سرکوب و سیاست ضد کارگری دولت دخالت آن در سامانه‌ی نیروهای مولده‌ی اجتماع در کنار سیر وقایع و تحولات سیاسی جامعه (گروگانگیری، جنگ...) و سیاست رویزونیستی و سازشکارانه‌ی برخی از نیروهای "چپ" درقبال جنبش کارگری، به تخفیف مبارزات جنبی کارگران بیکار منجر شد. درک این مسأله در روند جنبش کارگری حائز اهمیت میباشد. در آستانه‌ی شکل گیری جنبش اعتراضی عمومی درک این نکته برای کارگران و زحمتکشان آگاه و نیروهای کمونیست اهمیت عملی دارد.

وجود بحران، پیوستگی بحران اقتصادی و سیاسی، بروز آشکار مبارزه‌ی طبقاتی، تعمیق و گسترش بحران، عمل مستقیم دولت (دخالت در اقتصاد، تاکتیکهای متفاوت سرکوب کارگران)

تنوع اشکال مبارزات کارگران را طبعی دو ساله‌ی اخیر ممکن ساختند. اعتصاب، تحمن، تظاهرات، تجمع، اعتراض (نامه‌نگاری، مراجعه به نهادهای مختلف دولتی)، گروگانگیری کارفرمایان، مقاومت در مقابل عناصر متوهم، بینا بینی، مرجع و پاسداران سرمایه عمومی - ترین اشکال مبارزات طبقاتی کارگران در این دو سال بوده‌اند. این اشکال مبارزه گاهی بیانی مسالمت آمیز یافتند (تجمع و سخنرانی، مراجعه به نهادهای دولتی) و زمانی خود را بصورت قهرآمیز بروز میدادند (گروگانگیری،

پرتوان تر با د اتحاد کارگران علیه سرمایه داران

حمله به مراکز دولتی، اشغال کارخانه‌ها)، وجود اشکال مختلف مبارزه در ترکیب عمومی، مبارزات کارگری و امکان بروز آنها بطور سالم‌آمیز و قهرآمیز اهمیت تاکتیکی مهمی در هدایت عملی مبارزات کارگران دارند. همچنین ترکیب متنوع مبارزات و اشکال متفاوت بروز آنها از لحاظ شکل‌گیری آگاهی سیاسی سوسیالیستی در کارگران نسبت به موقعیت خود و نیز عملکرد دولت‌نقش ویژه‌ای در جامعه ایفا میکنند. تنوع اشکال مبارزه، جامعیت برخورد کارگران نسبت به کارکردهای متفاوت جامعه بورژوازی را به‌همراه دارد. عمل مستقیم کارگران بر زمینه‌ی این جامعیت درنضج و قوام آگاهی سوسیالیستی کارگران نقش خاصی می‌یابد.

از لحظه‌های مهم دیگر مبارزات کارگران در دو ساله‌ی اخیر در تداوم مبارزات گذشته در سالهای ۵۶-۵۷، ترکیب متنوع اشکال سازمانی فرآیند سازمان‌یابی طبقه‌ی کارگر می‌باشد. کارگران ایران که در سالهای رکود مبارزه، عملکرد ضدکارگری اتحادیه‌های زرد را دیده بودند، در تجارب مستقیم خودنه تنها به تشکیل سندیکا و کمیته‌های موقت مخدلف (تدارک اعتماد، نمایندگی برای اعتراضات) دست زدند بلکه شکل نویینی از تشکل را که در ایران تقریباً به سابقه بود آفریدند. کارگران برای پیشبرد نه تنها مبارزات اقتصادی و مطالباتی خود بلکه حتی فرائز آن برای بدست گرفتن مدیریت کارخانه و کنترل نسبی تولید (در هر واحد تولیدی) به تشکلی شوراها ی کارگری دست زدند. این تشکل که در زمینه ذهنی فقدان هرگونه تجربیه‌ای در این مورد تشکلی یافت بر اثر فروکش جنبش عمومی سیاسی و سرکوب هرگونه جنبش کارگران بوسیله‌ی دولت و بسط و سازمان‌یابی ارگانه‌ی جدید سلطه‌ی دولت "انجمنهای اسلامی کارگران" و... به‌عبارت‌انده شد.

در شرایطی که اوضاع عینی و ذهنی چنان نیست که پرولتاریا بتواند خود را به‌مثابه‌ی یک طبقه در دولت متشکل سازماندهی و به‌یابی تشکلی اتحادیه‌ها (سندیکاها)، کمیته‌های موقت نمایندگی و شوراها ی کارگری در واحدهای مختلف تولیدی بیانگر پیوستگی، عنصر اقتصادی و سیاسی و همچنین وجود بحرانی سیاسی و اقتصادی در جامعه می‌باشد. تداوم بحران، میتواند به تداوم یا زمان‌یابی طبقه‌ی کارگر در شوراها ی کارگری بیانجامد و تشکلی شوراها میتواند در گسترش هر چه بیشتر سازمان‌یابی کمونیستی کارگران در روند تدارک انقلاب سوسیالیستی نقش ویژه‌ای ایفا نماید. سازمان‌یابی کمونیستی کارگران آگاه حول سازمانهای چپ‌چیز کوچک از فرایند سازمان‌یابی طبقه‌ی کارگر در دو ساله‌ی اخیر بوده است. کمیت این جنبه از تشکلی پرولتاریا گر چه در چندین سال اخیر به‌سابقه بوده ولی هنوز به سطحی نرسیده که بتواند بیان پیوند ارگانیک کمونیست‌ها با طبقه‌ی کارگر باشد. فرآیند رشد آگاهی اتحادیه‌ای و سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر محصور

مبارزات و عمل مستقیم کارگری، کیفیت مبارزات و سازمان‌یابی کارگران می‌باشد. سیر وقایع و تحولات سیاسی نقش ویژه‌ای در رشد آگاهی کارگران داشته است. مسافانه مکانیسم عملکرد چپ و کمونیست‌ها در روند تکوین آگاهی نقش فعالی در سطح کل طبقه‌ی کارگر نیافته است. از حواشی مهم فرآیند نضج آگاهی کارگران فروپاشی توهم آنها نسبت به حاکمیت کنونی است. در ترکیب آگاهی کارگران عناصر نویینی تکوین یافته‌اند که حائز اهمیت بسیار می‌باشند از جمله خواست کنترل بر تولید که نسبت به سالهای قبل از بارزترین نمونه‌های ارتقاء آگاهی طبقه‌ی کارگران می‌باشد. ناموزونی رشد آگاهی کارگران از ناموزونی موجودیت طبقه در دوران سلطه‌ی بورژوازی و ماهیت تشکلی اجتماعی نشأت می‌گیرد. از جمله خصوصیات دیگر جنبش کارگری در دو ساله‌ی اخیر فروکش جنبش لحظه‌ای و اقلیمی آن می‌باشد که این حالت ریشه در خودانگیزگی حرکات کارگری و تاثیرپذیری از عوامل روبنای (سیاسی) و ذهنی دارد.

مبارزه‌ی رجمتکشان و کارگران علیه سرمایه داری و حاکمیت کنونی آن در شرایط بحران اقتصادی، تداوم مستقیم مبارزه‌ی آنها علیه رژیم شاه است. با اینهمه تاثیر جنبش مستقل کارگری در قدمهای اولیه‌ی تکوین خوداست.

تجربیات و پیروزی

متاسفانه در شماره‌ی ۶۷ رهائی اشتباهاتی در تاپ‌پرچ داده‌است که به شرح زیر اصلاح میشود: صفحه‌ی ۱۹ ستون دوم خط ۵ کلمه‌ی عکس به اشتباه ممکن تاپ‌شده است.

صفحه‌ی ۱۹ ستون دوم خط ۳۲ نظام سندی درست است.

همچنین در مقاله‌ی "رزمندگان، اشعاب و مسائل انقلاب ایران" دو زیرنویس مربوط به این بخش حذف شده است:

- (۱) ناکیده‌ها همه جا زماست، مگر اینکه غم‌آن ذکر شود.
- (۲) "نظام" اصطلاح فارسی‌ای است که اغلب بجای "سیستم" بکار گرفته میشود. ما تا یکسی دانستن ساخت (اسروکتور)، شکلیندی (فرماسیون) و سیستم موافق نیستیم. اما چون در اینجا مفهوم موردتأثر رزمندگان را در نظر داریم و نه بحث با نادریستی کاربشده اصطلاحات را، بنابراین در این مورد به‌خصوص کلمه‌ی "نظام" را معادل هر سه اصطلاح در نظر می‌گیریم. در بحث بعدی نظمان را در رابطه با شکلیندی ابراز خواهیم داشت.

آیت اله خمینی فرمتی یافت تا در عمل نشان دهد که جز پوشاندن حجاب اسلامی بر قامت نظام سرما به داری، امکان دیگری در مقابل خوبش ندارد. بورژوا "لیبرالها" که تا دیروز از عدم وجود آزادی مینالیدند و "متهورانه" به شخص شاهانه مینوشتنند و از عدم وجود لیاقت کافی در اداره مملکت گله میکردند و خود وعده حکومتی را میدادند که در آن "آزادی" آنها از نوع "اسلامی" ذهن کورانده ایشان را منور خواهد نمود، نشان دادند که اگر به قدرت برسند، حتی اگر این قدرت خود متزلزل باشد، چندان کم از سلف آریا مهری خویش نیستند، و وعده و وعیدهای آنان پیرامون دیکتاتوری غیرعریان سرما به چیزی جز رژه مجدد چکمه‌ها برای حفاظت از اصول مقدس مالکیت خصوصی نیست. در این میان کمونیست‌ها نیز که تا قبل از آن یکی از فعالترین نقشبازان در این محله ایفا میکردند و زنجیرگی سیاسی‌شان نه از ۱۷ شهریور بلکه از سال‌ها پیش شکل گرفته بود، نیز فرصت یافتند که آنچه را سال‌ها برای رسیدن به آن خود را به آب و آتش میزدند، یعنی امکان تماس نزدیک با توده‌ها را، از نزدیک تجربه نمایند. عرصه گسترده مبارزه اجتماعی، آنچنان امکاناتی را فراهم آورده بود که دیگر کمونیست‌ها محتاج نبودند برای تبلیغ اسلحه بدست گیرند.

جامعه در تب تغییر و تحول بسر میبرد. هر روز واقعهای جدید و در هر لحظه ای اتفاقی غیر قابل پیش بینی، شعله مبارزه طبقاتی در ایران را فروخته تر مینماید. تمام نیروهای اجتماعی و بالطبع از آنجا نیروهای سیاسی در پی آن هستند که با تطبیق با وضع موجود و جهت دادن به تحولات آینده مهر خود را بر حوادث جاری بزنند. عرصه‌های جدید مبارزه سیاسی باز میگردد بدون آنکه مبارزه در عرصه‌های قبلی جمع بندی گردد. راه‌ها و روشهای جدید ابداع میگردد بدون آنکه راه‌ها و روشهای گذشته درستی یا عدم درستی خود را نشان داده باشند. حرکات بقدری سریع است که بناچار تمامی نام آوران گذشته در این چرخش در حدس و گمان تنزل مقام می‌یابند و آیدها و افکار جدید سرعت شکل میگیرند. شاید در کمتر مقطعی از تاریخمان با این چنین معادلات گنگ و مبهم - اما نه آنقدر مخدوش که نتوان سیمای طبقات اجتماعی را از زوایا آن ملاحظه نمود - روبرو بوده ایم و شاید نیز هیچگاه - بشرط آنکه نشان دهیم که از قدرت آموزش از تحسار رب و خلایق را هیاهوی برخورد اریم فرصتی به این گرانبهای در مقابل خود نیابیم. اما شرط اول برخورد به امروز، جمع بندی از آنچه است که قبلاً انجام داده ایم. شرط

نگاهی به جنبش چپ در دو سال اخیر

و برای تماس با کارگران ذره بین بدست در محافل مختلف بدنبال کارگران آگاه بیروند. هم چپ میتواندست با ورهای خود را بهتر در اجتماع بیازماید و هم مردم میتواندست که واقعیت زمینی این قهرمانهای مقاومت و مبارزه را در یابند. زندگی چپ از محدوده خانه تیمی و تماس محدود به پهنه اجتماع گشاده شد و در این آزمون بود که چپ نیز عدم کفایت خود را نشان داد.

چپ در آستانه قیام

چپ در آستانه قیام، کوله‌باری از تحسار داشت. بیش از هفتاد سال از ایجاد اولین تشکلهای سوسیال دموکراتیک در ایران و حدود دشت سال از ایجاد حزب کمونیست ایران، و چهل سال از تشکیل حزب توده، و نه سال از آغاز جنبش مسلحانه میگذشت. در این کوله‌بار، مجموعه‌ای مختلفی از تجارب گرانبها در کنار هم قرار داشت. تجاربی که به دلایل مختلف تاریخی، و از آنجمله وجود سازمانی که بتواند به مثابه یک زنجیره انتقالی، تجارب مختلف این دوران را به یکدیگر متصل نماید و آنانرا در هر مقطع نسبت به مقاطع پیش متحول نماید، بطور موازی در کنار یکدیگر قرار داشتند. آنجا نیز که این تجربه امتداد زمانی می‌یابد و در وجود نحس حزبی است، که جز انحراف و شکست و

خلایق ذهنی برای راهیابی نشان دادن قدرت از تجربه کیریهای گذشته است. اینکه تا چه حد موفق شویم و تا چه اندازه پیشرفت نماییم، آنست که ابتدا درک کنیم در کجا قرار داریم، و این امر احتیاج به شناختی جدی از حال و گذشته جنبش کمونیستی دارد. مقصود این مقاله نه یک چنین جمع بندی و نه حتی کوشش در راه ارائه خطوطی برای چنین جمع بندی است. بلکه بر آنیم که در حد جمال و اختصار تصویری هرچند نا روشن از کارنامه دوساله چپ ایران ارائه دهیم. در این تصویر عمومی قصد ما نه برخورد مشخص ایدئولوژیک به نظرات مطروحه - امریکه تا حد توان در گذشته و در صفحات همین نشریه و جزوات سازمانی بدان پرداخته ایم - بلکه نتایج عملی و واضحی است که پراتیک این نظرات در جنبش سیاسی ایران بعمل آورده است.



دو سال از مهمترین واقعه تاریخ معاصر ایران میگذرد. در این دو سال نیروهای مختلفی که تا قبل از آن با نقشی در صحنه اجتماع نداشتند و با اگر نقشی را نیز بعهده میگرفتند حداقل یک نقش درجه دوم و یا سوم بود، فرصت یافتند که خودی نشان دهند و آنچه را که مدعی متحقق نمودن آن هستند در بونه آزمایش قرار دهند. "حکومت اسلامی"

ارتداد، ارشیه دیگری برای نسل جوان کمسو نیست بجا نگذاشته است. نتیجتاً و لاجرم آنجا که این عدم پیوستگی تاریخی بخوادیمورت پیوسته در تاریخ عمل نماید، خودنه تنها راهگشای جنبش نخواهد گردید، بلکه همچون مانع - تا آنجا که عدم پیوستگی یک جنبش میتواند مانع پیشرفت جنبش باشد - عمل خواهد کرد. نزدیکترین تجربه جنبش در آستانه قیام، تجارب بعد از بهمن ۴۹ بود. چپ در آستانه قیام، عمدتاً در سازمان چریکهای فدائی خلق و طیفی که بعدها بعنوان خط سوم مشهور گردید متبلور گردید. سچفا که در سال ۱۳۵۶ تزهائی رویزیونیستی جزئی را بعنوان راهنمای عمل خود انتخاب کرده بود، تبلیغ "جنبه واحد دیکتاتوری" - سازش با بورژوازی - را وجه همت خود قرار داده بود. سچفا در این مقطع از یکسویبیا نگرانادیکال ایسمی بود که با سنن مبارزه مسلحانه و نام شهدای پرافتخار جنبش کمونیستی گره خورده بود، و از سوی دیگر - و از آنجا که این وجه را دیکال ایسم در وجه ایدئولوژیک بشکل کامل منعکس نمیکرد - در تزهائیش آن سازشی را تبلیغ میکرد که جزئی از حزب توده بعارت گرفته بود. نظرات سچفا در آن مقطع نمایانگر عدم پیوستگی تاریخی جنبش کمونیستی بود. سچفا که اساساً علت وجودش در نیا زبه تغییر و گسستن از حزب توده بود، اما از آنجا که هیچگاه در صدد تئوریزه کردن علت وجودی خویش بر نیامد، و آنچه که نیز انجام گردید - کاملاً و کافی نبود - خود در جنبه تفکر غالب در سطح جهان یعنی رویزیونیسم درگیر گردید. تزهائی جزئی بیانگر هر دو این واقعیت، و سچفا پل بود که را دیکال ایسم جریانات چریکی را از مضمون انقلابی و نقادانه آن خارج و بیرون رویزیونیسم و ارتداد در مضمون سازد. سیر نزولی بعدی سچفا و حرکت مستقیم آن به سمت حزب توده، نشان داد که را دیکال ایسم سالیهای پنجاه جنبش چریکی - تا آنجا که این را دیکال ایسم قرار داد - از مضمون ایدئولوژیک بود - توانائی مقابله با تحولات سریع جامعه را ندارد.

اما اگر سچفا با شعار جنبه واحد دیکتاتوری بمیدان آمده بود، با حرکت از این تز و بیان پشوانه انقلابی در قیام شرکت کرد، و را دیکال ایسم عملیاش وجه و اعتبار راوانی برای سچفا و جنبش کمونیستی فراهم نمود. آن بخش دیگری از چپ - نیروهای خط سوم - که در دام برداشتهای مکانیکی خود از مبارزه اجتماعی در ارائه آنتی تزمی چریکی به "توده ها" روی آورده بودند - نتوانستند در مقطع قیام چیزی جز "اکنون میسم" را تبلیغ نمایند. آنتی تزمی چریکی که "سیاسی - تشکیلاتی" که در دوران خفقان و دیکتاتوری ره آوردی جز کار محفلی نداشت در دوران بر آشوب قبل از قیام نیز نتوانست نمایانگر راه راستین پرولتری باشد. دوری از را دیکال ایسم انقلابی قبل از مبارزه توده ای آنها بنام توده ها، در هنگام اوج گیری مبارزه توده ای، جای خود را به کوشه گیری روشنفکری داد. بدین ترتیب چپ جهان بخش از آن که

خواهان جنبه واحد دیکتاتوری بود و از این راستا مبارزه علیه کل بورژوازی را بقرا موشی میسپرد، و چنان بخش که کار "بین توده ها" را تبلیغ میکرد ولی عملاً به ورطه "اکنون میسم" افتاده بود، در یک فرصت کم نظیر تاریخی نه تنها نتوانست همچون سالیهای گذشته نقش مهمی بعهده داشته باشد، بلکه حتی موفق نشد با قبول یک نقش تبعی زمینه ساز مبارزات آتی باشد. شکل گیری این مشی فکری در جنبش کمونیستی زمانی آغاز گردید که از یک سو جنبش چریکی بمشابه یک آلترنا تیو جدید در مقابل سیاست احزاب رویزیونیست در کشورهای مختلف بخصوص امریکای لاتین در حال تجربه شدن بود و از سوی دیگر اندیشه ما ثوتیه دون خود را بعنوان نکات مل منطقی مارکسیسم - لنینیسم در جنبش کمونیستی جهان عرضه میکرد. کمونیستهای ایران نیز نمیتوانستند خارج از تحول فکری در جنبش جهانی کمونیستی به حیات سیاسی خویش ادا مدهند. بدین ترتیب ما با برخورد های تئوریک بظواهر متناقض از جانب جریانات مختلف سیاسی مواجه میشویم. بسیاری از کمونیستهای ایران صادقانه و با برخورد شخی - اما نه همه - چانه - به سمت تدوین تئوریه و سازماندهشی تشکیلاتی گام بر میدارند، که میتواند مبارزه مسلحانه در جامعه تحقق بخشد، و تعدادی نیز در تفکر نفوذیه میان توده ها، بکار رسیا سنی و توده ای صرف میپردازند. اما عدم وجود یک تئوری منسجم و شهادت رفقای که توان سیاسی و فکری تدوین یک مشی همه جانبه، و ایجاد یک بدیل انقلابی در مقابل سیاستهای رویزیونیستی را داشته، و همچنین سطح نازل فرهنگی جنبش کمونیستی ایران، که این جنبش را در مقابل نفوذ ایدئولوژیهای غیر کمونیستی تاء شیر پذیر می نمود، را دیکال ایسم رفقا آنها را از مشی بیه عملکرد و سپس از عملکرد به یک ظاهر را دیکال و سپس از این ظاهر را دیکال به یک واقعیت رویزیونیستی استحاله داد. بسیاری از متقدین راست این نظریه، برای پوشاندن بی عملی صرف خود در آن دوران بر آنند که استحاله این مشی را از یک مشی انقلابی به یک مشی رویزیونیستی صرفاً در قبول مشی چریکی است. ولی واقعیت اینست که بررسی این "استحاله نظری" بدون پرداختن به پایه های ایدئولوژیکی که چنین استحاله نظری حول آن انجام گرفته است، امکان پذیر نیست. در حقیقت این قبول یک مشی در مقابل مشی دیگر با حتی وجود خطوط متفارق فراوان در دویا چند تئوری سیاسی، عین وجود دویا چند ایدئولوژی مختلف و حتی متناقض نیست مشی مبارزه مسلحانه، علاوه بر دلالتی که در بالا بر شمر دیم از آنرو نتوانست بدیل انقلابی - در تمام سطوح - در مقابل سنن منسوخ جنبش کمونیستی ارائه دهد که نتوانسته بود، از پایه مشی تفکر حاکم گذشته را مورد نقد قرار دهد. اندیشه ما ثوتیه دون و طرفدارانش نیز سیر مشابهی را طی مینمایند، نقد فرمالیستی و جانبداری که در دعوی سیاسی چین و شوروی

بی جهت نیست که علیرغم مواضع سیاسی بظاهر متناقض در عمل اجتماعی و آنجا که عمل مفهوم تاریخی می‌یابد - انقلاب - یکسان عمل مینماید. آنانکه مبلغ تئوری جنبه واحد ضد دیکتاتور بودند، در ادامه طبیعی حرکتشان ابتدا "دولت موقت" را تأسیس و از آن حمایت میکنند. این جریان فکری همچنانکه در قیام از موضع مستقل حرکت نکرد و اساساً در سیاست رویزیونیستی اش - حداقل در تئوری و در این مقطع - مسئله‌ای بنام همومونی طبقه کارگر مطرح نیست، بیکباره در کنار بورژوازی ملی قرار میگیرد که گویا بنابر است علیه امپریالیسم امریکا مبارزه نماید. سازش طبقاتی با بورژوازی - این رکن اساسی

اندیشه استالینیستی و رویزیونیستی - در اشکال مختلف پس از آن نیز ادامه می‌یابد. با توده‌ای تر شدن مواضع این جریان فکری - سچفا - و با قبول مشی راه رشد غیر سرمایه داری، "ناکمان" این جریان تغییر موضع میدهد. اما این تغییر موضع نیز از آنجا که اساساً در تعقیب همان مشی سابق، یعنی قبول رهبری غیر پرولتری است، این جریان را بدنبال روی کور و کارگزار خرده بورژوازی سنتی تبدیل میکند. "با زرگان" جای خود را به خط امام میدهد. شورای انقلاب که روزی متهم به سازشکاری بود به یک "نهاده مترقی" تبدیل میشود و سچفا (اکثریت) از زیر پرچم زرد بورژوازی به زیر پرچم سبز خرده بورژوازی باز میگردد و بدینسان نشان میدهد که از "قیام" هیچ چیز نیاخته است.

اما این هنوز آغاز کار است سچفا (اکثریت) در مبارزه دموکراتیک نشان میدهد، که انحلال طلبی در صفوف اقلیت غیر پرولتری تا چه حد در ارائه یک تصویر مسخ شده از کمونیسم مؤثر است. هنوز فریادها و شعار خودکار مگی های "قشریون متعصب" در سرکوب آزادیهای دموکراتیک در هوای "تازه بها رآزادی" بکوش می‌رسید که ناگهان "قشریون متعصب" تبدیل به "آزادخواهان" میگردند که گوئی اساساً "دموکراسی" با آنان متولد شده است. ایشان هوراکنان از بستن کلوب "لیبرالها" توسط هادی غفاری فاشیست، پشتیبانی مینمایند و بعد سر و کله اشان در میان صفوف حزب اللد پیدا میشود و مبارزه برای ابتدائی ترین آزادیهای انسانی از نظرشان جزء توطئه های ستون پنجم محسوب میگردد. مبارزه برای حقوق ملیتهای، جای خود را به جاسوسی برای رژیم جمهوری اسلامی میدهد و تسلیم طلبی تا بدان حد رشد میکند که مبارزه برای حقوق ملی عملاً جزء برنامه های ضد انقلابی محسوب میگردد. این استنتاجات و استنتاجات نظیر آن خودنمایی از برداشتهای ایدئولوژیک نا درست از مرحله انقلاب - انقلاب دموکراتیک - است، بنا بر این:

با باید با بورژوازی (ملی) علیه امپریالیسم جنگید، با با خرده بورژوازی متحد گردید و علیه امپریالیسم و سرمایه داری (وابسته) جنگید، و با هر دو اینها جنبه متحد خلق را تشکیل داد. یعنی از آنجا که در میان امکانهای فوق، امکان همومونی پرولتاریا وجود ندارد، پس بناچار باید همومونی یکی دیگر از جریانها را پذیرفت. بناچار

نسبت به سیاستهای رویزیونیستی شوروی شکل میگیرد، بوبولیسیم را در مقابل رویزیونیسم عرضه میکند. اما این "تبدیل" نیز از آنجا که پایه های حرکت ایدئولوژیکش، یکسان با همان مشی است که مبارزه مسلحانه را بعنوان مشی سیاسی خود انتخاب کرده بود، بعد از چپ و راست زدن های فراوان عملاً در مورد اساسی ترین مسائل سیاسی جنبش چپ با نیروهای دیگر جنبش کمونیستی به یک نتیجه میرسد:

* - هر دو در تئوری و سپس در عمل - علیرغم محدودیتهای عملی - از ایجاد صف مستقل در مبارزاتی که منجر به قیام گردید سربا میزنند. * - و با نتیجه هر دو عملاً رهبری بورژوازی - در اشکال مختلف از تبلیغ جنبه واحد ضد دیکتاتور گرفته تا اشکال مشخص فعالیت اکونومیستی - کار سیاسی - تشکیلاتی صرف را در این جنبش قبول مینمایند.

* - موضع هر دو جناح نسبت به نقش رهبری روحانی یکسان است. زیرا در تئوریهای خلقی آنان خرده بورژوازی میتواند، مثلاً نقش انقلابی را بازی نماید و نتیجتاً نوعی هموئی با آن را تبیین میکنند.

و بدین ترتیب این دو تئوری بظاهر متناقض، در آن جا که پاسخ صحیح انقلابی نسبت به اساسی ترین مسائل مرحله ای جنبش کمونیستی بسیار ضروری است به نتیجه واحدی میرسند و حتی در زمینه سازی برای بهره برداری در فعالیتهای آتی - برای کل جنبش کمونیستی - نا موفق مینمایند.

چپ بعد از قیام

این بیکره بظاهر متناقض - اما در واقع شعب مختلف تفکر استالینیستی - در فعالیات و انفعالات سریع بعد از قیام دچار ابهامات فراوان میشود. آنچه که بعنوان نمودهای مشخص نا توانی مجموعه چپ در دوران قبل از قیام بود در دوران بعد از قیام بصورت نا توانی عمومی اظهار وجود مینماید. این نا توانی عمومی - که در حقیقت چیزی جز انعکاس نا توانی ایدئولوژی استالینیستی برای یافتن یک راه حل انقلابی نیست - خود را در ابعاد بیمراتب و وسیع تر و عمیق تر در این دوران نشان میدهد. این نا توانی سیاسی در برخورد به مسائل مهمی چون هیئت حاکمه - دولت موقت، خط امام، شورای انقلاب، برخورد به مبارزه دموکراتیک - حقوق دموکراتیک اقشار و طبقات مختلف، ملیتها، زنان، دریا فست از امپریالیسم، جریان گروگانگیری، ضد امپریالیستی بودن خرده بورژوازی، چگونگی برخورد به اتحاد عمل و سپس وحدت نیروهای جنبش کمونیستی، چگونگی ارتباط با طبقه کارگر و بروز میکند.

درست است که این دومشی بعد از قیام شدت از یکدیگر دوری میجویند، اما در اینجا نیز این خطوط بظاهر متفاوت نهائی از وجود دو ایدئولوژی متفاوت و یا حتی متناقض، بلکه دو بیان از یک ایدئولوژی واحد است. بینش عمومی هر دو این جریانها نسبت به مسائل اساسی انقلاب و از آنجا که ختمان سوسیالیسم، یکسان است

جلوهای دیگر از تروریسم

که بدلائل مختلف اجتماعی قادر نیستند که نظر خود را اشاعه دهند، اما از میان اینها، تنها جریاناتی خاص با طرز تفکر و بینشی خاص بخود حق میدهند که برای تحمیل نظرات خود به زور و آنهم زور عربان متوسل شوند. بنابراین چنین حملاتی نه تنها نمایشگر ضعف است بلکه نمایانگر بینشی تروریستی نیز هست.

این بینش در شرایط وجود یا فقدان قدرت ظاهری بصورت مختلف خود را نشان میدهد و تنوع این اشکال ظهور بر حسب یک تضاد در زندگی سیاسی دو جریان - حزب دموکرات و سازمان پیکار - آشکار است. بعنوان معترضه توضیح دهیم که قصد ما از این نوشته محکوم کردن این با آن واقعه نیست. ما در جای خود در اعلامیه‌ای که بهمین مناسبت داده‌ایم این مسأله را محکوم کرده‌ایم در این نوشته قصد ما اشاره به مسأله‌ای است که در یک اعلامیه قابل طرح نیستند. اشاره به مباحثی بینشی یک نوع تفکر خاص و عوارض عمومی آنست و نه پرداختن به یک واقعه (نوع آشکار ظهور یک بینش، یک محتوای واحد را نمیتواند پوشانند. برای توضیح قدری به گذشته بگردیم.

سازمان پیکار که خود دنباله جریانی است که مدعی بود در بطن سازمان مجاهدین خلق ایران به "مارکسیسم-لنینیسم" گرویده است، اولین حرکت سیاسی خود را با حمله‌ی تروریستی به سازمان صادر، خود آغاز کرد. این تولدنا میمون و این خشونت فرزند نسبت به مادر که یادآور اساطیر کلاسیک است و نمودار تداوم مسایل بینشی - روانی در جوامع طبقاتی نه تنها فی نفسه تراژیک و غیر کمونیستی بود بلکه چنانکه پیش بینی میشد چنان عوارض اجتماعی وسیعی به بار آورد که تصور نمیکشیم تا ده‌ها سال دیگر گریبان چنین را رها کند. تصویری که این اقدام از "کمونیسم" در اذهان بسیاری از مردم ایجاد کرد - و متأسفانه هنوز هم با برخوردهای غیر دموکراتیک بسیاری از کمونیست‌ها و کمونیست‌نماها رنگ آمیزی شدت‌تری بخود میگیرد - با این رویدادها زدوده شدنی نیست.

در شماره‌ی قبیل رهایی در برخورد به پاره‌ای از نقطه نظرهای مسعود رجوی نشان دادیم که چگونه یک واقعه‌ی خاص که از جانب چند نفر "کمونیست" صورت گرفته است، هنوز بصورت یک انسان خالی نشدنی آذوقه بسیاری تحقیر همی کمونیست‌ها درآمده است. و باز متأسفانه می‌بینیم که عدم انتقاد صمیمانه سازمان پیکار به گذشته‌ی خود - انتقاد نظری

حمله‌ی حزب دموکرات به دفتر سازمان پیکار در بوکان بعنوان "یک واقعه در میان هزاران حادثه" موجب صدور اعلامیه‌هایی از جانب چند سازمان - و منجمله سازمان ما - شد ولی بنظر می‌رسد که اهمیت مسأله بعدی است که باید مورد توجه جدی تری قرار گیرد و به بهوتی فراموشی سپرده نشود.

حمله‌ی مسلحانه از طرف یکی از سازمانهای سیاسی به سازمان دیگر در تاریخ ایران بی سابقه بوده است. البته در گذشته در مواردی ارگانهای سرکوب رژیمها تحت پوشش سازمان سیاسی به چنین کاری مبادرت کرده‌اند و این موارد باین فعالیت گسترده‌ی "حزب الله" در سالهای اخیر از تکرار بیشتری برخوردار بوده است ولی اینها را نمیتوان به حساب حمله یک سازمان سیاسی به سازمان دیگر تلقی کرد. اینها شکردهای رژیم های ارتجاعی هستند و در این مقوله نمیکنند.

شاید بتوان بدوی ترین حرکات جنبشی این برخورد را در پاره‌ای از فعالیت‌های فدائیان اسلام و ترور دکتر حسین فاطمی و نیز برخورد‌های خشونت آمیز هواداران حزب توده و بان ابراهیمت‌ها، در سالهای ۲۹-۳۲ ردیابی کرد. ولی اینها نیز هیچکدام بعد حملاتی اخیر حزب دموکرات به دفتر سازمان پیکار را ندارد. در مورد اول ما با یک تروریسم سیاسی توسط یک سازمان اپوزیسیون (هر چند ارتجاعی) علیه حکومت وقت مواجه بودیم و در مورد دوم با برخوردهای خیابانی خشونت آمیز اما غیر مسلحانه. اهمیت اینها در مقایسه با حمله‌ی اخیر حزب دموکرات بسیار ناچیز است. برخوردهای خشن و ترورهای سیاسی را در همه‌ی جوامع با درجات متفاوت میتوان مشاهده کرد. ولی حمله‌ی مسلحانه به دفتر احزاب و بستن آنها را به جز در مواردی معدود نمیتوان سراغ گرفت.

در اهمیت عمومی این مسأله نمیتوان مبالغه کرد. حمله به دفتر احزاب از جانب هر نیرو و تحت هر عنوانی نمایشگر وضعی است که در پوش قدرت جلوه میکند. نمایش ضعف است

چون حمله کننده بوضع ناتوانی خود را در مقابله‌ی اصولی با گرایش مخالفت خود و عدم توجه و اعتقاد به شعور توده‌ها را به ظهور میرساند. اگر یک جریان سیاسی میتواند حقانیت خود را اثبات کند در هیچ شرایطی توسل به چنین شیوه‌هایی را ضروری نمیداند و چه چیز گویاتر از اینست که به ارتکاب به چنین روشهایی خود با زترین عدم حقانیت است. هستند جریانهای

و مهمتر از آن انتقاد عملی - برای ما و نظایر ما تنها. این معنا را در برداشته است که این جریان به قبح اعمال انجام شده پی نبرده است و از پیش گذشتی خود نبریده است. در این صورت چه انتظاری میتوان از دیگران داشت.

بهر حال این اقدام خاص نمایشگر شکل بروز یک تفکر تروریستی در شرایط فقدان قدرت بود. کشتن حیواناتی همزمان دیروز در پس کوچه های شهر. ترور و فرار. ضعف، تروریسم، فقدان قدرت.

اما همین عوامل اکنون بحکم یک ریشخند تاریخ علیه همین جریان بکار گرفته میشوند با این تفاوت که اینبار حزب دموکرات در خود احساس قدرت میکند. در این شرایط "لازم" نیست کسی در پس کوچه های ترور شود. در روز روشن در پناه قدرت "آر پی جی" دفتر یک سازمان مخالف همراه با افراد درون آن درهم کوبیده میشود و لابد احساس رضایت وافر نیز خود را بصورت لبخند ظفر نمونی ظاهر میکند. مخالف را داغان کردیم.

در چنین صورتی ابراز انزجار از حزب الله چقدر میتواند حقیقت داشته باشد. من حق دارم دهان ترا با سرب مذاب پر کنم. ولی حزب الله حق ندارد. چرا؟ چون "نما بنده" پرولتاریا و "نما بنده" فلان خلق هستم ولی حزب الله ورقه ای نمابندگی رسمی از هیچ جریانی ندارد. شاید هم دارد ولی آنرا نشان نمیدهد.

ما در این زمینه - در زمینه تفکر تروریستی، پیش از غیر دموکراتیک - بسیار گفته ایم و بسیار خواهیم گفت. همینقدر بگوئیم که جریانات درگیر در آن بزرگترین خیانت را نسبت به جنبش ایران مرتکب میشوند. هنگامیکه برخورد های مسلحانه بین سازمان های باصلاح اپوزیسیون رایج شود دود آن بچشم همه خواهد رفت. این سازمانها تنها خود را افشاء نمیکند. اینها جنبش را به ابتذال و انحراف میکشانند. و چه کسی میتواند نسبت به جنبش متعهد باشد و از بروز چنین پدیده هایی عمیقاً نگران نشود؟

در کنار بحث فوق به جنبه دیگری از مساله نیز باید توجه کرد. حزب دموکرات کردستان تحت شعار "آزادی برای ایران، خودمختاری برای کردستان" فعالیت میکند. از طرف دیگر دفاع از حقوق خلق کردستان در سلوچه برنامهای همه سازمانهای مترقی ایران قرار دارد. ما با اعتقاد به حق تعیین سرنوشت خلقهای ایران از شعار سیاسی خلق کرد که خود را در برنامهای سازمانهای مختلف سیاسی این خلق منعکس کرده است حمایت کرده ایم. رفقای سازمان ما همه سختی ها را متحمل شده، از اسارت و شهادت دریغ نکرده اند. رفیق شهید ابو شاهین (کاک فتواد) از اولین رزمندگان غیر کردی بود که به جنبش خلق کرد پیوست و تجارب سیاسی و نظامی و بالاخره جان خود را در طبق اخلاص گذاشت. این جانفشانیه ها، از جانب ما و از جانب سایر نیروهای مترقی ایران برای چه بوده است؟ آیا بجز این

است که چپ ایران دفاع از حقوق همه ی خلقهای ایرانی را برای رهایی از یوغ استعمار و استبداد، برای رهایی از سلطه امپریالیسم یک وظیفه انقلابی میشمرد است؟ و آیا این امر نگران کننده نیست که سازمانی که شعار خودمختاری کردستان است حتی هنوز که این امر تحقق پیدا نکرده است بمعنی واقع کلمه "خودمختار" شده و هر کار دلش میخواهد میکند؟ در این صورت این سؤال برای همه مطرح میشود که اگر کردستان روزی واقعاً خودمختار شود حزب دموکرات چه خواهد کرد؟ این حزب هنوز قدرت کامل نیافته چنین میکند، در شرایطی که هنوز پاسدار و ارتش کردستان را میکوبند چنین میکند، روزی که قدرت آیالتی برسمیت شناخته شد، روزی که خودمختاری پذیرفته شد، بروز سازمانهای مخالف دیگر چه خواهد آمد؟ حزب دموکرات برای آینه شده، برای دوران پس از خودمختاری، برای سازمانهای مخالف کرد و غیر کرد - و منجمله کوموله - چه نقشه هایی در سر دارد؟ آیا دور از ذهن خواهد بود که تصور کنیم در کردستان نیز این حزب کوشش خواهد کرد یک سیستم تک حزبی سرکوبگر بوجود آورد؟ و آیا معنای دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان بطور ریشخند آمیزی بصورت "دموکراسی" برای سایر نقاط ایران و خودمختاری من برای کردستان در نخواهد آمد؟

بنظر میرسد که نه تنها عناصر تروریستی پیشی، بلکه در کنار آن کوتاه بینانی ژرف سیاسی نیز در این اقدام موثر بوده است. ما نگران آن هستیم که ارتجاع ایران در عین حال که نفس حمله به دفتر پیکار را کساری درست میداند معهذاً از این اقدام به منزله ی بهانه ای برای ایجاد بدبینی نسبت به جنبش خلق گردا ستاده کند. مسئولیت مستقیم این سوء استفاده به عهده ی حزب دموکرات کردستان است. مسئولیت مستقیم ایجاد این بدبینی و کمک به ایزوله شدن جنبش خلق کرد به عهده ی همین حزب است. خلق کرد و سایر نیروهای مترقی ایران در این میان بازنده خواهند بود و آنرا بدرستی از چشم حزب دموکرات خواهند دید.

ما انتظار داریم که سازمانها و نیروهای مترقی ایران در مورد این مساله ساکت ننشینند. مقابله ی شدید و هماهنگ همه ی نیروها هشدار به اندازه ی کافی گویا خواهد بود. در اینصورت، یعنی در صورتیکه همه به و خامت وضع پی برند و عکس العمل اصولی نشان دهند شاید بتوان امیدوار بود که این تجربه ی بد موجب آموزش عمومی شده و اقدامات تروریستی متروک و منسوخ شوند. اگر قبح مساله با اندازه ی کافی روشن شود، درآینده کمتر نیرویی قادر خواهد بود که برای پیشبرد اهداف خود به آن متوسل شود.

در همین زمینه ما بویژه منتظر عکس العمل سازمان مجاهدین خلق ایران هستیم. این سازمان که بدرستی اقدامات گذشته ی پیکار را محکوم کرده است، در ماههای اخیر

در تهران و سایر نقاط کشور، دکتر مصدق و چند تن از کاندیداهای جبهه ملی بر اشرعیت پر شور و گسترده‌ی مردم به مجلس راه یافتند. در اینجا برای اینکه بوج و مسخره بیستون نقش مثبت ترور هژیر در ابطال انتخابات و در نتایج انتخابات بعدی تهران و سایر خزعبلاتی که در این روزها در این زمینه عنوان میشود، روشن گردد اراشی چند نمونه از نتایج انتخابات و تذکر نکاتی چند لازمست:

در تاریخ ۲۸/۸/۸، شش تن از حائزین اکثریت تهران عبارت بودند از:

- ۱- دکتر مصدق
- ۲- دکتر بقایی
- ۳- حسین مکی
- ۴- حائری زاده
- ۵- سید ابوالقاسم کاشانی
- ۶- دکتر متین دفتری

در ۲۸/۸/۱۳، هژیر وزیر دربار، در مسجد سپهسالار توسط فدائیان اسلام بقتل میرسد.

اولین نتیجه‌ی (منفی) این ترور، اعلام حکومت نظامی در ۲۸/۸/۱۴، ایجاد جو فشار و اختناق، توقیف دکتر بقایی، مکی، حائری زاده و شش تنی چند از دیگر رهبران آنزمان جبهه ملی و فرستادن دکتر مصدق برای مدتی به احمدآباد بود.

دومین نتیجه‌ی (منفی) این ترور، در نتیجه‌ی شمارش آراء در ۲۸/۸/۱۷ (چهار روز پس از ترور هژیر) منعکس است: نه فقط مکی و حائری زاده بلکه همچنین آیت الله کاشانی نیز در میان شش تن اولیهای حائزین اکثریت دیده نمیشوند:

- ۱- دکتر مصدق
- ۲- محمدصادق طباطبائی
- ۳- حسام الدین دولت آبادی
- ۴- جواد مسعودی
- ۵- دکتر بقایی
- ۶- جمال امامی

حتی نتایج شمارش آراء در روز ۲۸/۸/۱۸، از این هم بدتر میشود:

- ۱- محمدصادق طباطبائی
- ۲- دولت آبادی
- ۳- دکتر مصدق
- ۴- جواد مسعودی
- ۵- جمال امامی
- ۶- دکتر بقایی

در همین روز ۲۸/۸/۱۸، سیدحسین امامی، قاتل هژیر، عجلانه (۶ روز پس از دستگیری)، اعدام میشود. (۱۳)

اثرات منفی ترور هژیر در جامعه، به دنبال اعتراضات شدید مردم خنثی میشود و حتی این حرکات اعتراضی گسترده‌ی توده‌ها و افشاء تقلبات رسوای انتخاباتی توسط روزنامه‌های آزادیخواه آنچنان اوج میگیرد که دولت چاره‌ای جز ابطال انتخابات تهران در ۲۸/۸/۱۹ نمیبیند. و بدینگونه مبارزه‌ای که برای تأمین آزادی انتخابات با پشتیبانی افکار عمومی شروع شده بود در تهران بنفیع جبهه ملی پایان می‌یابد.

۲۴ آبان، شاه به آمریکا رفت و این سفر قریب ۵۰ روز بطول انجامید.

۱۵ بهمن، دولت اعلام کرد که مجلس شورای ملی و سنا (بدون حضور نمایندگان تهران) در روز ۲۰ بهمن، افتتاح خواهد شد.

۱۷ بهمن، دکتر مصدق در میتینگ عظیمی در میدان بهارستان، ضمن افشاء تقلبات پیشمار در انتخابات مجلس شانزده (که فقط انتخابات تهران قبلاً باطل شده بود)، به افتتاح مجلس بدون حضور نمایندگان تهران، اعتراض

فدائیان اسلام (۶)

کماندوهای گوش بفرمان کاشانی

و - رازی

دکتر منوچهر اقبال، وزیر کشور، قبیل از انتخابات دوره‌ی شانزدهم، طی یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی اعلام کرده بود که:

"در ادوار سابق به عناوین مختلف کرسی‌های وکالت خرید و فروش میشد ولی در زمان من نه از کسی پول گرفته شده و نه خواهد شد."

او "به ناموس مادرش سوگند" خورده بود که انتخابات آزاد است. با اینحال، انتخابات دوره‌ی شانزدهم که میبایست سرنوشت قرارداد الحاقی را تعیین کند نمیتوانست آزاد باشد و در واقع، یکی از رسواترین انتخابات ادوار مجلس بود. این انتخابات مورد اعتراض شدید مردم در سرتاسر کشور قرار گرفت. در تهران دکتر مصدق رهبری مخالفت با تقلبات انتخاباتی را بر عهده گرفت. او عده‌ای از روزنامه‌ها - نگاران و مخالفان سیاست استعماری انگلیس را در خانه‌اش جمع کرد. در این جلسه تصمیم گرفته شد که در روز جمعه ۲۲ مهر ۲۸، بعنوان اعتراض به انتخابات و درخواست ابطال آن در دربار متحصن شوند. دکتر مصدق طی اعلامیه‌ای خطاب به مردم نوشت: "ای مردم در آنجا ما را تنها و بی‌کس نگذارید." سرتیپ صفاری، رئیس شهربانی وقت، اعلامیه‌ای صادر کرد و هر نوع تجمع مردم را ممنوع اعلام داشت. با این حال، توده‌ها استقبال پرشوری از فراخوان دکتر مصدق بعمل آوردند. نظر باین که آنهمه جمعیت نمیتوانست در دربار متحصن شود، ۲۰ نفر برای این امر انتخاب شدند، بقیه، درخیابان‌های اطراف متحصن شدند. منطقه توسط نیروهای ارتشی محاصره شد و ارتباط متحصنین با خارج حتی برای دریافت آذوقه، قطع گردید. همان ۲۰ نفر انتخاب شده برای تحصن، در تاریخ ۲۸/۸/۱ عضو موسس جبهه ملی شدند. و جبهه ملی در این روز رسماً اعلام موجودیت کرد و چهارتن از آن افراد، مامور نوشتن اساسنامه و آئین نامه‌ی جبهه ملی شدند. و متن اساسنامه‌ی ۶ ماده‌ای و آئین نامه‌ی سه ماده‌ای در شماره‌ی ۲۷۳ روزنامه‌ی ستاره به تاریخ ۲۹/۴/۱۰ بجا پ رسید. (۱۲) علیرغم تقلبات رسوای انتخابات شانزدهم

کرد.

در فروردین ۲۹، نتایج قطعی انتخابات تهران اعلام شد و هشت تن از کاندیداهای مورد حمایت جبهه ملی (مصدق، بقایی، مکی، حائری زاده، کاشانی، شایگان، نریمان و صالح) به مجلس راه یافتند. و موفقیت نسبی، منحصر در سایه حمایت گسترده و پر شور مردم بدست آمد و ترور هژیر، کوچکترین تاثیر مثبتی در آن نداشت.

نکته جالب اینکه پنج نفر اول حائزین اکثریت در نتایج اعلام شده در ۲۸/۸/۸ (قبل از ترور هژیر) و در نتایج قطعی انتخابات در ۲۹/۱/۲۲، دقیقا همان افراد و بهمان ترتیب میباشند:

۱- دکتر مصدق ۲- دکتر بقایی ۳- حسین مکی ۴- حائری زاده ۵- سید ابوالقاسم کاشانی

علیرغم دروغهای بیشرمانه و ادعاهای ابلهانه‌ی بیشماری که این روزها عنوان میشود (و ما چند نمونه از آنها را از قول عبداللہ کرباسچیان، حاج مهدی عراقی، نویسنده کتاب "شهید نواب صفوی" و مقدمه‌ی کتاب "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام"، در صفحات قبل نقل کرده‌ایم)، و با توجه به آنچه گذشت، خلاصه کنیم:

(۱) ترور هژیر توسط فدائیان اسلام فقط در رابطه با دشمنی خونین و قدیمی آیت‌اللہ کاشانی با انگلیسی‌ها و سرسپردگان آنها نظیر هژیر، رزم‌آرا، قوام السلطنه و غیره قابل تبیین است و نه در هیچ رابطه‌ی دیگر (در شماره‌های قبل در این زمینه بیشتر سخن گفته‌ایم).

(۲) ترور هژیر نه تنها هیچگونه تاثیر اجتماعی مثبت نداشت بلکه با ایجاد جو فشار و خفقان و با اعلام حکومت نظامی بدنبال آن، بطوریکه دیده‌ایم اثر منفی هم باقی‌مانده‌ی گذاشت بنحوی که پس از ترور، حتی نام آیت‌اللہ کاشانی از لیست حائزین اکثریت حذف شد. ابطال انتخابات تهران نه بدلیل ترور هژیر بلکه بخاطر اعتراضات شدید و گسترده‌ی توده‌ها صورت گرفت (۱۴). و یکبار دیگر، این حکم کمونیستی به اثبات رسید که نه ترور شخصیتها بلکه حرکات توده‌ای میتواند سیستم جریانات را تغییر دهد.

(۳) انتخابات مجدد تهران قریب ۶ ماه پس از ترور هژیر انجام شد و در این فاصله، وقایع بسیاری رخ داد و مبارزه‌ی توده‌ها برای تأمین آزادی انتخابات، در این فاصله هر لحظه اوج گرفت. موفقیت نسبی کاندیداهای جبهه ملی در مجلس شانزدهم در انتخابات تهران چه ربطی دارد به یک ترور شش ماه قبل آن؟

(۴) جریاناتی که به موفقیت نسبی جبهه ملی در مجلس شانزدهم در انتخابات تهران منجر شد، بطوریکه دیده‌ایم، از مبارزات توده‌ها از شهریور ۲۰ تا فروردین ۲۹ و نیز از مبارزات نمایندگان اقلیت ادوار چهارده و پانزده سرچشمه گرفته است. همانطوریکه ریشه‌های قیام بهمن ماه ۵۷ را باید در

مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک توده‌ها در طی یکمیدسال اخیر جستجو کرد. بنابراین، سرآغاز موفقیت جبهه ملی در مجلس شانزدهم را ۲۸/۸/۱۳ (روز ترور هژیر) دانستن همانقدر مسخره است که امروز سرآغاز بهمن ماه ۵۷ را ۱۵ خرداد ۴۲ قلمداد کردن.

(۵) از ادعاهای مضحک در رابطه‌ی ترور هژیر با "رهایی" مصدق و یارانش "شکست انتخاباتی دوره‌ی شانزدهم" و انتخاب

آنها "به کمک فدائیان اسلام" و خزعلات مشابه که بگذریم، این ترور در انتخاب آیت‌اللہ کاشانی به نمایندگی مجلس نیز کوچکترین تاثیری نداشت. دیده‌ایم که در نتایج انتخابات ۲۸/۸/۸ (قبل از ترور هژیر)، آیت‌اللہ کاشانی نفر پنجم بود و در انتخابات ۲۹/۱/۲۲ نیز همچنان نفر پنجم باقی ماند. نه بالاتر رفت و نه پائین تر آمد.

(۶) بدون اینکه بخواهیم سوابق مبارزات آیت‌اللہ کاشانی و نفوذ او در آن زمان در بین مردم را کم اهمیت جلوه دهیم و لسی حقیقت اینست که آیت‌اللہ کاشانی در لیست کاندیداهای مورد حمایت جبهه ملی برهسری دکتر مصدق به نمایندگی انتخاب شد، و نه دکتر مصدق و دیگران در لیست آیت‌اللہ کاشانی و فدائیان اسلام!

(۷) ترور هژیر کوچکترین کمکی به پایان تبعید آیت‌اللہ کاشانی نکرد (آیت‌اللہ در تاریخ ۲۹/۳/۲۰ یعنی قریب ۸ ماه پس از این ترور به تهران بازگشت).

(۸) انتخاب آیت‌اللہ کاشانی بعنوان نمایندگی مجلس، تنها دلیل پایان تبعید

۱۸ ماهه‌ی او نبود. آیت‌اللہ کاشانی در دوره‌ی چهاردهم بعنوان نماینده‌ی چهارم تهران انتخاب شده بود (زمانیکه دربارداشت انگلیسی‌ها بود) ولی دولت سهیلی از اعلام آن خودداری کرد و آن انتخاب به نمایندگی، بر خلاف دوره‌ی شانزدهم، موجبرهایی او از زندان نکردید. چرا؟ به دو دلیل:

اول- سالهای ۲۸-۲۹ با سالهای ۲۲-۲۳ تفاوت فاحش داشت: ارتقاء سطح آگاهی توده‌ها و حضور فعال و پرشور در صحنه‌ی مبارزات سیاسی و نیز وجود اقلیتی نسبتا قوی و موثر در مجلس شانزدهم به هیات حاکمه اجازه نمیداد که مانند دوره‌ی چهاردهم نمایندگی آیت‌اللہ کاشانی را نادیده بگیرد.

ثانی- (این دلیل دوم را از انتشارات اسلامی و طرفدار روحانیت می‌آوریم که جای بحث و تردید نداشته باشد):

"در اینجا نظریه‌ای هست که از زبان یکی از سفرا در تهران شنیدم و این نظر یا "سر" مربوط میشود به برگشت آیت‌اللہ کاشانی از لبنان. سفیری گفت: مقامات سفارت آمریکا در تهران دخالت نمودند تا اینکه شاه با بازگشت آیت‌اللہ موافقت کند و این مقامات بودند که از نتایج فعالیت حزب توده نگران بودند. در نتیجه متوسل شدند

چه بنا که کیا نوری پس از خیانت کنونی به آرمان زحمتکشان و پس از فرار مجدد از مرزهای شمالی، از دریوزگی "خط امام" و نوکر صفتی در مقابل عملده واکره ولایت فقیه و "صدد امپریالیست" خواندن "رهبر انقلاب" و فاشیست های جمهوری اسلامی و پاسداران سرمایه، بنا عباراتی کم و بیش نظیر عبارات فوق به "انتقاد از خود" بردازند. چرا که برای این خائنین به مارکسیسم، انتقاد از خود مارکسیستی، چیزی شبیه به استغفار و توبه ای اسلامی است که تیسارار آریامهری و ساواکی های دیروزی، در یک چشم بهم زدن، مکتبی بشوند و در خط امام، برای نوشیدن شربست شهادت، بصف یا بستند.

حزب توده، چهار سال پس از کودتا، در تیر ماه ۳۶ نیز گمان کرده بود که گویا به "انتقاد از خود" در "قطعنامه ی وسیع کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران درباره ی روش حزب در مورد مسالده ی ملی شدن صنایع نفت"، ابعاد مخوف خیانت رهبران حزب به توده ها و بویژه به طبقه ی کارگر، زدودنی است. در حالیکه دسته های آلوده به خون کارگران و نظامیان و روشنفکران انقلابی، نه با استغفارنامه ی پلنوم چهارم، بلکه بقول شکسپیر، با تمامی عطرها ی عربستان، پاک شدنی نیست.

البته لازم به تذکر است که عبارات نظیر عبارات کیا نوری و قطعنامه ی پلنوم چهارم و سایر "انتقاد از خود" های مشابه در دوران "مهاجرت" بقایای حزب توده، جز دروغهای بیشرمانه و سپری در مقابل حملات مداوم، چیز دیگری نبود. باین دلیل که: حزب توده بعد از قیام بهمن ماه تاکنون، دقیقاً همان سیاست خائنانده ی سالهای بیست و سی را ادامه داده است و میدهد.

(۱۳) "۱۰۰۰ این گزارش مستر هرمان ((مخبر خبرگزاری رویترز در ۲۹/۳/۱۰)) متکی به اسرار زیر برده ای بود که بین شرکت نفت انگلیس و هیات حاکمه وجود داشت. هژیر ((بعنوان وزیر دارایی)) شرکت نفت انگلیس مقاصح حساب داده بود و از کار شرکت نفت اظهار رضایت کرده بود، زمانی وزیر دربار شد که بیک طرح یا اسراری درباره ی نفت بود و از این رو پاکشته شدن وی اسراری از میان رفته است زیرا شاه ایران بی جهت کسی را که تا این اندازه مورد تنفر عمومی بود بطور استثنایی به وزارت دربار برنمی گزیند. بهرحال، ترور وی از هر سوی که باشد یا همانطوریکه دکتر بقایی در مجلس اشاره ای کرد از جانب رقبایی باشد که خیال نخست وزیری در سر و طرحهای مشابهی در جیب داشتند ((منظور نویسنده، رزم آرا و طرح پیشنهادی ۵۰ - ۵۰ شرکت نفت ایران و انگلیس است که پس از ترور رزم آرا، افشا شد. درباره ی این طرح و رابطه ی آن با ترور رزم آرا، دوروایت متفاوت وجود دارد یکی به قلم نویسنده ی همین کتاب در صفحه ۱۳۹ و دیگری در کتاب "پنجاه سال نفت ایران" بقلم مصطفی فاتح، صفحه ی

به احساسات مذهبی و اعتقادی مردم، در عین حال مرد نیرومند مذهبی و سیاست و دشمن کمونیسم، آیت الله کاشانی بود. بدین سبب سفارت آمریکا رسماً به شاه توصیه نمود تا با بازگشت آیت الله موافقت نماید!" (۱۵)

در اردیبهشت ۲۹، علی منصور، نخست وزیر وقت، تلگرام زیر را به لبنان، به تبعیدگاه آیت الله کاشانی فرستاد:

"جناب حجت الاسلام آیت الله کاشانی - دامت برکاته .

چون مدت مسافرت جناب مستطاب عالی طولانی شده است اکنون مراتب عطف و ملاطفت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را ابلاغ و با تجدید ارادت خود، مراجعت جناب عالی را انتظار و التماس دعا دارم.

نخست وزیر - علی منصور" (۱۶)

توضیحات

(۱۲) در اینجا باید متذکر شد که حزب توده در مبارزه ی ابطال انتخابات دوره ی شانزدهم، کوچکترین نقشی نداشت و کلاً خود را کنار کشیده بود. حتی در فاصله ی بین ابطال انتخابات، و برگزاری مجدد آن (که قریب ۶ ماه بطول انجامید)، در مبارزات انتخاباتی مطلقاً درگیر نشد. حزب توده عدم شرکت خود را در یکی از روزنامه های (نیسان، شماره ی ۴-۲۳/۱۰/۲۸) با این استدلال مضحک توجیه کرده بود:

"مبارزه ی فعلی که بر سر انتخابات گرفته است در حقیقت مبارزه ی مخالفین آزادی انتخابات با طرفداران واقعی آزادی انتخابات نیست بلکه دو گروه مربوط به دو سیاست است که هر کدام میخواهد دیگری را بیرون کند و خودش بجای آنها بنشیند."

در سال ۱۳۴۰ (یعنی ۱۲ سال بعد از آن جریان و ۸ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد)، کیا نوری بعنوان "انتقاد از خود" ("انتقاد از خود به روایت حزب توده یعنی بهترین راه فرار از مسئولیت در توطئه ها و خیانتها)، در یکی از نشریات بقایای حزب توده در خارج از کشور چنین نوشت:

"عدم شرکت حزب توده و نیروهای تحت اختیار آن در انتخابات شانزدهم، اشتباهات مهمی بود. ما نسبت به مبارزه ی جبهه ی ملی علیه عمال استعمار انگلیس بر پایه ی این حساب غلط که این اختلافات دو جناح امپریالیستی هیات حاکمه است بیطرف و بر کنار ماندیم، از شرکت فعال در انتخابات، فعالیت برای ایجاد جبهه ی مشترک انتخاباتی و در صورت لزوم، تقویت جبهه ی ملی در این مبارزه، امتناع کردیم."

رزمندگان، انشعاب و مسائل انقلاب ایران

شکلبندی اقتصادی - اجتماعی و استراتژی انقلاب پرولتری

اجتماعی محیط بر پرولتاریا همان باشد که هست، و مادام که دهها و حتی صدها قیام و انقلاب سیاسی و سایر تحولات و علیرغم تغییرات حاصله در روستاها سیاسی، شیوه تولید کاپیتالیستی و بنا بر این جایگاه اجتماعی پرولتاریا در این شکلبندی همان باشد که هست و فقط تغییرات کمی و نه کیفی در آن بوجود آید (سرمایه داری به مرحله امپریالیسم برسد و...) نوع استراتژی انقلاب یکسان است: سوسیالیستی. و تاثیر تغییرات فوق بر استراتژی میتواند حصول به هدف استراتژیک را کند یا تسریع کند.

برای مینا، "صف بندی استراتژیک نیروها اجتماعی"، هرگز نمیتواند عوض شود مگر این که جایگاهشان در شکلبندی اجتماعی تغییر یابد: در شکلبندی اجتماعی سرمایه داری دو صف و دو قطب وجود دارد و تا این شکلبندی همین باشد این دو قطب هم همین اند: قطب نیروهای تاریخی مترقی کار، و قطب نیروهای تاریخی مرتجع سرمایه، رفت و آمد برخی اقشار اجتماعی از این قطب به آن قطب، در صف بندی استراتژیک تغییری نمیدهد و مربوط به تاکتیک و مختص حیطه سیاسی است.

صف بندی استراتژیک نیروهای اجتماعی یک واقعیت تاریخی است و نه یک فرمول از پیش تعیین شده و نمیتوان همچون رزمندگان این صف بندی را بر اساس "مرحله موجود انقلاب" تعیین کرد، بلکه کاملاً بر عکس مرحله تاریخی یک انقلاب "بیش از هر چیز و مستقیماً" به شکلبندی اجتماعی جامعه بستگی دارد که صف بندی مزبور جزئی از آنست و بدون دگرگون شدن نظام اقتصادی - اجتماعی هرگز تغییر نمی یابد، بلکه این طبقات هستند که هر یک در پی منافع طبقاتی خود در مبارزه طبقاتی و سمتگیریهای سیاسی وارد صحنه اجتماع میشوند و ممکن است در مقاطعی حرکت سیاسی برخی از طبقات با یکدیگر همسو باشد و/ یا بالعکس و پرولتاریا بر

اساس این همسویی و/ یا ناهمسویی تاکتیکهای مناسب در خدمت به هدف استراتژیک خود اتخاذ میکند: صف بندی تاکتیکی نیروهای سیاسی

هنگامیکه ما از شکلبندی (فرماسیون) اجتماعی یک جامعه سخن میگوییم، کل هویت

تاریخی این جامعه را در دورانی از تکاملش در نظر داریم که شامل تمامی اجزاء و بسزوا و رو به رشد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. ساخت اقتصادی این شکلبندی همواره ترکیبی از چندین شیوه تولیدی است که یکی از آنها بر سایرین تسلط و تعیین کنندگی دارد، هنگامیکه این شیوه تولیدی مسلط، کاپیتالیستی باشد میگوئیم با یک شکلبندی اجتماعی سرمایه داری روبرویم و دقیقاً از آنجا که بعلت مسلط بودن کاپیتالیسم در ساخت اقتصادی، جایگاه دو طبقه (پروولتاریا) و نافی این شیوه تولید (پروولتاریا) نیز اهمیت تعیین کننده می یابد، بنا بر این از این هنگام به بعد استراتژی انقلاب از لحاظ پرولتاریا سوسیالیستی است. ممکنست میان ساخت اقتصادی یک جامعه و ساخت سیاسی اش در مرحله ای عدم تجانس (و نه الزاماً ناهماهنگی) وجود داشته باشد: فی المثل میتوان یک شکلبندی اجتماعی را در نظر آورد که شیوه تولید کاپیتالیستی بر آن تسلط (و نه عمومیت) یافته اما روستاها ساخت سیاسی آن را هنوز نهادی ماقبل کاپیتالیستی تشکیل میدهد (آلمان نیمه قرن نوزدهم، روسیه دهه های نخست قرن بیستم و...)، مع هذا در این حالت هم استراتژی پرولتاریا تغییری نمیکند و همچنان سوسیالیستی است، آنچه تغییر می یابد تاکتیک های اوست برای

دست یافتن به هدف استراتژیک. بیهوده نیست که مارکس انقلابات قرن نوزدهم اروپا را "انقلابهای پرولتری" می نامد (هجدهم برومر... صفحه ۲۵) که میخواهند با پیمودن مسیری پر پیچ و خم و فراز و نشیب و پیشرفت و عقبگرد به جایی برسند که دیگر امکان عقبگرد نداشته باشند: سوسیالیسم.

پس استراتژی انقلاب بر اساس شکل بندی اجتماعی تعیین شده و مبین بزرگ راهی است که پرولتاریا در مبارزه ی خویش برای نفی جامعه بورژوازی از طریق تصرف قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا میپیماید. و بنا بر این استراتژی انقلاب با نوع انقلاب پیوندی فشرده دارد و مادام که شکلبندی

تغییر می یابد بدون آنکه نظام اقتصادی-اجتماعی دگرگون شده باشد.

بنا بر این نمیتوان مانند طرفداران تز "انقلاب مرحله به مرحله" و بخصوص طرفداران همین تز در ایران سرمایه داری که "استراتژی

انقلاب دموکراتیک" را موعظه میکنند، اظهار داشت که اگر انقلاب دموکراتیک باشد، بنا بر این: پرولتاریا، دهقانان، خرده بورژوازی شهری فقیر و/ یا متوسط (و احتمالا بورژوازی ملی)، جزء نیروهای انقلابند و باقی صفت انقلاب: و اگر انقلاب سوسیالیستی باشد بنا بر این: فقط پرولتاریا (و احتمالا دهقانان فقیر و خرده بورژوازی فقیر شهری) جزء نیروهای انقلابند و باقی ضدانقلاب. این "صف بندی" صف بندی خود ساختاری است که با واقعیات تار-

یخی صدق نمیکند. چه بسا در انقلاب بورژوازی (مثلا آلمان ۱۸۴۸) خرده بورژوازی (سنتی) نیروی ارتجاعی باشد و متحد شدن تاکتیکی علیه آن با بورژوازی ضرورت پیدا کند. (۱) و چه بسا در همان انقلاب بورژوازی پرولتاریا در کنار بورژوازی مبارزه کنید و خرده بورژوازی با طبقات ماقبل کاپیتالیستی ساخت و پاخت بعمل آورد. ممکنست در انقلابی (فرانسه ۱۸۴۸ و پس از آن) شاهد آن باشیم که دهقانان در سرکوب پرولتاریا نقش مهمی بر عهده گیرند و در انقلابی دیگر (روسیه) دهقانان یکی از بزرگترین جنبشهای انقلابی تاریخ را برآه بیدارند. آیا رزمندگان میتوانند بر اساس "صف بندی" های فوق "نوع" و "مرحله" هر یک از این انقلابها را تعیین کنند و یا بالعکس بگویند که چون مرحله انقلاب فلان نوع بود بنا بر این چنین صف بندی هایی بوجود آمد؟ رزمندگان ظاهرا فقط یک مثال دارد که ارائه دهد و آنهم روسیه قبل از اکتبر و قبل از فوریه است:

"در آستانه انقلاب فوریه ۱۹۱۷ طبقه حاکم اقتصادی روسیه دیگر همان فئودال ها نبودند و بلکه بورژوازی انحصاری بود. اما انقلاب متوجهی سرنگونی نظامات قرون وسطایی و تزاریسم بود. هدف انقلاب در این مرحله چنانکه استالین نیز میگوید برانداختن تزاریسم و محو کامل بقایای قرون وسطایی بود... در نتیجه انقلاب فوریه است که بورژوازی طبقه حاکم (سیاسی) تبدیل میشود، حال آنکه از مدت ها پیش سرمایه و مناسبات آن بر جامعه روسیه حاکم بوده است... بر اساس مثال تاریخی فوق میتوان نتیجه گرفت که امروز انقلاب، نوع و مرحله آن تنها به وضعیت اقتصادی بستگی نداشته... (بلکه)... بیش از هر چیز بستگی به وضعیت طبقاتی جامعه دارد و مستقیما

بوسیله اوضاع مبارزه طبقاتی جامعه تعیین میشود....

(اسطراب... صفحه ۲۱)

شکلبندی اجتماعی روسیه از اواخر قرن هجدهم کاپیتالیستی بود و سرمایه داری از لحاظ اقتصادی در آن گسترش می یافت بطوریکه در آستانه فوریه لنین حتی صفت "امپریالیسم" را هم برای آن بکار میبرد. (مثلا جلد ۲۱ مجموعه آثار، صفحه ۲۱۶). وجه مشخصه این شکلبندی این بود که میان ساخت اقتصادی و ساخت سیاسی عدم تجانس وجود داشت که در مواردی به عدم هماهنگی نیز منجر میشد (خود تزاریسم در گسترش سرمایه داری نقش داشت): ساخت اقتصادی کاپیتالیستی، و ساخت سیاسی حاکم ماقبل کاپیتالیستی (تزاریسم) بود. بورژوازی برای دست یافتن به قدرت سیاسی بشیوهی خود مبارزه میکرد و این مبارزه تا آنجا که بر علیه تزاریسم صورت میگرفت، انجام یک انقلاب سیاسی را هدف داشت: تغییر در رو ساخت سیاسی و متجانس کردن آن با ساخت مسلط اقتصادی، و عبارت دیگر بیایان رسانیدن فراگرد انقلاب اجتماعی بورژوازی. اما دقیقا بدلائل فراوانی که لنین بارها بدان اشاره کرده و مهمترینشان عبارتند از عجز تاریخی این بورژوازی از یکسو و حضور پرولتاریای رزمنده در صحنه مبارزه از سوی دیگر که برای هدف استراتژیک خویش می رزمید، انقلاب اجتماعی در آن مرحله تاریخی روسیه چیزی جز انقلاب سوسیالیستی نمیتوانست باشد و بسیاری وظایف بورژوا دموکراتیک هم در عمل به انقلاب سوسیالیستی موکول شد و بدست دیکتاتور پرولتاریا انجام گرفت. (۲) انقلاب فوریه حاکمیت سیاسی تزاری را سرنگون کرد اما بر خلاف نظر استالین و رزمندگان نتوانست "نظامات قرون وسطایی" را از میان بردارد و به "محو کامل بقایای قرون وسطایی" بپردازد،

و بر فرض محال اگر هم بورژوازی به قدرت سیاسی دست یافته روسیه میخواست، مدت هشت ماه برای اینکار کافی نبود! انقلاب فوریه انقلابی سیاسی بود که برخی اهداف تاکتیکی پرولتاریا

را برآورده ساخت و پرولتاریا با سود جستن از دستاوردهای آن، آن را به انقلاب سوسیالیستی

اعتلا داد. وانگهی هنگامیکه استالین و رزمندگان میگویند که "هدف انقلاب در این مرحله... برانداختن تزاریسم و محو کامل بقایای قرون وسطایی بود" فراموش میکنند بگویند هدف کدام انقلاب، هدف کدام طبقه؟!

و این فراموشی عمدی برای آنست که از انقلاب فوریه یک انقلاب استراتژیک و اجتماعی

بسازند و تز "انقلاب مرحله به مرحله" را توجیه کنند (قبلا ثابت کردیم که منطقی رزمندگان از انقلاب دموکراتیک ایران نیز

یک انقلاب اجتماعی است). این هدف سازی برای انقلاب فوریه با آنچه واقعیت آن بوده مغایرت دارد. در انقلاب فوریه هدف مشترکی وجود داشت: سرنگونی تزاریسم. اما انگیزه های طبقات مختلف اپوزیسیون با هم تفاوت و حتی تضاد داشتند و انقلاب برای هر

کدامشان معنای خاصی داشت :

"اگر انقلاب (فوریه) باین سرعت و در نظر کسی که به نیم نگاه می‌ساخت قناعت میکند باین طرز رادیکال (محکوم) می‌باشد پیروز شد، علتش منحصر باین بود که بدلیل یک وضعیت تاریخی فوق العاده خود ویژه، اقشار کاملاً مختلف، منافع طبقاتی کاملاً نامتجانسی، و کرایشهای سیاسی و اجتماعی کاملاً متخالف، باین "انجامی" قابل توجه (بر علیه تزاریسیم) درهم آمیختند." (لنین، جلد ۲۳، صفحه ۲۳۰، تاکید اول و برانته‌ها از ماست)

پرولتاریا برای سه هدف وارد مبارزه شد: نان، صلح، آزادی، که لنین از همان ابتدا تاکید میکند که این سه خواسته را فقط "حکومت کارگری" میتواند برآورده سازد، بنابراین پرولتاریا از مبارزه با تزاریسیم هدف استراتژیک خود یعنی انقلاب سوسیالیستی را دنبال میکرد. بورژوازی از آن جهت به مبارزه با تزاریسیم پرداخت که میخواست در توافق با سرمایه مالی آنکلو-فرانسوی جنگ را تا به آخر ادامه دهد زیرا دیگر تزاریسیم از ادامه آن عاجز شده بود و عدم تجانس میان ساخت اقتصادی و ساخت سیاسی به صورت مانع مهمی در مقابل منافع طبقاتی بورژوازی درآمد بود. تداوم جنگ از همان ابتدا با کلیه خواسته‌های پرولتاریا متضاد بود و بنابراین اگر میتوانست سرنگونی تزاریسیم را بلافاصله به حکومت شورایی پیوند میداد اما توان وی در آن مرحله آنقدر بود که به "قدرت دوگانه" منجر شد. خرد بورژوازی شهری و روستایی که توسط رهبرانش بدنبال دروی از بورژوازی پرداخته بود، هدفی متضاد داشت: خواهان سرنگونی تزاریسیم بود اما در عین حال تا آنجا که منافع طبقاتی در جنگ برآورده میشد از بورژوازی حمایت میکرد. و بالاخره اینکه باز هم برخلاف نظر استالین، حتی هدفی که از قبل برای انقلاب در نظر گرفته شده بود، به حکومت رساندن بورژوازی نبود، و درست بهمین خاطر است که هنگامیکه لنین به روسیه برگشت به شوکیهای قدیمی "لنین را که ابتدا تلویحا و سپس صریحا از انقلاب سوسیالیستی سخن میگفت ملامت میکردند که انقلاب بورژوا دموکراتیک هنوز انجام نگرفته و لنین میخواهد بدون پایان رسیدن یک "مرحله" "مرحله" دیگر را شروع کند. لنین پانزده سال پیش از آن (۱۹۰۲)، مقاله‌ی "وظایف سوسیال دموکراتهای روسیه" گفته بود که "در روسیه انقلاب سیاسی باید قبل از انقلاب سوسیالیستی صورت گیرد" و اینکه این انقلاب سیاسی صورت گرفته بود و نوبت عملی کردن انقلاب سوسیالیستی، تا آنجا که به تصرف قدرت سیاسی

مربوط میشود، شده بود.

اینکه این تحریفات چه مستحکم برای استالین بودند مورد بحث کنونی ما نیست و امیدواریم بتوانیم روزی کل آثار استالین را چه در رابطه با اصول تئوریک مارکسیسم و چه در رابطه با اثرات زبان بار نظرات استالین مورد بررسی قرار دهیم. اما در رابطه با رزمندگان میتوان بروشنی در سراسر آثارش (احتمالاً قبل از تحولات اخیر) مشاهده کرد که توسل به "انقلاب مرحله به مرحله" و "طبقه‌ی حاکم اقتصادی" منجر بدان شده که رزمندگان همواره سخن از سرنگونی کل طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران بکنند و مسأله‌ی خرد بورژوازی اجتماعی حاکم را (که با مطلق طبقه‌ی حاکم از نظر اقتصادی نیست) مسکوت بگذارد و علیرغم ذکر صفات "مداخله‌ی"، "مداخله‌ی" و سایر تعارفات در حق آن، همواره به مماشات با آن بپردازد و خواه ناخواه در مبارزه‌ی این خرد بورژوازی علیه بورژوازی، با آن همسو شود و هیچ ترمیم و رفوکاری تاکتیکی هم نتواند این همسویی استراتژیک را از میان بردارد مگر نفی تمامی این "استراتژی انقلاب دموکراتیک اجتماعی".

اینک به ادامه‌ی بحثمان در مورد استراتژی میپردازیم. استراتژی پرولتاریا مشخص خود اوست و هیچ طبقه‌ی دیگری در آن شریک نیست: اینکه پرولتاریا در جامعه‌ی سرمایه‌داری از موقعیت اقتصادی - اجتماعی منحصر بفردی برخوردار است، اینکه نیروی اساسی و اصل قطب انقلاب را در مقابل صدامت بورژوا - ارتجاعی تشکیل میدهد، و اینکه تنها طبقه‌ای است که بالنده و نافی جامعه‌ی بورژوازی و بالاتر از آن نافی تمامی پیش تاریخ طبقاتی بشری، و علاوه بر اینها، مارکسیسم مبتنی بر ایدئولوژی مستقل پرولتاریا، خواسته‌های طبقاتی مستقل پرولتاریا و بخصوص لغو استثمار در هر شکلی، لزوم حزب کمونیست، این ارکان مبارزاتی و آموزشی مستقل پرولتاریا و سرانجام دیکتاتوری پرولتاریا، این آخرین شکل حکومت که ذاتاً خلقت زوال یافتنی، دارد همه و همه شاهی بر این واقعیت و ضرورت اند که استراتژی پرولتاریا در جامعه‌ی سرمایه‌داری، واحد است، و پرولتاریا نمیتواند با هیچ طبقه‌ای اتحاد استراتژیک بعمل آورد، و انقلاب دموکراتیک در جامعه‌ی سرمایه‌داری و جمهوری دموکراتیک خلق بهمانه‌ی دولت (۳)، نقض کامل استقلال استراتژیک - ایدئولوژیک و تشکیلاتی پرولتاریاست. پرولتاریا در انقلاب باید آن نیروهای اجتماعی را که عملکرد سیاسی - مبارزاتی آنها مشخصاً بود استراتژی انقلابی اوست، بیابد و بکوشد توان طبقات و یا اقشار را که

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه‌داری نیست

بالقوه انقلابی اند اگر نه در پشت سرخویش ، حداقل در کنار خود ، بفعل در آوردن تضادهای طبقات بمنظور خنثی کردن خطرانی که تشکیل و بسیج وی را برای مبارزه اش تهدید میکنند ، بهره بگیرد . در جامعهی بورژوازی هر اصلاحی که در اوضاع اجتماعی بوجود آید و هر بهبودی که در وضع پرولتاریا صورت گیرد ، ناشیگری در تغییر استراتژی ندارد ، پرولتاریا از این اصلاحات و بهبودها برای فراهم آوردن امکانات عملی بهتر و وسیعتر بمنظور دست یافتن به هدف استراتژیکش سود میجوید . اتحاد تاکتیکی پرولتاریا با سایر طبقات اموری از پیش تعیین شده نیست و منوط به مجموعه ای از شرایط اجتماعی و تاریخی است . مسلم اینست که پرولتاریا متحد استراتژیک ندارد بلکه فقط هنگامی با سایر طبقات متحد میشود که آنان نه فقط بالقوه بلکه مهمتر از آن بالفعل با وی همراهی کنند . پس اتحادهای پرولتاریا همواره مشروط است باینکه به استراتژی وی خدمت کند : تاکتیک اتحاد .

از سوی دیگر قطب ضد انقلاب نیز همواره ثابت نیست و بطور ازلی - ابدی از بورژوازی تشکیل نشده است : در ۱۸۴۹ ، مارکس قطب مقابل انقلاب پرولتری جهانی ، یعنی قطب ضد انقلاب جهانی را ، ضد انقلاب فئودالی ارزیابی میکند و راه ناپودی آنرا نه انقلاب بورژوازی ، بلکه انقلاب پرولتری جهانی میداند (ر . ک مقدمه بر جزوه کار مزدی و سرمایه روزنامه نوبه راینیش سایتونگ) . در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه که لنین (گزارش راجع به انقلاب ۱۹۰۵ ، سال ۱۹۱۶) آنرا در آن واحد انقلابی پرولتری

و بورژوازی میداند ، قطب ضد انقلاب راتزارسم و حامیان امپریالیستش تشکیل میدهند . در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ پرولتاریا ، بورژوازی و خرده بورژوازی بلاوهی امپریالیسم انگلستان و فرانسه ، در سرنگون کردن تزارسم با یکدیگر

همو هستند . و در انقلاب اکتبر ، امپریالیسم آلمان با نیروهای انقلاب بر علیه حکومت روسیه همو میباشد . اما هیچکدام اینها دلیل آن نیست که این طبقات و نیروها همراه استراتژیک پرولتاریا و یا بخودی خود دشمن

استراتژیک پرولتاریا هستند : دشمن استراتژیک پرولتاریا ، بورژوازی و یا حتی بورژوازی امپریالیست نیست ، بلکه این قطب سرمایه و بعبارت ساده تر کل نیروهای تاریخی ای هستند که از جامعهی بورژوازی مدنی و غیر مدنی حمایت میکنند و برای این حمایت عملا هر کاری انجام میدهند تا مانع از

تحقق انقلاب سوسیالیستی بشوند . پرولتاریا نافی بورژوازی نیست ، بلکه نافی دولت - جامعهی بورژوازی است . تبدیل بورژوازی به "دشمن استراتژیک" و تبدیل خرده بورژوازی به "دشمن تاکتیکی" تحریف کامل مارکسیسم است و نه فقط با مثالهای

تاریخی مندرج در سطور فوق صفحات قبیل تناقضی دارد ، بلکه با "تحلیل متخاص از شرایط مشخص نیز متناقض است . پرولتاریا در رابطه با استراتژی خود اهمیتی نمیدهد که بورژوازی "متحد طبیعی امپریالیسم" است و خرده بورژوازی نه ، و بنابراین این یکی از آن یکی بهتر است ، برای پرولتاریا "بزرگی" بورژوازی اهمیتی ندارد بلکه دولت سرمایه مهم است که باید در هم شکسته شود و غرد و کلان صاحب آن نیز از قدرت برسر کشیده شوند . پرولتاریا بخود نمیگوید که از این دو نیروی ضد انقلابی کدامیک مد انقلابی سر است و اول کدامیک را باید سرنگون کنم ! چون پرولتاریا در فکر تصرف قدرت سیاسی از طریق درهم شکستن دولت بورژوازی است و سرنگونی طبقات حاکم را هم از این زاویه مینگردد . پس پرولتاریا از آنجا که شاهد تفاوتهای طبقات حاکم با یکدیگر است ، با توجه به این تفاوتها تاکتیک های خود را در مبارزه با آنها و در جهت تصرف قدرت سیاسی تدوین میکند .

این حقایق و ضروریات را حتی اگر بشوهد درست در مورد کسانی که نقطه ی عزیمت خود را برای تعیین استراتژی و تاکتیک ، مبارزه ی ضد امپریالیستی قرار میدهند بکار بریم ، باز هم به همان نتیجه خواهیم رسید : استراتژی انقلاب سوسیالیستی و اتحاد تاکتیکیهای مناسب در تدارک آن . مثلا وقتی رزمندگان میگویند :

"امپریالیسم ... از هزار راه و اساسا از راه سیستم شریانی سرمایه داری

منافع خود را تامین نموده و کم و بیش ایضا مینماید . (ضمیمه ی رزمندگان ۴۱ ، صفحه ی ۴)

پس حتی اگر مبارزه ی پرولتاریا را صرفا ضد امپریالیستی هم در نظر بگیریم ، باز میبینیم که پرولتاریا باید مبارزه ی خویش بر علیه امپریالیسم را از مجرای مبارزه علیه "سیستم شریانی سرمایه داری" ایران و این مبارزه را نیز از مجرای مبارزه برای درهم شکستن دولت سرمایه داری انجام دهد و با تصرف قدرت سیاسی ، یکی از شریانهای حیات امپریالیسم را قطع کرده و با تداوم انقلاب در سطح جهان بنوبه ی خود در خاتمه دادن به حیات امپریالیسم مبارزه را ادامه دهد . بعبارت دیگر حتی اگر دشمن استراتژیک (به معنای گسترده ی کلمه) امپریالیسم باشد ، دشمن بلاواسطه ی پرولتاریا دولت بورژوازی است و در هم کوفتن این دولت (چه دولتمدارانش بورژوا باشند و چه خرده بورژوا) از طریق خیزش انقلابی پرولتاریای متکی به زحمتکشانش صورت میگیرد : یعنی مبارزه ی ضد امپریالیستی واقعی از مجرای مبارزه برای تصرف قدرت سیاسی انجام گرفته و پیوندی ناگسستنی با انقلاب سوسیالیستی دارد .



جلوهای دیگر...

حرکتهایی در جهت توجیه اقدامات عمومی حزب دموکرات کردستان بعمل آورده است که مسئولیت درستی و نادرستی آن طبعاً بعهدهی خود است و بهمین جهت اینگونه اقدامات حزب دموکرات نمیتواند با بی تفاوتی مجاهدین روبرو شود. سازمان مجاهدین وظیفه دارد که بطور علنی موضع خود را نسبت به حادثه‌ای

اخیر روشن سازد. این امر نه تنها از نظر سیاسی ضروری است، بلکه نشان خواهد داد که آیا انتقادهای مجاهدین از پیکار بر مبنای

تعلق به یک پیش دموکراتیک صورت گرفت

است و یا بر مبنای دفاع از منافع خود. این

امر نشان خواهد داد که آیا مجاهدین اساساً

تروریسم را محکوم میکنند و یا آنکه فقط

ترور نسبت بخود را. طبیعی است که این

موضعگیری و نحوه آن اهمیت تعیین کننده‌ای

در شناخت مردم از این سازمان خواهد داشت.

ما امیدواریم بزودی شاهد اعلام نظر این

سازمان باشیم. معذراً از ابراز این

نگرانی نمیتوانیم خودداری کنیم که سازمانی

که مسأله ضرورت دفاع از حق دموکراتیک

قطب زاده را تشخیص داده است چگونه است که

تاکنون نسبت باین مسأله بی اهمیت سکوت

کرده است؟

اپورتونیزم...

جایگاه خاص آن نمیتواند بمثابه طبقه مستقیمی

در سازماندهی تولید و دستگاه دولتی دخالت نماید

و از اینرو مجبور است در مرحله اول از طریق

سازماندهی ویژه در خارج از پروسه تولید و

دستگاه دولتی اقدام نماید. این امر چنانکه

در مورد ایران بوضوح دیده میشود، حتی در مورد

ارگانهای سرکوب نیز صادق است. در این

سازماندهی ویژه نقش حساس حزب، ارگانهای

خاص سرکوب، و نیز ارگانهای ایدئولوژیک از هر

لحاظ برجسته میگردد. این سازماندهی ویژه در

عین حال کمک میکند تا خرده بورژوازی بتواند

مشاغل حساس و مراکز عمده قدرت در دستگاه

دولتی و تولید را تصرف نموده و تحت نظارت

و کنترل خویش نگاه دارد. اما همانطور که در سطوح

گذشته توضیح داده شد این کنترل و نظارت لزوماً

بمعنای کسب هژمونی نیست و هم اینک یک مشکل

دیگرو اساسی در برابر خرده بورژوازی در قدرت

اینست که برخلاف انتظار ساده خلیها نتوانسته

حمایت قابل ملاحظه‌ای از جانب خرده بورژوازی

جدید را بخود جلب نماید.

با این حساب با وجود موفقیت نسبی بورژوازی

"لیبرال" در جلب حمایت اقشار جدید در

بورژوازی مسئله تحکیم و تثبیت موقعیت

خرده بورژوازی سنتی بزرگسوال قرار گرفت.

است و چشم انداز مبارزه‌ای به مراتب حادثه‌ای

از آنچه امروز مشاهده میشود را در بین جناح‌ها

هیئت حاکمه قابل پیش بینی میکند.

در شکل‌بندی اجتماعی ایران شیوه تولید سرمایه‌داری، شیوه مسلط بر ساخت اقتصادی است و علاوه بر آن میان آن و ساخت سیاسی عدم تجانس وجود ندارد. بر جامعه سرمایه‌داری ایران دولتی حاکم است که بورژوازی

است و حافظ منافع سرمایه میباشد. بنابراین حتی به انقلابی سیاسی از نوع انقلاب فوری ۱۹۱۷ نیز احتیاجی نیست (گو اینکه بدلائل مختلف انجام انقلاب‌های سیاسی در چارچوب جامعه بورژوازی هیچگاه غیر محتمل نیست)، منظورمان اینست که حتی مثال انقلاب فوری نیز به طرفداران تز "انقلاب دموکراتیک" اجتماعی هیچ کمکی نمیتواند بکند. طبق گفته‌های خود رزمندگان صف‌بندی طبقات ضد انقلابی ایران عبارتست از کل بورژوازی، خرده بورژوازی حاکم و بقایای طبقات استثمارگر ماقبل سرمایه‌داری (با اصطلاح "فئودالها") و نیروی اصلی انقلاب را هم پرولتاریا تشکیل میدهد. با اینهمه رزمندگان سؤال میکند:

۳) آیا طرح انقلاب دموکراتیک در جامعه سرمایه‌داری وابسته از بیخ غلط است؟ (اسطراب ... صفحه ۴)

و اینک ما بجایی رسیده‌ایم که بتوانیم پاسخ دهیم: آری رفقا، از بیخ بیخ.

ادامه دار

توضیحات

(۱) در روسیه ۱۹۰۲ نیز چنین به حمایت از "بورژوازی بزرگ بر علیه گرایش‌های ارتجاعی خرده بورژوازی" معتقد است و در عین حال کلیه اتحادهای پرولتاریا با سایر طبقات و اقشار را در این یا آن مسأله‌ای مشخص، "موقتی" ارزیابی میکند. رک وظایف سوسیال دموکرات‌های روسیه، جلد دوم، صفحه ۳۴۰

(۲) رجوع کنید به مجموعه آثار لنین جلد ۲۴ صفحه ۱۵۵، جلد ۲۸ صفحه ۴۱۶، جلد ۲۷ صفحه ۴۶ و ... ما این مسأله را در جای دیگر توضیح میدهیم.

(۳) میگوییم "دولت"، چون ممکن است برخی و از جمله رزمندگان به "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" لنین متوسل شوند. اما اولاً لنین هرگز این فرمول را

یک نهاد سیاسی و یا شکل حکومتی نمیدانسته

(ر. ک درباره تاکتیکها، نامه اول و نیز

جلد ۸، دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان) و ثانیاً و مهمتر از آن هیچ

وجه "دولت" را از آن برداشت نمیکرده است.

حال آنکه "جمهوری دموکراتیک خلق" در تز

"انقلاب دموکراتیک در جامعه سرمایه‌داری

یک "دولت کامل" است.



بازرگانی خارجی

و

چاره اندیشی دولت

الف - حوادث

به حزب جمهوری ایراد نگیرید که شورای مرکزی آن مملو از تجاری چون حاج میر مادی است. اینها تجار مکتبی هستند و چنانچه بخاطر قناعت اسلامی فقط نزدیک یک میلیارد ثروت کسب کرده اند، در آینده نیز تعهد سپرده اند که چیزی بیش از ادا مسمی جمع آوری همین ثروت مختصر نخواهند. بیچاره کاظم پور چگونه میتواند زبان در لب سخن بگوید که هم مردم فریب بخورند و هم حضرات لقمه در گلویشان نیچید و مطمئن باشند در داترهی "دولتی" بازرگانان خارجی میتوانند کماکان به فعالیت خود "در جهت حفظ منافع کشور" ادامه دهند؟

در زیر ما نکاتی پیرامون مسائلی دولتی کردن تجارت خارجی - چه نیت رژیم باشد و چه نباشد و چه بالاخره اجرای آنرا به سودشان بینند یا نبینند - طرح میکنیم. جنبش چپ ایران اگر بخواهد از سطح شعارهای خود فریب و کلیشه سازیهای سطحی "خوب و بد" رها شود مجبور است روی این مسائل دقت کند. مادر رهایی های شماره ۲ و ۴ برنامه های رژیم را حول طرح ملی کردن بانکها و صنایع اقصاء کردیم و نشان دادیم که "ملی کردن" در قاموس این رژیم "دولتی کردن" است. خوشبختانه اینبار طراحان رژیم همان واژهی "دولتی کردن" را بکار گرفته اند و زحمات افتاکری در باب این نکتهی خاص را از دوش ما برداشته اند. حال ببینیم "دولتی کردن" در رژیم سرمایه داری و بویژه سرمایه داری جمهوری اسلامی چیست.



بیچندکی و تنوع تولید در مقیاس کشوری و جهانی تجارت خارجی و داخلی را در سطح وسیع و بی سابقه ای گسترش داده است. تجارت بعنوان تسریع کننده ی مبادله و فروش کالا در حیات و تجدید تولید مناسبات سرمایه داری نقش تعیین کننده و اساسی دارد اما این نقش روزافزون و مهم تجارت هرگز به معنای داشتن سهمی در تولید ارزش اجتماعی نیست. بر خلاف نگهداری و حفاظت کالا و نیز حمل و نقل آن که قسمتی از کار اجتماعی لازم تولید بشمار میرود و لازمه تحقق ارزش مصرف تولید اجتماعی است، کار تجارت بواسطه ی تسهیلی که در امر بازاریابی و فروش کالا ایجاد میکند تنها در خدمت انباشت بیشتر سرمایه و

"برنامه و هدفهای من اینست که گرچه

هدف را قانون اساسی مشخص کرده که در اصل ۴۲ و ۴۴ تکیه بر دولتی کردن بازرگانی خارجی است خلاصه میشود، اما این راه را در شرایطی میرویم که اثرات جنگ و تخلیه ی بار، محدودیت ظرفیت حمل و نقل بین المللی و سایر محدودیتها را باید خلاصه کرد (؟) ولی صمیمانه آروز میکنم که با الهام از رهنمودهای امام بتوانیم در جهت تحقق هدفها گام موثر برداریم ... پیگیری در تحقق قطعی اصل ۴۴ قانون اساسی و سوق دادن تجارت خارجی در جهت حفظ منافع کشور" (دولتی کردن یا نکردن؟)

کاظم پور، وزیر بازرگانی ۲۵ اسفند

اگر کسی فهمید جناب وزیر چه میگوید جایزه دارد. "هدف من ... گرچه ... اما ... تحقق قطعی ... منافع کشور". از این گزارش فوق ریاکارانه ی تیپیک جمهوری اسلامی همه چیز دم میآید. بازرگانی خارجی دولتی میشود. نه، بازرگانی خارجی دولتی نمیشود چون ... اما ... قانون اساسی بر دولتی کردن بازرگانی

خارجی تاکید دارد و ما جهت انجام آن بازرگانی خارجی را آنطور که "در جهت حفظ منافع کشور" میدانیم حرکت خواهیم داد این چندگویی ریاکارانه البته مطلوب طبع همه ی جریانهای حاکم است چون نه تنها آقایان بنی صدر و رجایی جناب وزیر را تائید کردند بلکه مجلس شورای اسلامی هم برایشان الله اکبر گفت. بهر حال، آنچه مسلم است اینست که حضرات تحت عنوان "دولتی کردن" و "اسلامی کردن" خوابهایی برای مردم مالدیده اند. لقمه ی جرب بازرگانی خارجی بزرگتر از آنست که بشود از آن گذشت، بخصوص که بخار عمده همه شان مکتبی نیستند و میتوانند با کلاه گذاری "دولتی کردن" همه را بسمه مکتبیون عزیز داد و داتره و کمیته هایی برای آن بوجود آورد که غرق در ثروت حلال شوند. و چه کسی میتواند با "دولتی کردن" بازرگانی خارجی مخالف باشد؟ چه کسی جز کسانی که دلشان بحال تجار و دلالهای مفتخور و کثیف بازار میسوزد؟

امتیازات حقوقی و پاداش) تن به انجام این کار آنهم با بی میلی و بی حوصلگی خواهد داد. در این مورد تجربه‌ی دولتهای باصطلاح سوسیالیست‌شایان توجه است. تا قبل از سالهای ۱۹۶۰ شاهکارها و حماقتهای این دولتها در امر تولید بصورت خنده‌آوری زیانزد عام و خاص شده و به اوج خود رسیده بود و پندبازیهای حاکمیت را در کلاه گذاشتن بر سر توده‌ی مردم آشکار میساخت. برای مثال اگر در یک بخش از تولید، اساس بر حجم تولید قرار میگرفت کالاهای چند برابر بیشتر از اندازه‌ی معمول تولید میشدند ولی اگر اساس بر حسب وزن بود اینبار کالاهای با وزنی چند برابر حد معمول تولید میشدند و چنانچه تعداد مهم بود اندازه‌ی کالاهای به نسبت همیشگی کوچکتر عرضه میشد و مضحک‌تر از همه آنجا که تولید بر اساس "وات" قرار داده شده بود روشنائی لامپها بقدری بود که چشمان را کور میکرد و... کالاهای انبار شده و به مصرف نرسیده روز بروز حجم زیادتری می یافت و جالبتر اینکه توزیع و بخش نیز با همان معیارها عمل میشد و تنها چیزیکه اهمیت نداشت منابع و خواست توده‌ها بود. فقط کافی بود آن مقدار حجم یا تعدادی که با معیارهای موجود مطابقت داشت به محل مقصود میرسید و کار تمام بود.

بعد از رفرمهای ۱۹۶۰ و قرار داده شدن معیار کالاهای بفروش رفته بعنوان پایی ارزیابی موفقیت کارخانجات و موسسات دولتی، نقش بتنگاها و موسسات تجاری و بازرگانی برجسته گردید. بتدریج تخصیص بخشی از درآمد حاصل از فروش تولیدات به بودجه‌ی خصوصی موسسه و ایجاد منابع جدید کسب سود و پاداش، محرکهای مادی جدیدی برای گسترش فعالیت در بخش توزیع و بخش کالاهای بوجود آورد. یکی از نتایج حالب این "پیشرفت" ها فعالیت مجدد در بخش تبلیغات و آگهی های تجاری است. درج و بخش آگهی در روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون، بوجود آمدن ویتترینهای نمایی و بسته‌بندی های زرق و برق دار و حتی آگهی محصولات وارداتی از غرب جان تازه‌ای گرفت. (در سال ۱۹۶۸ نرخ آگهی برای محصولات خارجی در شوروی دقیقه‌ای ۶۰۰ دلار برای رادیو و ۲۰۰۰ دلار برای تلویزیون بود).

در چین نیز بهمین سیاق بازار پایی در صدر برنامه قرار گرفته است. عکسهای که اینروزها در مجلات از تابلوهای نصب شده بر در و دیوار و ویتترین های شهرهای چین چاپ شده و در آن تیفاهای ساده و مظلومانه‌ی توده‌های چینی که با حیرت و حسرت به دکوراسیون اطاق خواب و حمام خانوده‌های خرده‌بورژوا و بورژوای امریکا خیره شده‌اند نشان داده میشود، بقدری تاثر انگیز و تاسف‌آور است که حتی تجدید خاطره‌ی آن نیز انسان را افسرده میسازد.

و اما اوضاع تجارت خارجی در ساینر کشورهای "برادر" نیز از این آشفتگی مستثنی نیست. یوگسلاوی از سال ۱۹۵۲ انحصار دولت در بازرگانی خارجی را متوقف کرد و

افزایش نرخ سود است. اگر به رابطه‌ی مستقیم سرعت گردش کالا و ازدیاد تولید ارزش اضافی توجه کنیم بواقعیات تلاش سرمایه‌داری برای توسعه و گسترش هر چه بیشتر بخش تجارت بویژه در دوران معاصر بی میربسم. فی المثل اگر سرمایه‌داری بخواهد تولید خود را چند برابر کند یکی از شرایط اینکار آنست که کالای تولید شده بموقع بفروش برسد و مدت زیادی صرف نگهداری و مخارج انبار کردن آن نگردد و نیز پول و اعتبار لازم در اسرع وقت در اختیار سرمایه‌دار قرار بگیرد و او بتواند مواد و احتیاجات مورد نیاز را بموقع بدست آورد تا سرمایه و جریان تولید در حداقل زمان با حداکثر استفاده از امکانات بازار و غیره بتواند بحرکت خود ادامه دهد.

انجام تمام اینها با وجود رقابت شدید مابین انحصارات و محدودیتهای بازار مستلزم داشتن دسترسی به اطلاعات و منابع بسیار پیچیده و دقیق و ارتباطات لازم و فراوانی با بازار است که در سیستم سرمایه‌داری با تکنیک و دانش خاصی سر و کار دارد و به امکانات و هزینه‌های هنگفت مالی و صرف وقت و نیروی کار زیادی نیازمند است و بسادگی از عهده‌ی یک یا چند سرمایه‌دار تولیدکننده ساخته نیست.

از لحاظ تاریخی طبقه‌ی تجار (و نه هنوز بورژوازی تجاری) وظیفه‌ی توزیع و پخش تولید را عهده‌دار بوده است. ولی چنانکه گفته شد به همراه توسعه‌ی مناسبات سرمایه‌داری فعالیت و نفوذ اقتصادی این بخش گسترش یافت و به بورژوازی تجاری استحاله یافت و بلحاظ نیاز فراوان سرمایه‌داری فعالیت در این بخش به یکی از سودآورترین بخشهای سرمایه‌داری تبدیل شد. البته این سود قسمتی از ارزش اضافی حاصله در جریان اصلی تولید بوده که در مقابل خدمت بورژوازی تجاری بوی تعلق میگردد و نرخ سود نیز در اینجا با معدل نرخ سود در سایر بخشهای سرمایه‌داری باید متعادل باشد. بعبارت دیگر یک تاجر به نسبت سرمایه‌ای که در این راه بکار انداخته انتظار دارد تا همانند سایر سرمایه‌داران سود ببرد، در غیر اینصورت هیچ سرمایه‌داری حاضر نخواهد شد سرمایه‌ی خود را در این بخش بکار اندازد.

بموازات انحصاری شدن سرمایه، توزیع و پخش نیز در دست انحصارات و شرکتهای بزرگ و تاجران عمده قرار گرفت این شرکتها و انحصارات بزرگ با امکانات و تکنولوژی پیشرفته‌تر بسادگی توانستند کنترل بازار را در دست بگیرند و رقبای کوچکتر را از میدان خارج کنند. بورژوازی تجاری بوروکرات یا به زبان دیگر آن بخش از بوروکراسی و دولت که توزیع و پخش تولید را در جامعه‌ی سرمایه‌داری تحت کنترل دارد بخش مهمی از بورژوازی تجاری محسوب میشود. با این ویژگی که سرعت گردش سرمایه را کندتر و بهتر است بگوئیم بی صرفه تر و زیان بارتر انجام میدهد. بوروکراسی بشرط کسب امتیاز (چه مستقیم مانند اخذ رشوه و یا بصورت غیرمستقیم مانند مزایا و

روشنی پیش بینی کرده بودند. بنظر آنان بهترین راه دسترسی به یک سیستم قیمت گذاری مطلوب ترکیب نوعی کنترل و برنامه از بالا و در کنار آن وجود یک بازار آزاد است که در آنجا قانون عرضه و تقاضا قادر خواهد بود بسادگی کار هزاران معادله پیچیده اقتصادی را انجام دهد. در جایی که صدها هزار نوع کالا تولید و عرضه میگردد تعیین قیمت مطلوب و مقدار مورد نیاز هر یک به آنچنان معادلات پیچیده ای نیاز پیدا میکند که از حیطه توانایی و معلومات دستگاه بوروکراسی خارج است و حتی اگر دولت به مهمترین سیستمهای الکترونیک مجهز باشد مشکل فزونی (چه لحاظ بالا بودن هزینه زیاد کارگرفتن این دستگاهها و چه بخاطر تغییرات مداوم اجتماعی خارج از اراده سیستم کامپیوتری) کنترل تولید و عرضه و تقاضا را بر سرای بوروکراسی غیرممکن میسازد. بالعکس عدم کارایی و دخالت بوروکراسی در این امور به همراه خود موانع و مشکلات جدیدی را پیش خواهد آورد. از این رو بازگشت به نوعی بازار نیمه آزاد اترغیب بود و رقابت البته با عناوین سوسیالیستی و راههای خجالتی دیگری از این قبیل شیوه های اجتناب ناپذیر دولتهای باصطلاح سوسیالیست در زمینه های مختلف از جمله در امر بازرگانی خارجی بوده است.

مساله کنترل و نظارت بر توزیع و پخش تولید امری نیست که یک شبه حل شود، بلکه با آغاز تشکیل شوراها و کمیته های محلی و ناحیه ای در سطوح مختلف به همراه ایجاد شوراها و واقعی در جریان تولید، پروسه ای که بتدریج چگونگی اداره توزیع و پخش را تحت کنترل مردم و در خدمت منافع توده ها قرار میدهد، انجام میگردد. تجربه دولتهای باصطلاح سوسیالیست نشان میدهد که چگونه جریان بوروکراتیزه شدن شوراها از انجام وظایف و اهداف مزبور جلوگیری نموده موانع جدیدی را بر سر راه تحقق این اهداف قرار میدهد.



و اما در جوامعی که از ابتدا با دستگاه عریض و طویل بوروکراسی روبرو هستیم، بویژه در جوامع سرمایه داری عقب مانده ای چون ایران چشم انداز اضافه شدن یک بخش جدید به دستگاه پوسیده بوروکراسی از قبل روشن است. گسترش بوروکراسی جز گسترش فساد، تحمیل هزینه های سنگین بر توده مردم و ایجاد سد و مانع در مقابل رشد و پویایی جامعه نتیجه ای دیگر نخواهد داشت، ولو اینکه در یک مقطع بحرانی، برای نجات سرمایه داری، تسلط بیشتر بوروکراسی بر روند تولید اجتماعی الزام آور جلوه کند. دخالت بیشتر دولتهای سرمایه داری در بازرگانی خارجی در اوایل دوران پس از جنگ جهانی دوم از نمونه های

بندین ترتیب چندین موسسه خصوصی در کنار پاره ای موسسات دولتی در امر تجارت سهم گردیدند. بطور کلی در دولتهای مزبور طبق روال طبیعی، تجارت خارجی زیر نظر وزارتخانه های خاص بنام وزارت بازرگانی خارجی قرارداد شده است اما فعالیت اصلی بازرگانی خارجی توسط چند موسسه که هر کدام اختیار واردات و صادرات بخشی از کالاها را دارند قرار دارد.

تعداد این موسسات بطور مثال در آلبانی، لهستان، چکسلواکی سی موسسه و شوروی و رومانی و لهستان در حدود پنجاه و پنج موسسه است. بعد از فرمهای دهه ۱۹۶۰ بتدریج این موسسات اختیارات بیشتری یافته، مانند سایر موسسات معیار سودآوری که بایده ارزیابی از نحوه موفقیت آمیز عملکرد و تعلق پاداش و امتیازات حقوقی به آنها قرار گرفت.

مهمتر اینکه بعضی از مراکز و موسسات تولیدی مستقیماً واردات و صادرات بعضی از تولیدات را بدست گرفتند. در یوگسلاوی که از سال ۱۹۶۷ به تمامی موسسات آزادی کامل بازرگانی تجارت خارجی داده شد، در سایر کشورها صادرات و واردات بسیاری از کالاها از جمله صادرات و واردات آجودان بلغارستان، ماشین و وسایط نقلیه در چکسلواکی، ماشین آلات در لهستان، دستگاههای مولد برق و موتورهای مورد نیاز صنایع و مانند اینها در جمهوری دموکراتیک آلمان و غیره از انحصار دولت خارج گردید و به موسسات خصوصی واگذار شد. همچنین تجارت با کشورهای غربی اروپایی در دهه اخیر به میزان قابل ملاحظه ای افزایش یافت که لهستان کنونی از نمونه های بارز آن بشمار می آید. جالب اینکه درصد مبادلات خارجی بین دولتهای "سوسیالیستی" تنزل نموده، بالعکس درصد مبادلات خارجی آنها با کشورهای سرمایه داری غرب در دهه های اخیر افزایش یافته است. جز آلبانی و بقیه تمایل زیادی به واردات کالاهای مصرفی نشان داده اند. در بعضی کشورها مانند مجارستان (۱۹۷۲)، رومانی (۱۹۷۲) و یوگسلاوی (۱۹۶۷) و بتازگی چین، اجازه سرمایه گذاری مستقیم خارجی داده شده است.

مقصود از این بررسی نشان دادن مناسبات تولیدی جوامع مزبور نیست، بلکه آنچه در حلقه نخست قابل مشاهده است بی کفایتی درماندگی روابط بوروکراتیک در بهبود و توسعه فعالیت بازرگانی و از جمله بازرگانی خارجی است. آنچه دیده میشود اینست که منافع و نیازهای توده مردم امری ثانوی تلقی شده یا اصلاً مورد توجه قرار نمیگیرد. در عوض هر چه دامنه بوروکراسی وسیعتر و جدایی آن از توده های مردم عمیقتر میشود به همان نسبت عدم توانایی بوروکراسی در پاسخگویی به مشکلات پیچیده اقتصادی - اجتماعی آشکارتر میگردد. از مدتها پیش بسیاری از اقتصاددانان رویزیونیست این مساله را به

مرکز بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

اقدامات دولت برای خروج از بحران در یک دوره معین است. مسأله بازگشتی خارجی در جوامع عقب مانده و تحت سلطه سرمایه داری بدلیل ماهیت این وابستگی بالاجبه دخالت بیشتر دولت در تجارت خارجی را معمول داشته است. تقسیم کار عمده سرمایه داری جهانی، بخش مهمی از تولید کالاها را مونتاز و بعضی صنایع سبک را به جوامع تحت سلطه امپریالیسم محول نموده است. بطوریکه واردات کالاهای واسطه‌ای به بخش عمده‌ای از بازرگانی خارجی این کشورها تبدیل شده است.

در ایران این روند بصورت افزایش شش برابر واردات کالاهای سرمایه داری، پنج برابر کالاهای واسطه و شصت برابر کالاهای مصرفی در عرض مدت پنج سال از سال ۱۳۵۱ تا سال ۱۳۵۶ بوده است. در حالیکه صادرات کشور عمدتاً از چند قلم تجاوز نمیکرده است. صادرات غیر نفتی در مجموع کاهش یافته و تنوع کارهای وارداتی بالغ بر دویست هزار میگردد. لازم به یادآوری است که ارزش واردات، در سال ۵۶ در حدود هفده میلیارد دلار بوده است که از این مبلغ ارزش کالای مصرفی وارداتی در حدود سه میلیارد یا رقمی کمتر از ۲۰ درصد ارزش واردات بوده و سهم دولت از این مجموع در سال ۵۶ برابری نه میلیارد دلار یا بیش از نصف ارزش کالای واردات بوده است. با دولتی شدن عمده صنایع بخش خصوصی در دو سال اخیر شکستی نیست که سهم دولت در بازرگانی خارجی بطور طبیعی افزایش قابل ملاحظه‌ای پیدا خواهد کرد. همچنین تورم جهانی و بالا رفتن سریع قیمت کالاهای وارداتی دولت کنونی را که عمیقاً با یک بحران پولی و مالی دست بگریبان است تحت فشار شدیدی گذاشته است. دولت هم اکنون نزدیک به ۲۵۰۰ میلیون تومان به بانک مرکزی بدهکار است. درآمد حاصل از فروش نفت زمانی میتواند کسر بودجه‌ی دولت را جبران نماید که از طریق فروش ارز برای واردات تبدیل به پول گردد و این چیزی جز تاکید بیشتر بر واردات و تحمل بار سنگین تورم نخواهد بود. با این ترتیب خروج بی رویه ارز (با عواقب ناگواری که اعتبار و پشتوانه اقتصادی کشور را متزلزل خواهد ساخت) به یکی از راههای چاره‌ی دولت برای خروج از بحران کنونی بدل گشته است. تمام این مشکلات در حالی است که دولت علناً و رسماً بخش عمده بازرگانی خارجی را بعهده دارد و طبیعی است که با اعلام دولتی شدن تجارت خارجی مشکلات مزبور همچنان بقوت خود باقی خواهند ماند.

با توجه به آنچه گفته شد دولتی شدن تجارت خارجی در حال حاضر از دو جنبه قابل بررسی است:

۱- با نقشی که دولت تاکنون داشته، دولتی شدن بازرگانی خارج تغییری اساسی در موقعیت اقتصادی - اجتماعی به همراه نخواهد داشت. دولت بر این امر واقف است

که کنترل کالاهای متنوع مورد نیاز مصرفی، گذشته از اضافه نمودن دستگاه زانددیوروکراسی، تحمیل هزینه‌ی جدیدی بر دوش دولت و ملت و نارضامی کردن بخشی از حامیان رژیم (بعضی تجاری که عمدتاً به بازرگانی خارجی اشتغال دارند) قادر نیست نیازهای کنونی را پاسخ گفته، بلکه مشکلات موجود را چندین برابر خواهد کرد.

۲- دولت برای جلوگیری از خسار شدن کنترل اوضاع از دستش با شیوه‌ی کنسار آمدن و تفاهم با عده‌ای از تجار "موردا اعتماد و مکتبی" درصدد آنست تا هر چه بیشتر بر تثبیت قدرت انحصارگرانه‌ی خود بیفزاید. اقدامات رژیم در زمینه تجارت خارجی با توجه به نکات فوق الذکر قابل تأمل است. بعد از یکسال از تصویب اصل ۴۴ قانون اساسی که در آن ملی کردن تجارت بعنوان یکی از اهداف حکومت جمهوری اسلامی قید شده است شورای انقلاب لایحه‌ی دست و پا شکسته‌ی "قانون تشکیل مراکز تهیه و توزیع کالا" را تحویل مجلس داد. طبق این لایحه مراکز یبترپیچ بوجود خواهند آمد که بازرگانان از طریق مراجعه باین مراکز و سفارش کالاهای خود (بعد از قبول و پذیرفته شدن درخواست ایشان از جانب این مراکز)، میتوانند اجناس سفارش شده را در مرز تحویل بگیرند. با اختیاراتی که در این لایحه به وزیر بازرگانی داده شده و با زدن بندهایی که بین تجار عمده و مراکز یاد شده قابل پیش بینی است عاقبت کار نیازی به توصیف بیشتر ندارد.

جهت گیری دولت دقیقاً جنبه‌هایی را که در مورد دولتی شدن تجارت خارجی ذکر کردیم نشان میدهد و عملکرد آتی رژیم نیز فراتر از این چهارچوب نخواهد بود. از هر زاویه که بنگریم توده‌های مردم جز با مشکلات و کمبودهای بیشتر اقتصادی و سلطه و انحصارگری رژیم فعلی مواجه نخواهند بود.

در صورت تسلط و انحصار بیشتر دولت و بوروکراسی بر عرصه‌ی اقتصادی جامعه و تثبیت بیشتر قدرت در دست حکام فعلی، هستی و زندگی اقتصادی توده‌ها بدست کسانی خواهد افتاد که در نشان دادن بی لیاقتی و بی کفایتی اداره‌ی ساده‌ترین امور و توسل به کثیف‌ترین شیوه‌ها برای تحمیل اراده و حفظ منافع خود، روی حکام ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهشاهی را سفید کرده‌اند.

برخورد رژیم به شوراهای واقعی کارگران و سرکوب کمترین خواسته‌های توده‌ها برای کنترل و تعیین حقوق اولیه‌ی زندگی جای هیچگونه شکی در اینکه این رژیم قادر نخواهد بود منافع اولیه‌ی توده‌ها را برآورده نماید باقی نمیگذارد. بنابراین آنچه در درجه‌ی اول اهمیت دارد افشای این واقعیت است که نه تنها رژیم کنونی قادر نخواهد بود بمعنای واقعی اجتماع نمودن بازرگانی خارجی را تحقق بخشد بلکه تنها در صورتیکه دولتی کردن تجارت خارجی بتواند بنحوی پایه‌های قدرت

را تثبیت نماید دست به آن میرسد.
ختم این سخن بدون دگرزی از حزب نبوده
جایز نیست و باید دید که این تاجیر و دلال
گفته کار چه میگوید و چه سخنانی بگوید
میکنند. سخنی حزب نبوده: اول تکلیف
یک وزارتخانه - در اینجا وزارت بازرگانی
خارجی - و بعد گوشه چشمی به کشورهای
دوست، بقیه با خواست و لطف پروردگار
و دعای خیر رفا انشاالله درست میشود.
در یکی از مقالات مربوط به تجارت خارجی
فرشده دنیا گفته میشود که:

"فورا در ایران وزارت بازرگانی
خارجی باید تشکیل شود و صادرات و
واردات کلیدی کالاها در اختیار این
وزارت قرار گیرد."

بعد اشاره میکرد که وزارت بازرگانی خارجی
"مناسبات کالاهای مورد نیاز را از کشورهای
که حاضر به مناسبات برابر و حقوق مبتنی
بر منافع متقابل و بدون کوچکترین قید و شرط
سیاسی و نظامی با کشورها هستند خریداری
نموده..." آنگاه با آب و تاب و جوب زبانی
مانند دلالی که جمشید به مشتری نیارده واردی
خورده باشد اضافه میکند "باآوری میکنم
که کشورهای سوسیالیستی دارای آن چنان نظم
رشد تکنیک و تکنولوژی هستند که میتوانند
پیچیدهترین و پیشرفتهترین مسایل مورد نیاز
را تولید کنند و با شرایط مناسب در اختیار
ما قرار دهند" (۱) و بالاخره عاجزانها و
ملنسانه کلابه میکنند که "باید در کنار
سفارش تولید این محصولات تا دیر نشده اقدام
کرد. خصوصا که همه این کشورها آمادگی
خود را برای کمک مادی و همه جانبه
جهت تقویت امکانات کشور در رویا
امیرالیهها اعلام داشته اند و بدون
تردید چنانچه فرصت یکسال و نیم
انقلاب را هدر نداده و به موقع بایست
کشورها سفارش تولید کالاها، اعم از سرمایه
یا واسطه را میدادیم، هم اکنون از بسیاری
جهات دشواری های ما برطرف شده... شود.
حزب نبوده که حاضر شده است اینگونه
داوطلبانه حرف و بنگاه خود را در اختیار
دولت قرار دهد، آرزو داشت قانون اساسی
بجای دولتی کردن فلان و بهمان، یکپارچه دولتی
کردن حزب نبوده را مورد تصویب قرار میداد تا
این بیچاره ها مجبور نباشند در هر مورد این
همه بخود رجوع بدهند. کلاهی که حزب نبوده بر
دیگران گذاشته برای عمامه هنوز نیک است
لیکن ولید پسته های شیانه روی احسان اللدخان
و کیانوری نقلاهی بیخود نیست. هر آنچه
هست مهم اینست که بدانیم حزب نبوده و نزدیک
دردشان چیست و دلسوزی آنان بحال بازار
غارت شده ایران از کجاست. بگذاریم
انعام خود را بهتر نشان دهد و اگر انعامی
هم فرا رسد اگراهی نیست.

دولتی شدن تجارت خارجی و با همی
بردرگمی هر چه هست یک مزیت دارد و آن این
است که سمت گیری اصلی مبارزه طبقاتی
یعنی نشانه گرفتن دولت سرمایه داری را مشخص

میسازد. عوهم دولت نمیتوان میانجی و آشتی
دهنده طبقات و کد ندای تبدیل سترطیفات
و برآوردن رفاه عمومی را سر داده است! فرو
بربرد و رخصت های سرمایه روی به اس می
آن عشر سرمایه، مراحل تاریخی تکوینی
شعور طبقاتی نبوده را زودتر نبوده و درمی
باید حکومت دولتی که ماهیتا در خدمت
تولید سرمایه دار نیست هرگز قادر به تحقیق
منافع آنان نیست. در این عورت تمام عرصه
فعالیت اجتماعی تبدیل به رو در روی
زحمتکشان از یکطرف و دولت حامی سرمایه دار
از طرف دیگر است و چه بهتر که جای مدعیان
سوسیالسم از هم اکنون مشخص شده باشد.

فدائیان اسلام...

۴۵. که ما در صفای آینه در رابطه با
عزیز مردم آرا توسط فدائیان اسلام... آن
اشاراتی خواهیم کرد)) و از این روی ما بوی
تاسل هوس سوغت بکار بردند تا بزرگ
بایکسانی شود. این نکته آشکار شد که عیسی
سجی در نهان برای صورت نفوذ در حریکشان
بوده است "اجرا و حکومت بقت طبیعت" احمد
طیل الله مقدم صفحی ۴۷)

(۴۴) حتی نویسندگان کتاب "مصلحتی
و بخت ملی ایران، انتشارات "انجمن
انجمنهای اسلامی دانشجویان اروپا و انجمن
اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا" که در
جرداد ۱۳۵۷ انتشار یافته است. در مورد دلیل
ابطال انتخابات تهران چنین مینویسد:

"کزارات انجمن نظارت بر انتخابات
در سیدی دوم آبان ۱۳۲۸ سید کیه
انتخابات تهران و حومه باطل کردند."
(صفحه ۶۲)

و در اسناد آستانه انقلاب "مدرع اسلامی"
هم ذکر از ناشرش روزها توسط فدائیان
اسلام در ابطال انتخابات تهران بعمل میآید.
(۱۵) "ایران کوه آستانه"، ص ۲۰۹
هیکل، انتشارات عادات، دم، صدوی پستی ۲۰۹
۱۳۵۸، صفحات ۷۲-۷۳
(۱۶) همانجا، صفحی ۱۸۲



توضیح

مناولات بی امضا، نشریه های بی منقش کننده
نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر
مقالات که با امضا، منتشر میشوند یا آنکه از
جبهه تالی منطبق با نظرات سازمان هستند،
میتوانند در دایره ای از جزئیات مطالبی
نشریه های اعضا آن نباشد.

اپورتونیسیم

درلوی برخورد به

خرده بورژوازی

موقعیت خرده بورژوازی در حال حاضر خواهد بود. بخشهای مختلف خرده بورژوازی اعم از خرده بورژوازی روستا و سنتی شهری و اقشار موسوم به خرده بورژوازی جدید دارای یک فصل مشترک اساسی هستند و آن اینکه جایگاه آنان در تولید اجتماعی در خدمت تجدید تولید مناسبات سرمایه داریست. هر یک از این بخشها به دوران معینی از مناسبات تولیدی در پیوسته. فراموشی اجتماعی خاص تعلق بیشتری دارند. چنانکه دهقانان از لحاظ تاریخی محصول مناسبات تولیدی ما قبل سرمایه داری (از جمله فئودالی) بوده و بقایای آن هستند. از اینرو هر چند روابط خرده بورژوازی روستایی چیزی جز روابط سرمایه داری را باز تولید نمیکنند با این وجود، این روابط در خارج از پروسه اصلی

کاروسرمایه و انباشت سرمایه در مناسبات سرمایه داری فعلی قرار دارند. تعبیرات دیگر نقش آنان در تولید و سازماندهی جریان انباشت سرمایه در مرحله کنونی تکامل سرمایه داری درجا معیبارفرعی است.

خرده بورژوازی سنتی شهری نیز کم و بیش در چنین موقعیتی قرار دارد. چه از لحاظ تاریخی قسمت مهمی از این بخش نیز با نتیجهی مراحل نخستین توسعه مناسبات سرمایه داری است و با ادامه همان مانوفاکتورهای تهنیدبخش است که خود را با وضع جدید منطبق نموده و نتایجا بتدریج با بسط و توسعه مناسبات سرمایه داری موقعیت آنان نیز در خارج از پروسه اصلی کاروسرمایه

قرار گرفته است. برای مثال بانک کاسب جزء (خارج از جریان واقعی انباشت سرمایه درجا معی) نقش قابل ذکری در تولید ندارد. بلکه تولید او برای مصرف مستقیم است و بدین جهت در مقابل انباشت سریع و عظیم سرمایه در جریان اصلی حرکت سرمایه درجا معی تاب مقاومت نیاورده و همواره در معرض نابودی قرار میگیرد. اما این تمایل و گرایش بخشهای خرده بورژوازی به

اضمحلال نیا بدین جریان واقعی اضمحلال و نابودی خرده بورژوازی اشتباه گرفته شود. نابودی روابط خرده بورژوازی (روستایی و سنتی شهری) حتی در مرحله کنونی تحول سرمایه بطور مطلق منتهی نیست، بلکه باید گفت که این گرایش و تمایل روابط خرده بورژوازی به اضمحلال در هر دوره ممکن است شدت یا تخفیف پیدا کند و با اضمحلال متوقف شده و حتی برای مدتی این روابط رشد نماید. (بطور کلی هر گاه که ما رکن کلمه تمایل یا گرایش را بکار میبریم به معنای مطلق گرفتار آن در واقعیت نیست چنانکه مثلاً قانون گرایش نزولی

در این مقاله به اختصار به نقش دو بخش عمده خرده بورژوازی (سنتی و جدید) در پروسه تولیدی و از آنجا در مبارزه سیاسی اشاره شده است. بدیهی است که آرائی که این بحث بدون در نظر گرفتن وجوه مختلف ایدئولوژیکی خرده بورژوازی و نقش لایه های دیگر خرده بورژوازی در کشاکش اجتماعی حاضر، کامل نخواهد بود. اما با توجه به سردرگمی حاکم بر جنبش چپ پیرامون تعیین نقش خرده بورژوازی (سنتی و جدید) در مبارزه اجتماعی، کوشش عمده مصروف شکافتن نقش این دولایه از خرده بورژوازی شده است.



ویژگی اپورتونیسیم در جنبش سیاسی چپ حاضر بیش از هر چیز خود را در تحلیل و برخورد به خرده بورژوازی نشان میدهد. هر گونه انحرافی به نحوی از انحاء در پرده های از ابهامات و اظهارات گنگ پیرامون ماهیت خرده بورژوازی خود را موجه جلوه میدهد. گویی تحلیل از خرده بورژوازی به تنه اراه فراراپورتونیسیم از ارائه پاسخی مشخص به مسائل و معضلات جنبش انقلابی بدل گشته است. در تصویر اپورتونیسیم خرده بورژوازی هر دم بارنگ و لعاب سی تاز به بین با انطرف کشیده میشود اما همواره در سنتی قرار میگیرد که اپورتونیسیم بهتر میتواند جهت سازشکاری خود را پیوندد. بدین لحاظ است که برای شناخت اپورتونیسیم حاضر میبایست بیش از هر چیز به موضع گیری آن در قبال خرده بورژوازی توجه دقیق نشان داد.

با یاد آوان داشت که فقدان یک مطالعه و بررسی جامع درباره خرده بورژوازی در جنبش کلاسیک مارکسیستی تا حدود زیادی جای برداشت های انحرافی از آن را در حال حاضر باقی گذاشته است و با گسترش وسیع بخشهای مختلف خرده بورژوازی در دوران جدید سرمایه داری، مسئله تحلیل از جایگاه و عملکرد آن کار ساده ای نخواهد بود. پرداختن به پاره ای تعاریف ساده های تاریخی از خرده بورژوازی و اکتفا به استنتاجات تئوریک از چند اطمینان نظر جسته و گریخته رهبران و تئوریسین های جنبش کمونیستی در گذشته نمیتواند بقدر کافی جوابگوی وضعیت پیچیده ای باشد که امروزه اقشار وسیعی از جامعه تحت عنوان خرده بورژوازی در آن قرار میگیرند. با اینحال حتی مسائل ساده و پیش پا افتاده نیز در این میان نیز چنان درهم گشته و چنان معجونی از آن ساخته شده است که برای پرداختن به مشکلات پیچیده تر لازم است ابتدا برخی نا روشنیها و ابهامات را بر طرف کرد و کوشش ما نیز در این مبحث تبیین و بررسی اولیه

خرده بورژوازی نیاید و وجود واقعی این تضاد در یک مقطع معین از مبارزه طبقاتی آشکارا نشود. مسئله‌ای که اپورتونیسم بنده از آن بهره برداری میکند همین مخدوش کردن مرز میان وجود گرایش متضاد و وجود واقعی آن در موضع کسری و موقعیت خرده بورژوازی است. هرگونه ابهامی از این دست در مورد موقعیت خرده بورژوازی، امکان نوجیه اپورتونیسم را برای بینشهای انحرافی "چپ" فراهم میسازد.

زمانیکه خرده بورژوازی یا بخشی از آن یا قصد کردن قدرت دولتی و پیوند با بورژوازی تمام کوشش خود را در سرکوب جنبش انقلابی و سرافکنده کردن صفوف پرولتاریا یکبار میبرد و زمانی که بیش از هر زمان جنبش انقلابی نیا زمند است که حدود مرز خود را با جریان نجات ارتجاعی مشخص سازد و در صفوف فشرده با نفوذ ورخته‌ای آید و نیروی خرده بورژوازی در پیوستن پرولتاریا می‌آید، در چنین هنگامی اپورتونیسم بسیار دخیل است و گمانه‌ای خرده بورژوازی می‌افتد و با اصرار و فریاد کوشی که کشف سازهای کسری است، همه را حاحال برآورد می‌اندازد که خط است مرفی خرده بورژوازی تا دیده گرفته شده و چنین وجنان خواهد شد.

البته وجود این گرایش گریه لزوماً به معنای وجود واقعی خط است و گمانه خرده بورژوازی در یک مقطع خاص نیست اما این نیتا شیرا را در دهه پس از آن و سر خوردگی از پیوند با بورژوازی می‌شود مجدداً تحسین شرایط معین در جهت پیوند با جنبش انقلابی و پرولتاریا حرکت نماید. بنابراین میبایست بدون آنکه دچار اپورتونیسم رایج گردید جواب این گرایش دوگانه‌ای خرده بورژوازی را از نظر دور داشت و موقعیت تاریخی و منافع نهائی خرده بورژوازی را دائماً و وسیعاً در بین توده‌ها تبلیغ کرد.

حال باید موقعیت یک بخش مهم دیگر از خرده بورژوازی جدید را مورد بررسی قرار داد. اقشار مرز بورژوازی شامل اقشاری چون بوروکراتهای جز، متخصصین و تکنیسینها و نظائر اینها می‌شود که در مرحله کنونی سرمایه داری، از طبقه‌های رشدیابنده‌ای جامعه میباشند. جایگاه اجتماعی خرده بورژوازی جدید در تولید اجتماعی بعکس خرده بورژوازی سنتی در پروسه اصلی کار و سرمایه قرار میگیرد یعنی در تکرار خرده بورژوازی جدید در زمانندگی کار دقیقاً شرکت در پروسه‌ای انباشت سرمایه و تسهیل تحقق تولید ارزش اضافی می‌باشد. از اینرو به همراه توسعه سرمایه داری و گسترش انباشت سرمایه و طبقه و نقش تاریخی خرده بورژوازی جدید در زمانندگی تولید افزایش پیدا میکند. بنابراین این نه تنها نقش این اقشار در تولید اجتماعی، در خدمت تجدید تولید روابط سرمایه داری، و کمک به پروسه‌ای انباشت سرمایه است، بلکه منافع نهائی آنها نیز در گرو تحکیم و بقا مناسبات سرمایه داریست. با اینحال گسترش هر چه بیشتر انباشت سرمایه به همراه خود موجب تشدید تقسیم کار اجتماعی بورژوازی در میان اقشار مرز می‌گردد، به طوری که با گذشت زمان روز بروز نقش این اقشار

نرخ سود به هیچ وجه به معنای آن نیست که نرخ سود همواره کاهش پیدا میکند و یا اینکه نرخ سود در یک دوره نمیتواند ترقی کرده و بالا برود (چگونگی ونحوه‌ای این گرایش به اصطلاح اقشار خرده بورژوازیست که به ویژگی‌های فرماسیون اجتماعی از یک سو و جنبه‌های حاکم و ویژگی عملکرد سرمایه دارد. مثلاً ویژگی فرماسیون اجتماعی ایران در این رابطه اینست که تولید بطور غالب در اختیار سرمایه داری انحصاری بوروکراتیک است و لیکن توزیع بطور عمده در محدوده روابط خرده بورژوازی باقی مانده است. یکی از نتایج حاصل از این تقسیم کار ویژگی اجتماعی اینست که اگرچه خرده بورژوازی در تولید انباشت سرمایه سهم بسیار ناچیزی دارد، اما بعنوان یک نیروی اجتماعی سهم مهمی در اقتصاد جامعه سعه دارد. چنین وظیفه‌ای تاریخی که در فرماسیون اجتماعی ایران هنوز به خرده بورژوازی محول شده در واقع پیش شرط و لازمه‌ی بقا و ادامه حیات خرده بورژوازی را بعنوان یک نیروی اجتماعی می‌باشد. در جامعه‌ای که تولید می‌نماید اما ویژگی دیگر یعنی کم و کیف حسی حاکم عملکرد سرمایه نیز در موقعیت خرده بورژوازی تأثیر می‌گذارد، قس الامثل در رژیم گذشته در سرمایه داری انحصاری خصوصی که توسط حاکمیت پشتیبانی می‌گردد در بخشهایی که وظائف تاریخی خرده بورژوازی را شامل میشد بطور آشکار و آشکنی کنش اقشار مرز را تهدید به ناسودی میکرد. چنین چیزی در شرایط فعلی که حرکت سرمایه عمدتاً در بخش سرمایه داری بوروکرات متمرکز می‌باشد واقعیت ندارد.

با توجه به موقعیت اقشار خرده بورژوازی نامبرده (خرده بورژوازی سنتی شهر و روستا) و گرایش تاریخی آنان به اصطلاح در برابر انباشت سریع سرمایه، منافع نهائی آنان در اتحاد با پرولتاریا و شرکت در ساختن سوسیالیسم خلاصه می‌گردد. این بدان معنا نیست که منافع لحظه‌ای آنان همواره با منافع نهائی شان منطبق میگردد. گاه این منافع لحظه‌ای بسته به چگونگی و کیفیت مبارزه طبقاتی درست برخلاف جهت منافع نهائی خرده بورژوازی قرار میگیرد، و این اقشار در پیوند با اختلاف بورژوازی علیه منافع پرولتاریا موضع گیری میکنند. در واقعیت امر باید گفت که جایگاه این خرده بورژوازی (روستائی، سنتی شهر) در ساخت اقتصادی خط متضاد دارد. از یک طرف در تجدید تولید روابط سرمایه داری - سهم است و از طرف دیگر خود در برابر پروسه انباشت سرمایه محکوم به نابودی است. تا آنکه این گرایش متضاد در جایگاه خاصی در موضع گیری طبقه‌ای خرده بورژوازی گرایش متضاد دیگری

رابطه می‌گردد بطوریکه در هنگام اوج کسری موج انقلابی و گسترش مبارزات طبقه کارگر رفرمیسم خرده بورژوازی او را بدامن بورژوازی پرتاب میکند و از طرف دیگر بورش انحصارات سرمایه به قلمرو خرده بورژوازی او را دست بدامن پرولتاریا میکند. (نباید فراموش کرد که وقتی صحبت از موضع گیری دوگانه‌ی خرده بورژوازی در بین است گرایش متضاد در موضع گیری

اقتدار جدید خرده بورژوازی با منافع سرمایه داری پیوند خورده و با نسبی موقعیت اجتماعی اقشار سنتی خرده بورژوازی منافع سرمایه داری آشتی ناپذیر است. اما ربه این تفاوت اساسی در گرایش دو گانه نیست که بین اقشار سنتی و جدید خرده بورژوازی موجود می باشد.

اگر منظور دقیق ما از مفهوم گرایش و منافع نهائی و لحظه ای روشن شد، بویژه اختلاف ماهوی بین قرار گرفتن در "خارج" از پروسه اصلی کسار و سرمایه (خرده بورژوازی سنتی) با قرار داشتن در "داخل" این پروسه توجه لازم شما شیم آنکس که با توجه به نحوه ی کاربرد مفهوم "گرایش دو گانه" در مورد اقشار سنتی و جدید خرده بورژوازی میتوان از آنچه تا کنون گفته شد جمع بندی مختصر دیسیل را کرد: منافع نهائی خرده بورژوازی سنتی

از آنجا که در خارج از پروسه ی اصلی کار و سرمایه قرار دارد و گرایش آن در برابر انباشت سریع سرمایه رویه نا بودی است، تنها در پیوند با طبقه کارگر و شرکت در ساختار اجتماعی سوسیالیسم یعنی رها کردن خواسته های سنتی طبقاتی خود تحقق می یابد. اگر چه در یک مقطع خاص از مبارزه طبقاتی منافع لحظه ای این اقشار در سازش با بورژوازی و دشمنی با مبارزات طبقه کارگر هم سو گردد. و اما منافع نهائی خرده بورژوازی جدید لحاظ جایگاه اجتماعی آن که در خود جریان اصلی کار و سرمایه و پروسه ی تولید انباشت سرمایه قرار دارد و با وجود گرایش دو گانه موجود در بین این اقشار رجحانی جز حفظ و تحکیم مناسبات سرمایه داری نمی نواند باشد. اگر چه تحت تأثیر شدت تقسیم کار اجتماعی و فشار اقتصادی ناشی از بحران های اجتماعی سیاسی اقشار مزبور در یک مقطع معین از مبارزه طبقاتی میتوانند با مبارزه پرولتاریا بخاطر سرنگونی بورژوازی و حاکمیت سرمایه همسو شوند.



مسئله تغییر در موضع گیری خرده بورژوازی و چگونگی آن به اندازه کافی ابهام آفرین بوده است. کافیت نگاه به تحلیلهای سازمانهای مختلف در مورد ماهیت خرده بورژوازی در هیئت حاکمه کنونی بیفکنیم و به وضوح این عدم توانایی از درک صحیح نقش خرده بورژوازی در جریان مبارزه طبقاتی را مشاهده کنیم. با این جهت لازم میدانیم در این مورد کمی بیشتر توضیح دهیم:

ما تا کنون صرفاً از جایگاه اجتماعی یا بهتر بگوئیم جایگاه ساختی خرده بورژوازی و نقش آن در تولید اجتماعی سخن گفتیم. آنچه بیسر دربار گرایش دو گانه خرده بورژوازی گفته شد نتیجه ی مستقیم و برخاسته از موقعیت دو گانه جایگاه ساختی خرده بورژوازی بود. این بخودی خود تعیین کننده ی موضع گیری این اقشار در یک مقطع خاص نیست.

بر خورده کمونیست ها به اقشار خرده بورژوازی بر اساس موضع گیری طبقاتی آنها و نقشی که در مبارزه طبقاتی ایفاء میکنند استوار است (در اینجا مقصود موضع گیری آگاهانه است نه مواضع خود بخودی عنا صر خرده بورژوازی) خرده بورژوازی

در کنترل و نظارت بر پروسه تولید کاسته میگردد و بتدریج نقش هریک در سازماندهی کار و در دستکاه بوروکراسی به سطح بسیار نا چیز تقلیل میابد. این تغییرات در جایگاه اقتصادی در سطح و کیفیت زندگی و موقعیت اجتماعی این اقشار تأثیر بسزائی میگذارد. یک بوروکرات جز نه تنها شاهد آنست که دیگر منزلت و امتیازات اجتماعی گذشته را از دست داده است بلکه از لحاظ زندگی نیز در برابر افزایش تورم و بالا رفتن هزینه زندگی خود را عاجز میبیند. در اینجا نیز یک گرایش به سمت شرایط زندگی پرولتاریا مشاهده میگردد. این گرایش بصورت متضاد و دو گانه خود را نشان میدهد، از یک طرف امکان صعود از دریا ن بوروکراسی یا آن سلسله مراتبی که میتواند اقشار خرده بورژوازی جدید را بدنیای بورژوازی هدایت کند بیشتر امیدوار و از سوی بورژواشدن را در این اقشار زنده نگاه میدارد، و از طرف دیگر نزول اجتناب ناپذیر اکثریت این اقشار را زسکسوی امتیازات و منزلت اجتماعی آنها برابیه صفوف پرولتاریا نزدیک میسازد. طبیعی است که در برابر این گرایش نزولی خرده بورژوازی بیش از هر طبقه بورژوازی را مسئول اصلی محرومیت های خود میداند و در حالیکه با حسرت به رقیبانسی که موفق شده اند دیدن من بورژوازی ویزان شوند مینگرد بر سر نوشت و شرایط غم انگیز خود لعنت میفرستد. با چنین موقعیتی شکی نیست که منافع لحظه ای خرده بورژوازی جدید تحت شرایط معین میتواند سقوط طبقه ی حاکم یعنی بورژوازی باشد، تنها بخاطر اینکه خود منشأ قدرت جدیدی شود که امتیازات و منزلت اجتماعی از دست رفته را جبران نماید.

در مورد خرده بورژوازی جدید نیز باید گفت که چگونگی این گرایش دو گانه ارتباط با ویژگی فراماسیون اجتماعی و جنبه ی غالب عملکرد سرمایه دار در تعبیرات دیگر در جوامع عقب مانده سرمایه دار بیعلت عقب ماندگی تکنیک و سطح پاشین دانش، اقشار خرده بورژوازی جدید هنوز از جایگاه و امتیازات خاصی برخوردارند و فاصله نسبتاً زیادی بین این اقشار و طبقه کارگر از لحاظ موقعیت اجتماعی به چشم میخورد. مهمتر از این با پدیده تفاوت اساسی گرایش دو گانه ی موجود در بین اقشار سنتی و جدید خرده بورژوازی توجه داشت. در میان اقشار جدید خرده بورژوازی اگر چه گرایش به از دست دادن موقعیت اجتماعی و به اصطلاح پرولتریزه شدن این اشخاص از لحاظ سطح و موقعیت اقتصادی زندگی به چشم میخورد اما این هرگز بمعنای نابودی موقعیت اجتماعی

این اقشار چنانکه در مورد اقشار سنتی خرده بورژوا دیده میشود، نیست. یک تکنیسین یا یک دفتر دار گر چه ممکن است از لحاظ سطح زندگی در یک میزان با پرولتاریا قرار بگیرد لیکن موجودیت او بعنوان یک تکنیسین یا دفتر دار از بین نمیرود بلکه این مقام و امتیازات شغلی است که از دست خواهد رفت.

در مورد اقشار سنتی خرده بورژوا وضع کاملاً فرق میکند. در مورد آنها باید گفت که از لحاظ تاریخی موقعیت و جایگاه اجتماعی این اقشار در برابر انباشت سریع سرمایه رویه نا بودی می رود. پس وقتی گفته میشود که موقعیت اجتماعی

چنانکه بتوانند در موقعیتی مناسب به تنهایی یا در اتحاد با جناح‌ها، ثانی از بورژوازی بقدرت برسند در مرحله اول هدفی جز سرکوب جنبش انقلابی پرولتری، از هم پاشیدن سازمانهای کارگری و ایجاد ارگانهای سرکوب برای تثبیت موقعیت خود ندارند. تنها زمانیکه این موقعیت بخاطر تشدید بحران اجتماعی و تهدید جناح‌های دیگر بورژوازی بخطر افتد خرده بورژوازی مجبور میشود در برابر اوج گیری مبارزات انقلابی با ماسک انقلابی در عرصه جامعه خودنمایی کند. از لحاظ برنامه و عملکرد در مرحله نخست دولتی کردن سرمایه‌های بزرگ (با اجتماعی کردن اشتباه نشود) محدود نمودن سرمایه‌های بزرگ غیر دولتی، حمایت از سرمایه‌های کوچک و شعار تعدیل ثروت و از اهم وظایفی است که خرده بورژوازی بعهده میگیرد. این حرکتها همراه جلوگیری از تشکیل شوراهای واقعی کارگری، نفی آزادیها و دموکراسی انقلابی و تقویت ارگانهای سرکوب در صورت تداوم و موفقیت فرصتی استثنائی و تاریخی را برای خرده بورژوازی در قدرت بوجود میآورد. در ابتدا بخشی از دستجات و احزاب در قدرت هر کدام با افرادی از منشاء طبقاتی گوناگون لیکن در محدوده برنامه و عملکرد خرده بورژوازی در تثبیت موقعیت خود در قدرت میکوشند. مسئله منشاء طبقاتی را با نقش و عملکرد طبقاتی در یک مقطع معین نباید اشتباه گرفت. آنچه در تحلیل از خرده بورژوازی در قدرت اهمیت دارد تعیین منشاء طبقاتی افراد نیست بلکه تحلیل از نقش و کارکرد اجتماعی آن در مجموع مورد نظرمی باشد. چنانکه اگر پس از گذشت یک دوره انتقالی منافع نیروی اجتماعی حاکم در بقاء و تجدید تولید دولت سرمایه‌داری و دستگا دولتی بوروکراسی و به عبارت دیگر در تجدید تولید گسترده‌ی انباشت سرمایه خلاصه گردد، صرف نظر از اینکه منشاء طبقاتی نیروی اجتماعی حاکم کدامست، این نیروی اجتماعی جناحی از طبقه بورژوازی (مثلاً بورژوازی بوروکراتیک) را نمایندگی میکند. نکته مهم دیگر شیوه اعمال قدرت خرده بورژوازی در شرایط تصرف دستگا دولت است. برای بررسی این مسئله باید سه مورد، یعنی افراد یا پرسنل دستگا‌های دولتی، افرادی را که بر آن نظارت و کنترل دارند، و بالاخره نیروی را که بر دستگا‌های مزبور هژمونی دارد، از هم تشخیص داد. در این ارتباط وضعیت فعلی جامعه ایران را در نظر میگیریم. بطور مثال افراد یا پرسنل دستگا‌های اجرائی یا بوروکراسی دولت را خرده بورژوازی جدید تشکیل میدهد. بخش خرده بورژوازی حاکم یعنی خرده بورژوازی سنتی نمیتواند با قرار گرفتن در رأس دستگا‌های اجرائی عملاً کنترل و نظارت بر آنرا در اختیار بگیرد. این بخشی از جدال بورژوازی "لیبرال" و خرده بورژوازیست چرا که بورژوازی "لیبرال" بخوبی واقف است که خرده بورژوازی سنتی نمیتواند هژمونی خود را بطور طبیعی بر این دستگا‌ها اعمال کند و با زور میخواهد در رأس آن قرار بگیرد. آنچه مسلم است خرده بورژوازی جدید بیشتر ترجیح میدهد که تحت هژمونی بورژوازی "لیبرال" باشد تا اینکه اتوریته‌ی خرده بورژوازی سنتی را بپذیرد. از این با لبرترینوشتی بود که منصب دستگا‌آموزشی شد.

در اینجا خرده بورژوازی سنتی نه تنها هژمونی نداشت بلکه سرکوب میشد و در کوتاه مدت نظارت و کنترل آنرا بعهده میگیرد. بورژوازی "لیبرال" کرچه‌ها میدواری بود که نظارت و کنترل دستگا‌های آموزشی را تصاحب کند اما بیم آنرا داشت که هژمونی این بخش بدست نیروهای چپ سپرده شود. این مسئله‌ای بود که هر دو جناح بورژوازی و خرده بورژوازی را بوحشت انداخته بود. در این میان خرده بورژوازی سنتی با یک مانور حساب شده در واقع با یک تیر دو نشان زد. به هر حال برای اینکه بحث مادر مـورد نحوه‌ی اعمال قدرت خرده بورژوازی کامل شود و در بررسی از موقعیت خرده بورژوازی در قدرت تعام جوانب را در نظر گرفته باشیم یک مسئله دیگر را باید توضیح دهیم. وقتی از وجود خرده بورژوازی در قدرت صحبت میکنیم، باید توجه داشت با شیم که این اقشار و حتی یک بخش آن مثلاً خرده بورژوازی سنتی برخلاف طبقاتی چون بورژوازی فئودالها و نظائر اینها در صدد بسط یا چیزی از افراد جامعه را تشکیل نمیدهند، بنحویکه در آن واحد گلبه‌ی عناصر آن مراکز قدرت را در اشغال خویش داشته باشند. بعبارت دیگر حتی اگر اقشار خرده بورژوازی تمامی مراکز قدرت را هم تصرف کنند با نظارت هرچنین بنظر میرسد که بخش زیادی از این اقشار مستقیماً در قدرت نیستند و نقشی در آن ندارند. در اینجا این توهم ممکن است بوجود آید که خرده بورژوازی در قدرت نیست بلکه تنها نمایندگان آنها در قدرت هستند و بقیه صرفاً اقشار حامی نمایندگان که در قدرت هستند میباشند و گاهی نیست یک قدم ساده‌ی دیگر برداشته شود و چنین ادعا کرد که این نمایندگان نیز در واقع جزو خرده بورژوازی محسوب نمیشوند و بالاخره با این حساب ساده‌ها ما غلط، کل خرده بورژوازی از قدرت کنار گذاشته شود. قبلاً گفتیم که جایگاه اجتماعی اقشار خرده بورژوازی در تولید خارج از پروسه کار و سرمایه و جریان اصلی انباشت سرمایه قرار دارد. این امر مشکلاتی را در راه اعمال همه جانبه‌ی قدرت توسط خرده بورژوازی بوجود می‌آورد. برای روشن شدن مطلب اینرا با موقعیت طبقه کارگر مقایسه میکنیم. در مورد اخیر شرکت مستقیم طبقه کارگر در تولید وجود آمدن سازمانهای گوناگون کارگری بویژه شوراهای کارگری تحقق دیکتاتوری پرولتاریا را از جانب کل طبقه میسر میسازد. خیلی مسخره است اگر ادعا شود که در دیکتاتوری پرولتاریا تنها نمایندگان آن در قدرت هستند و باقی حامی دیکتاتوری پرولتاریا هستند. چنین نمونه‌ای بدرستی شامل حال دولتهای کنونی با صلاح سوسیالیست میباشند در این دولتها براساس تنها نمایندگان که از جانب شوراهای بوروکراتیک و حزب انتخاب میگردند در قدرت بوده و صرف نظر از منشاء طبقاتی، آنان مدتهاست که پیوند خود را با طبقه کارگر از دست داده‌اند. بالعکس وقتی صحبت از دیکتاتوری پرولتاریاست مسئله بر سر بسازی با یک مفهوم کلی نیست بلکه بمعنی دقیق کلمه حاکمیت وسیله‌ی قدرت کل طبقه مورد نظر میباشند. لیکن خرده بورژوازی سنتی بدلیل

نگاهی به جنبش چپ در ...

صف مستقل جنبش کمونیستی معنی مشخص نمیداد. درک جنبش چپ را با ارتباط با طبقه کارگر و مسئله وحدت در جنبش کمونیستی، نیز درک کمی سربا با نادرست و مکتبی است. طبقه کارگر در اینجا دنباله روی جریان است که خود را نماینده آن طبقه میپندارد و گسترش کمی و نه کیفی حاصل از ادغام جنبش سوسیالیستی با جنبش طبقه کارگر - خود را پیش شرط "ایجاد حزب طبقه کارگر" میدانند. و دیگر جریانها که کمونیستی نیز با همه چیز طیف هواداران این مجموعه محسوب میکردند و با رجا ز جنبش کمونیستی "قرار دارند" انقلابی و تسلیم طلبی در مقابل بورژوازی، وجه متکامل خویش را در به انقیاد آوردن طبقه و دیگر جریانها مییابند. در اینجا نیز این درک استالینیستی و مکتبی از مسئله پیرویه تشکیل حزب - دربرخورد اکوئونیستی نسبت به طبقه کارگر - بر خورده دنباله روانه طبقه نسبت به نماینده انتصابی - وانکار کمونیستی بودن سایر نیروها - در کنار ریسیم معنی خویش را به نمایش میگذارد. جریانها که معتقد به انقلاب دموکراتیک، خواهان مناسبات اجتماعی نامعینی است که در آن بورژوازی، خرده بورژوازی و پرولتاریا سهامداران عمده هستند، با ایجاد حزبی است که از گسترش کمی یک سازمان بوجود میآید و در هر یک این "پرولتاریا" میگذرد، لاجرم باید به راه رشد غیر سرمایه داری - محتوای واقعی تمام انقلابات دموکراتیک در عصر حاضر - معتقد گردد. مبارزه برای آزادیهای سیاسی را "لیبرالیسم" پسندار در یک درک غیر طبقه ای از دولت ارائه دهد، و راهی را به پیمایان که سچفا (اکثریت) از ادبکالینسم در عمل تا رویزیونیسم - استالینیسم در جهان بینی و پراتیک پیما یند. جریان دوم فکری - سازمانهای خط سوم نیز همین تزلزلها را اما بگونه ای دیگر در بر خورده به وقایع نشان میدهند. در ابتدا مواضعشان را در مقابل هیئت حاکمه، بر حسب مانورهای سیاسی و نه تحلیل از مناسبات حاکم تعبیر میکنند. سپس با دیدن این مانورها به تحلیل میپردازند. در تحلیلهای خط سوم عبارات "بورژوازی ملی"، "بورژوازی لیبرالها"، "فرد بورژوازی سنتی"، "شورای انقلاب"، "دولت موقت" و ... ها آنگاه نقد ریس و پیش و در هر استفا ده میگردد که در حقیقت مثلی شما رجا بگزین یک تحلیل عمیق و همه جانبه میگردد. نه تنها قبول تزلزل دموکراتیک بلکه قیام و پیامی آندمای آن برای این رفقا چنان گنج کشف شده بود که اساسا امکان یک تحلیل مشخص را برایشان بوجود نمیآورد. حتی "وحدت انواع" کنفرانس وحدت هم نتوانست امکانات تدقیق یک سیاست فعال را برای این بخش از جنبش فراهم آورد. در این مورد نیز احتیاج به زمان بود که این گرایشها بتوانند خود را با واقعیات متعصب

جامعه انقلابی دهند. واقعیاتی که به روشن شدن مرز بندی درونی آنان، خارج شدن بخش راست - اتحادیه کمونیستها - از این مجموعه و تبلور وجودی آنرا در سازمانهای "پیکار"، "رزمندگان" و "وحدت انقلابی" (که سر نوشتش هنوز نامعلوم است) انجام میدهد. نفوق تشکیلاتی برای دژولوزی در پیکار و وحدت سیاسی در رزمندگان مانع نگردید که دیگر گرایشهای سیاسی این جریانها مشهور شود. نگردد: موضع قاطع آنان در مورد دولت، نیز از آنجا که از جنبش توجیه گرایانوی دولتست در جمهوری دموکراتیک خلق نشأت میگیرد. نتوانست آنان را از افتادن در دام پراگماتیسم و سپس ولونتاریسم عا میانه (طرح تعرض انقلابی بدون ارائه تحلیلی پیرامون شرایط انقلابی و نظریاتشان درباره انقلاب) مصون داند. بنظر "پیکار" تا مدتی شورای انقلاب قدا انقلاب نبود چون با دولت (کا بینه) ادغام نگردیده بود و بنظر رزمندگان در بحبوحه جنگ حکومت مستقل میشد و دفاع از آن در مقابل عراق جزء ضروریات محسوب میگردد. در فرهنگ سیاسی "پیکار" چنان این ولونتاریسم عا میانه، رشد مییابد که خود را "رهبر جنبش کمونیستی میانگارد" (هر چند بعدها بصورت خیالاتی درستون پاسخ به نامه ها آنرا به شکل دو پهلوی قابل تفسیر رد میکنند)، و در رزمندگان وحدت سیاسی در عرض چند ماه تبدیل به تشدید اختلافات ایدئولوژیک میگردد.

در مورد مبارزه دموکراتیک نیز نمیتوان کارنامه ای درخشانی را برای جریانها خط سوم بر شمرد. برای این جریانها، مبارزه دموکراتیک تا زمانی مطلوب و ضروری است که ایشان قادر به تأمین و یا حفظ هژمونی سازمانی باشند. شاید یکی از نادرتین اتفاقات سیاسی در دنیا باشد ولی این یک حقیقت است که کما نیکه به انقلاب دموکراتیک معتقد هستند، حتی یک تحلیل جامع، و رهنمود مشخص درباره "پیکار دموکراتیک" منتشر ننموده اند. خط سوم در برداشت از مسئله وحدت نیز برخورد متشاورانه ای از همتای رویزیونیستهای نشان نمیدهد. در جریان کنفرانس وحدت نیروهای خط سوم نشان دادند در کشان از مسئله وحدت تا چه حد سکتاریستی است. سکتاریستی از آنرو که این

کنفرانس محوری گردید برای بلعیده شدن گروه های کوچکتر توسط گروه های بزرگتر. درک مکتبی از کار "سیاسی - تشکیلاتی" درکی که برداشت از مسئله وحدت جنبش کمونیستی و ایجاد "حزب طبقه کارگر" عمده در حد توافق نیروهای طرفدار طبقه کارگر خلاصه میگردد. نمیتوانند راه حل بهتری جز "وحدت با همه ای ریلیده شدن" - بجای نجاس ها ارائه دهند. بی جهت نبود که با گذشت زمان این سازمانها در مقابل امواج پرتلاطم مبارزه طبقه ای در ایران دچار سرکشی شدند. وحدت انقلابی چند پاره، رزمندگان منشعب و مشتت، و پیکار با چماق تشکیلات برآه خود ادامه دادند. راست روی بخشهایی از جریانها خط سوم در طول این دو سال و دهی گری بخشهایی که شرایط امروزی را شرایط اعتدالی انقلابی میدانند و لاجرم چپ

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان، انقلابی دگر باید

انتقادش به مشی مبارزه مسلحانه از او بیست و هفت سال گذشته، و نقدش به پوپولیزم از دیدگاه رابینسونیستی بود خود در این میان مطلوب گردید و امروز در گذار بین نیروهای رادیکال در جنبش کمونیستی (رادیکال از نقطه نظر موضع سیاسی نیست به حاکمیت) و رابینسونیستها در حرکت است. حرکتی که راهی جز پیوستن به "اردوگاه سوسیالیسم" را در مقابل خود ندارد.

بررسی عملکرد اقلیت احتیاج به زمانی بیشتر دارد. دیرزمانی از تشکیل اقلیت نمیگذرد و بسیاری از جوانان بدشگونی که آن هنوز مشخص نیست. چرا که استناد به مواضع سیاسی انسان نیست. اقلیت، و باید دفاع احیای آن از مبارزه مسلحانه، و اعلام برخی مشولات نظرسری نمیتواند کار را به این بخش را مورد نقد قرار داد. تروئیکسکستها نیز که خود را در این سوی خطوط و در اردوگاه "چپ مستقل" میدانند نیز نشان دادند که "مارکسیسم انقلابی" نشان تا چه اندازه مشابه همبازی استالینیستی که خود را "دشمن" آن قلمداد میکنند، میباشد. موضع گیریهای بنظر رادیکال این بخش نیز بلافاصله در مقابل آفتاب واقعیات رنگ باخت. "حزب کارگران سوسیالیست" که همگان، البته بجز خود، را "ماستریست" و "ماورا چپ" میدانست، بعد از انشعاب و آغاز جنگ خود سر از سائتر در آورد و با منشعبین خود به نتیجهی واحدی رسید: حمایت از خرده-سوروازی. و بالنتیجه نشان داد که از نظر پیوستن با دیگر نیروهای رابینسونیست تفاوتی ندارد.

سازمان اتحاد چپ که اساس تشکیلش سه وحدت ایدئولوژیک بلکه وحدت سیاسی بود، نیز دچار تغییر و تحول گردید و دیری نپایید که خود به دو نیم شد. نیمی نام سازمان مبارزه در راه ایجاد جنبش مستقل کارگری را بر خود نهاد. اما این نیم نیز در اثر بروراختلافات شدت در باره جنگ ایران و عراق از هم پاشید. نیم باقیمانده سعی اتحاد چپ نیز بعد از تجربه جبهه دمکراتیک و انشعاب مذکور فعالیت تئوریک را هدف اولی خود قرار داد. ولی از آنجا که لازم بود هر فعالیت جدی در این زمینه با همسر زمینی دیگر، حداقلی از تشکیلات است هنوز این فعالیتها نمره قابل توجهی نداشته اند. (۲)

چپ رادیکال و جنبش چپ

عمده ترین روند حاکم در جنبش کمونیستی در دو سال گذشته، قطعی شدن آن است. بخش نسبتاً مهمی از جنبش بر است کشیده شد و نتایج آن نیز کمکی توان چپ را در میزات روزمره سیاسی اش تقلیل داد. اما این تقلیل توان کمی به هیچ وجه بمعنای تقلیل توان کیفی چپ در میزات رزات اجتماعی نیست. بلکه بالعکس چپ آموخت و با بهتر بگوئیم باید آموخته باشد که بسیاری از میزات آن به اش احتیاج به سلاح صیقل یافته تر ایدئولوژیک دارد. تشدید بحثهای ایدئولوژیک تئوریک و سیاسی در درون سازمانها حول اساسی

روی بدنیا ل آن، تشتت سیاسی در تبیین ماهیت حاکمیت جدید، یکسان قلمداد نمودن مبارزه دموکراتیک با مبارزه ای که گروه خاص خودشان رهبری آنرا دارد، برخورد مکانیکی و ایستادن سکنا ریبستی به مسئله وحدت در درون جنبش کمونیستی، برخورد فرقه گرایانه نسبت به مسئله عمل، اجزاء کار را به دو ساله ای این بخش از جنبش را بعد از قیام نشان میدهد.

در علت سیاسی انحرافات و نداشتن مبارزات و این بخش - که در پی راه ای از اصول مثل مرحله انقلاب، مبارزه دموکراتیک، وحدت در صفوف جنبش کمونیستی - کارگری ایران، مبارزات دیگر - فدائیان - مشابه است. ما به رادیکالی آشنا بر میخوریم: تقذیه از منبع حاکم فکری در جنبش کمونیستی ایران: استالینیسم، اندیشه های فرمالیستی، استالینیسم، ما شوئیستی - برای هر یک از مسائل مطروحه در فوق جواب از پیش ساخته ای را ارائه میدهد که چهار چوب اساسی آن همان هاشی است که پرا تیک فعلی جنبش کمونیستی جهانی آنرا از نقطه نظر ایدئولوژیک سی اعتبار و از نقطه نظر تاربخ منسوخ نموده است، و از این سو - همانند در قیام فعلی اش - قادر به ارائه یک راه حل انقلابی برای خروج از این بن بست فکلی جنبش کمونیستی نیست. (۱)

چپ مستقل و دیگر نیروها

نیروهای پراکنده چپ مستقل در قیام نقش مؤثری را به عهده نداشتند. علت آن از یک سو کمبود نیروی کمی و از سوی دیگر عدم تجرید کافی عملی و همچنین نا مایوس بودن تحلیل های این بخش از جنبش که دیرزمانی از آغاز تشکیل آن نمیگذشت، بود. اما اثبات عملی کمبود نبودن خطوط غالب در جنبش کمونیستی، برای آن بخش از کمونیستها که از کاهی نسبتاً نظرسری برخوردار نبودند و با کافی بودن تحلیلها بسیاری بررسی مسائل حا جنبش به نیروهای چپ مستقل که با تحریم رسمی دیگر نیروهای چپ نیز مواجه اند - امکان نشان داد. در این میان جسر بریان تسلازه از راه رسیده ای نام "راه کارگر" با آن برداشت عجیب از حاکمیت - کاست حکومتی - در ردای چپ مستقل به میدان آمد. اما دیری نپایید که این "ستاره انبساط" نمود. "کاست حکومتی" بدون هیچ گونه تحلیلی پس گرفته شد، و مواضع بیگانه راست و منحرف این جریان در مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی و طبقه ای، تئوریک و گمان گیری، بنا درست دانستن مبارزه دموکراتیک در شرایط جنگ، و بالا بردن تولید در کارخانه ها، روشنتر شد. "راه کارگر" که خود را بعنوان خط چهارم در جنبش کمونیستی ایران معرفی میکرد نشان داد که از بسیاری لحاظ به حزب سوسیو و فدائیان (اکثریت) نزدیکتر است، تا به جریان که بخواند در تئوری و عمل از محدوده تعیین شده توسط ایدئولوژیهای رسمی این جریانات فراتر رود، "راه کارگر" به نسبت ارائه خویش بعنوان بدیل چپ مستقل به میدان آمد ولی از آن رو که

کمکهای مالی دریافت شده:

الف	ن	اصحهان
۱۵۵۴۵	۲۹۳۳	ن
۳۰۰۲	الف - الف	۲۰۰۰۱
۳۰۰۰	۶۰۰۰	اهواز
۵۰۰۰	قواد - م	بدون کد
۱۸۰۰	۵۲۲	۲۰۰۰۰
ب	نارمک	۱۰۰۰
۶۹۱۷	آفت	۵۰۰
۲۹۱۷	۱۳۰۰	با پلیر
۵۱۴۵	ب	ج
۷۵۱	۵۰۰	۲۴۵۲
۷۵۱۳	م	د
ج	۵۰۰	۲۱۵۰
۲۰۳۵	رفقای دانش آموز	تبریز
ج	۱۰۰۰	ج
۵۰۰	۱۰۰۰	۸۸۰
۵۷۰۰	۵۰۰	ق
د	۷۰۰	۳۵۵۵
۱۱۱۰۲	۵۰۰	م
ز	۱۹۰۰	۵۱۱۱
۱۰۱۳۲	بدون کد	رشت
۱۶۷۲	۵۰۰۰	د
۱۰۰۰۹	۲۰۰۰	۵۱۱
۲۰۰۵	۲۰۰	ر
س	۱۰۰۰	۳۱۲۱
۲۲۵۰	۸۰۰	ش
۵۲۳۰	۲۰۰۰	۱۱۴۵
۲۰۷۶۲	۵۰۰	بدون کد
۲۲۰۰	۱۰۰۰	۹۰۰
ش	۱۰۰۰	۶۰۰
۲۰۱۰	۴۲۰۰	۷۵۰
ص	۷۰۰۰	قزوین
۲۳۰۰	۵۰۰۰۰	ص
۲۰۷۷	۱۰۰۰	۲۰۹۴۶
ط	۱۲۰۰۰	کرج
۳۰۰۰۰	۳۵۰	بدون کد
ع	۲۰۰۰	۱۰۰۰
۵۲۵۲	۱۰۰۰	کردستان
م	۱۰۰۰	بدون کد
۱۰۰۰۰	۱۵۰۹۶	۵۰۰۰۰
۵۳۰۰	آمل	۳۵۰۰۰
۵۰۰۰۰	ش	مشهد
۵۴۶۷	۵۱۱۱	ن
۱۶۰۰		۵۰۰۰

رفیق سب و ش هدیهات رسید
ک - ۹۹۹ هدیهات رسید



ترین مسائل انهم در میان جریاناتی که
سیاری از ایده ها به آن پیوسته اند و به
میتواند با اشباع در جریانات مختلف سیاسی
کوششهای جمعی را رها کند و برای دستیابی
به ویاتنویت آفرینا سواستلاسی، باز شش
روندی است که امروزه در جنبش کمونیستی ایران
مشهود است. در این روند:
"راه کارگر" به "اکثریت" و "اکثریت" به "حزب توده"
نزدیک شده است و نتیجه آن رویزونیست در جنبش
تقویت کننده است.
"وحدت انقلابی" علناً به چند نظر تقسیم شده
و توانایی چندانی ندارد، و در میان کان "در مسرر
پسوستن به "بیکار" است و نتیجه آن خط سوم
در "بیکار" بجای خواهد افتاد.
"اقلیت" یا حرکت آریک بقدر سیاسی نسبت به موضع
"اکثریت" در میان آن کمیت و چگونگی مسئلهای
دموکراسی سازمانی با اشباع خود به تقویت
جیب مستقل کمک نموده است اما هنوز تا تبدیل
شدن به یک جریان قوی سیاسی، بشکلاست
ایدهولوژیک را در ازای را در پیش دارد.
جیب مستقل میروند تا بتوانند خویش را به عنوان
بدیلی در جنبش کمونیستی بنمایانند.
نبردهای در حال نوسان بین بخشهای مختلف
"طوفان" (حزب و سازمان)، "اتحادیه کمونیستها"
و انواع و اقسام گروه های دیگر را این نسبت
در آبرو توانی شور و یک ویایی عملی صرف
عملاً دیگر حضور فعالی در جنبش ندارند.
و بدین ترتیب جنبش کمونیستی ایران در مقطع
حساس و در مقابل وظایف بسیار سنگین قرار
میکبرد. وظایفی که بشرط برخورد خلاق نسبت به
آن میتوان در آگاهی اعتلای آینده جنبش
سودا لستی ایران نمود.

توصیهات

۱- از آنجا که قصداً بین مقاله بررسی سازمان
های سرشاری بوده است، کارنامه گویولس
مورد بررسی قرار نگرفته است.

۲- بررسی نهاد های فعالیت های سازمانی
خود و چگونگی برخورد به معضلات مورد بحث
را به مقاله ای دیگر موقوف می نمایم. اما
پرواضح است که سازمان ما نیز دارای کمی
و کاستی ها نیست که ما در آینده بدان خواهیم
پرداخت.

بعضی چماق دارها...

اما چرا در روزنامه ها هیچ خا سخنی از
دخالت فرزندان آیت الله در وقایع دانشگاه مد
میان نیامده است؟ زیرا آنها که عکس و
تغیلاتشان چاپ میشود فاشیستهای "معمولی"
و "بی سرو پا"، و عمدتاً از اقشار محروم
حامی اند، اما این یکی "آغازاده" است، و هر
چند باشد با لایحه عضوی از هیات حاکمه، بهینشی
طبقاتی در اینجا هم حکم فرماست. بعضی
چماق دار ها چماق دار ترند!

بعضی چماقدارها، چماقدارترند

بدن مال تحمن، البته "قانونی و انقلابی" عده‌ای از چماقداران مضروب در دانشگاه تهران موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور، سرای دیدار با آنان به کنساختی مرکزی دانشگاه رفت. روزنامه‌ی جمهوری اسلامی شنبه ۲۶ اسفند ۱۳۵۹ گزارشی بسیار رومانتیک و سوررئالیستی از این دیدار چاپ کرد که در نوع خود بی نظیر است و بیش از هر روضه‌ای اشک به چشم خواننده می‌آورد. بنا به این گزارش:

"از جمله برنامه‌های جانبی (۱) در این (تحمن) شریف آوردن آیت الله موسوی اردبیلی حدود ساعت ۹ صبح (۱۱ جمعه) به جمع تحمن کنندگان بود که محن‌های عارفانه‌ای را پیش آورد. ایشان...

بعد از استقرار در محلی مناسب چهره‌های باندپیچی شده‌ی افراد را مشاهده کرد. آقای اردبیلی سپس خطاب به متحصنین گفت: در سناست که من دادستان هستم اما آدم متعینی هستم (در این لحظه هم‌کریه کردند و حال

امام را جویا شدند)... وی سپس به حصار گفت شما چه میخواهید؟ یکمفر به نمایندگی از طرف بقیه متحصنین در پاسخ گفت: ما هیچ چیز جز سلامتی امام را نمیخواهیم. در این لحظه خود آیت الله موسوی و بقیه افراد شدت گریستند. (تاکید از ماست)

با خواندن این گزارش پرسشهای گوناگونی به ذهن خواننده خطور میکند. از جمله اینکه: چرا متحصنین که بخاطر "آقای اردبیلی" گریه میکنند، بی مقدمه حال امام را جویا میشوند؟ و یا اینکه مگر برای "درخواست سلامتی امام" باید پس از چماق‌داری متحصنین شد؟! بدیهی است که پاسخ این نوع پرسشها را فقط در همان حالت "عارفانه" چماقداران کتک خورده میتوان یافت. اما در این میان یک سؤال غیر عرفانی هم این روزها در ایمن باره مطرح شده که جوابی به مراتب غیر عرفانی تر دارد و آن اینکه: چرا پس از وقوع دهها مورد چماق‌داری که در برخی از آنها افرادی کشته شده‌اند، آقای موسوی اردبیلی تنها این بار شخصا به رسیدگی موضوع اظهار علاقه کرده‌اند؟

پاسخ: از قرار معلوم پسر خود ایشان جزء چماقداران کتک خورده بوده و یکی از اسلحه‌های کمری که روز پنجشنبه ضبط شده به "آقا زاده" تعلق داشته است!!

محاصره نفتی زحمتکشان برای

کمک به امپریالیستها

نفت ... اعلام کرد: حین سوخت و انرژی وزارت

"از تاریخ ۱۳۵۹/۱۱/۱۹ سهمیه نفت منازل همشهریان تهرانی از هفته‌ای ۲۰ لیتر به هر ۱۰ روز ۲۰ لیتر کاهش یافته است. این کمیته علت کم کردن سهمیه نفت سفید را ارسال این فراورده به مناطق سردسیر و جنگ زده اعلام کرده است. (کیهان، ۲۰ بهمن ۱۳۵۹)

۲- در منطقه سردسیر و جنگ زده مریوان: ارسطو ایرانی، استاندار کردستان گفت: اهالی مریوان برای "همکاری رزمندگان اسلام" همی سهمیه نفت و مواد سوختی خود را به جبهه‌ها اختصاص داده‌اند. (آزادگان ۱۹ بهمن ۱۳۵۹)

۳- فرماندار مریوان گویا از این "همکاری اهالی" خبر ندارد، چون در مصاحبه‌ای اعلام میکند:

"مریوان در صحنه سوخت قرار گرفته است... ما از نظر سوخت کاملاً در مصیقه هستیم و مسئولین توزیع سوخت استان باید بیشتر در این امر ما را یاری کنند." (کیهان ۱۱ اسفند ۱۳۵۹)

۴- به گفته‌ی سا هدان عین‌بی "رزمندگان اسلام" در جبهه مریوان هم چندین بهره‌ای از نفت و دیگر مواد سوختی ندارند و در نتیجه فقدان امکانات بهداشتی پرسنل پزشکی هم دچار شیش شده‌اند!

اگر نه اهالی مریوان نفت دارند و نه "رزمندگان اسلام"، پس این نفت به کجا رفته است؟ پاسخ بسیار ساده است: "این فراورده" که حامل کار زحمتکشان ایران است ولی از خود ایشان و دیگر زحمتکشان ایرانی دریغ میشود، صورت خام از کمیابهای نفتی، لابد جنگ زده و سردسیر، چند ملیتی سردر می‌آورد. باین نمونه‌ی تازه توجه کنید:

"ایران صادرات نفت خود را به ژاپن در پایان ماه فوریه جاری (۹ اسفند ۱۳۵۹) از سر خواهد گرفت... قراردادی در این زمینه امروز در تهران بین شرکت ملی نفت ایران، وزارت نفت و ۱۴ شرکت نفتی ژاپن منعقد شده است...

شرایط این قرارداد... مشابه قراردادهای جدید ایران با کمیابهای نفتی شیل بریتیش پترولیوم میباشد."

(کیهان ۲۸ بهمن ۱۳۵۹)

یکباردیگر "ماشین زمان"

اعلای دستگیری و محاکمهی درباردار علوی، دستیار مدنی جلاد و دوست مورد اعتماد مستشاران نظامی امریکا، از چنان پیچیدگی محیرالعقولی برخوردار بود که روی خاطرات "استاد بنی صدر" و ماشین زمان را سفید میکند. به گفتهی آزادگان، ۱۱ اسفند ۱۳۵۸:

"عصر پنج شنبه (۹ اسفند ۱۳۵۸) دانشجو یان مسلمان پیرو خط امام استناد خیانت درباردار علوی در جاسو خاندهی امریکا را فاش کردند."

- اما جمهوری اسلامی ۱۳ خرداد ۱۳۵۹ ادعا میکند که:

"علوی... بدنبال این افشاگری در تاریخ ۵ اسفند ۱۳۵۸ دستگیر و زندانی شده بود."

- همین روزنامه اضافه میکند که:

"اولین جلسهی محاکمهی ((علوی)) دیروز (۱۲ خرداد ۱۳۵۹) برگزار شد."

- سپس جمهوری اسلامی ۱۴ خرداد ۱۳۵۹ گزارش میدهد که:

"دومین جلسهی محاکمهی علوی ساعت ۱۰ صبح سه شنبه ۱۴ خرداد آغاز شد."

- اما جمهوری اسلامی در روز بعد خبری از ادامهی محاکمه منتشر نمیکند، تا اینکه، در اطلاعات، ۲۳ بهمن ۱۳۵۹، علی قدوسی، دادستان کل انقلاب، میگوید:

"محاکمهی ایشان ((علوی)) بزودی آغاز خواهد شد!!"

- و بالاخره دو هفته بعد در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۵۹، با کمال تعجب در کیهان میخوانیم که:

"محاکمهی درباردار علوی... از تاریخ ۲۹ آذرماه تا ۲۱ دیماه ((۱۳۵۹))، برگزار شده بود!!"

نبوی نامه!

ب هزاد نبوی بدون شک از بزرگترین "دستاوردهای رژیم جمهوری اسلامی است! اگر او و رجایی تا این حد گرفتار رتق و فتق امور "امت اسلام" نبودند و میتوانستند نمایش دو نفری خود را با آسودگی خیال اجرا

کنند، قطعا دست بهترین "شومن ها" را از پشت میبستند! "مهارت" نبوی را در تشییع جنازهی "مسالهی مرده"ی گروگانها دیدیم، و رجایی "هنر" خود را در عرصه های گوناگون، از سازمان ملل متحد تا تشریح "عادت غیر اسلامی عروسه و تقاضا" نشان داده است. آنچه در زیر میآید نمونه ای از تازه ترین هنرنمایی های "برادر" نبوی است:

آقای نبوی که همین چند وقت پیش "یک هفته... مسالهی گرانی را بطور جدی پیگیری کرده بود (انقلاب اسلامی ۵ اسفند)، در مصاحبه ای با جمهوری اسلامی ۲۰ اسفند به مسالهی احتکار میپردازد و میگوید:

"در موارد زیادی فروشندگان خرده پسا تقصیری ندارند، عمدتا واسطه ها و محترکین هستند که قیمتها را بالا میبرند یا بازار سیاه کاذب درست میکنند (پس "بازار سیاه واقعی" اشکالی ندارد؟) ما حالا میدانیم که ۳۷ هزار تومان ((قاعدانه ۳۷۰۰۰ تن بایدها شد)) بخش خصوصی سبب دارد در انبارها، توی انبارهای دولتی هم هست."

افراد "مادی گرا و حریص" حتما فوری میگویند: این "بخش خصوصی" همان "محترکان و واسطه ها" هستند، پس بایدها را بازگردو سببهای احتکار شده را در اختیار زحمتکشان قرار داد اما آقای نبوی که از "اخلاق اسلامی" و "حسوی" "لوطی گری" برخوردار است نظر دیگری دارد: "البته ما خودمان دست نمیزنیم تا که ببینیم اینها کی سر غیرت میآیند و بین مردم توزیع میکنند."!!

برای آنهایی که روش "غیرتی" حل مسالهی احتکار و گرانی را قبول ندارند، آقای نبوی توضیح دیگری هم دارد:

"خودمان هم چرا دست نمیزنیم) چگون با لایحه سردخانهی دولتی محل اعتمادی بوده که جنس را آورده اند در آنجا گذاشته اند و اگر اینکار را نکنیم در واقع لطمه به اعتماد دولست در زمینه حفظ کالاهای مردم خواهیم خورد."

حتما دیگر موضوع را فهمیده اید. نه "واسطه" ای در کار بوده و نه "محترک"ی! مردم مقداری سبب در سردخانه های دولت "مردمی" و "مورد اعتماد" شان امانت گذاشته اند، و بالاخره یکروز هم از کل روی آقای نبوی خجالت میکشند، "غیرتی" میشوند و سببها را "بین مردم" یعنی خودشان، توزیع میکنند. از این گذشته، در "این برهه از زمان" توقع سبب ارزان داشتن هم فقط از "ضد انقلاب" برمیآید و بس!



در حاشیه رویدادها

جائی که چماق پر بریزد...

چ

چنین که بیداست حکومت منسوب به الله، که گفته می‌شد عمر - دست کم - چندین و چند هزار ساله خواهد داشت، به احتمال نزدیک به یقین از قنداق بیرون نمی‌آید - حتی اگر پروردگار به پدر بی‌شکر آن عمر ۱۲۰ ساله رساند کند و با رئیس جمهور "منتخب مردم" بتواند قارق از "برقراری آرامش" حکمه از پای در آورد.

چون دومین سالگرد انقلاب به سرعت رفتی مردم ایران در شمال و جنوب و بالا و پائین کشور با شمع هائی چوبین بر گزار شد. اگر چه "گویندگان و نویسندگان" بی وقفه نصیحت می‌دهند که چماق زبان و قلم کم از دیگر انواع چماق نیست، اما شدت اختلافات از آن حد که فتوا بتواند کار ساز باشد گذشته است. (از سوی دیگر، وزیر کشور با تاسف تمام اعتراف می‌کند که جلوی انتشارات زیرزمینی را نمی‌توان گرفت چون حتی شاه هم نتوانست این کار را بکند.) از این ها گذشته، رژیم اسلامی با این واقعیت آزار دهنده روبروست که حتی با وجود حمایت نیروهای غیبی، اگر افکارس عمومی از حکومتی پشتیبانی نکنند، بران دولت - چه ممکن است با متغیر - امید نجاتی نیست.

بدرنگ در پی سرخوردهای دانشگاه، امید مستضعفان جهان به خلوت رفت، حتی اگر بیماری ایشان شدت نمی‌گرفت، قاعدتا برای یافتن راه گشایشی در این بحران ایمان سوز، باید وقت شبانه روز سراز سحده بر نمی داشت تا شاید حاملان وحی به کمک ولی فقیه بشتابند و راهی پیش پای باند سران قوم بگذارند.

اکنون، هیات سه نفری منصوب آیت الله خمینی، رئیس جمهوری و "طرف دیگر"، عالی ترین مرجع حکمیت شده است. اگر این هیئت از پس حل اختلافات میان جناحهای حاکمیت بیرونیايد، احتمالا هیئتی دیگر مامور بازرسی عملکرد هیات اول خواهد شد. به این ترتیب، مسلسل هیات های "میتاق وحدت"، حل اختلاف، حکمیت در حل اختلاف، نظارت بر حکمیت و گزارش

از هیات ناظر بر حکمیت تا صبح ثبات ادامه یابد. اما اصل مهم اینست که از تمام این موالات خبری به بیرون درز نکند: سخنرانی

تا پایان جنگ (کدام جنگ؟) ممنوع، روزنامه ها (یا در واقع چیزی که از مطبوعات باقی مانده) ساکت و گوش بفرمان، چرا که غلام ترکس مست جماعت را اند...

هولای زمینگیر رژیم الهی، البته نیازی به اجرای قوانین بشری ندارد. اما اگر بر پا کردن دکور محکمی عدالت بتواند "جو" را عوض کند، این کار مجاز است: به عنوان آتراكسیون شب سال نو، قرار است عباس امیر انتظام (یا "یاکترین" یا آقای بازرگان) را در قفس به میدان بیاورند و در حاشی دیگر به "شکایاتی" که از مطبوعات برسد، خارج از نوبت رسیدگی شود.

نمود تمام مصائبی که بر رژیم اسلامی باریدن گرفته، شکستی بود که گریبانگیر جماعتداری شد. اگر چه همی ابزار تبلیغاتی در این جهت بکار انداخته شده بود که جماعتداران، مقربان درگاه احدیت و مستمعی واقعی اند، اما چنان چه از درخت طوبی چهار زقوم، بناچار روزی از ظراوت می افتد. رژیم اسلامی، که تکیه گاههای اصلی اش جر الله و چماق نیست، در حالی که انکار عنایت خداوندی از آن دریغ میشود و درخت سابقا سر سر چماق از شادابی افتاده، باید در پی راههای دیگری برای کسب مشروعیت باشد. هیات هائیی که چندی پیش به اکناف جهان و از جمله کشورهای قدرتمند گسیل شدند، به احتمال زیاد در این فکر بوده اند.

هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی